

DS251

B3



Hieroglyphic text from an ancient Egyptian relief.



# بررسیهای تاریخی

خرداد - تیر ۱۳۵۰  
( شماره مسلسل - ۲ )  
۱۴۰

سال ششم  
شماره ۲



بفرمان

مطاع شاهنشاهی ایران  
مجلس شورای ملی  
جمهوری مملکت ایران  
۱۳۰۲ شمسی

# مجله بررسی های تاریخی



نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره روابط عمومی

بررسی های تاریخی

خرداد - تیر ۱۳۵۰

ژوئن - ژوئیه ۱۹۷۱

شماره ۲ سال ششم

شماره مسلسل - ۳۲



گراورها و کلیشه‌های چاپ شده در این شماره در گراورسازی چاپخانه ارتش  
شاهنشاهی تهیه و آماده شده است .



« ذکر تاریخ گذشته از واجبات بخصوص در  
مورد ملت‌هایی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند  
جو انان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها  
کرده و چه وظیفه حساس فوق العاده بعهده آنها

است . »

از نمان شاهنشاه آریامهر

بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر  
بزرگ ارتشتاران هیأت های رهبری مجله بررسیهای تاریخی  
بشرح زیر می باشد

الف - هیأت رئیسه افتخاری :

جناب آقای دکتر هوشنگ نهاوندی ( رئیس دانشگاه تهران )	تیمسار ارتشبد غلامرضا ازهاری ( رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران )	تیمسار ارتشبد رضا عظیمی ( وزیر جنگ )
---	---	--

ب - هیأت مدیره :

جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران	تیمسار سپهبد علی کریملو
معاون هم آهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران	تیمسار سپهبد اصغر بهسرشت
رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران	تیمسار سپهبد حسین رستگار نامدار
رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران	تیمسار سرلشکر ابوالحسن سعادت مند

پ - هیأت تحریریه :

معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی	آقای دکتر شجاع الدین شفا
استاد تاریخ دانشگاه تهران	آقای دکتر خانبا بایانی
رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات تهران	آقای دکتر عباس زریاب خرنی
استاد باستانشناسی	آقای سید محمد تقی مصطفوی
دکتر در تاریخ	سرهنگ جهانگیر قائم مقامی
مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسیهای تاریخی	سرهنگ یحیی شهیدی

نویسنده - مترجم	عنوان مقاله	صفحه
رحیم هویدا	رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن	۲۰- ۱
سرهنگ یحیی شهیدی	تاریخچه جنگ مرو (بقیه از شماره پیش)	۵۴- ۲۱
الله قلی اسلامی	باغ تخت، قلعه مربوط باوایل دوره قاجاریه	۶۸-۵۵
سروان محمد کشمیری	تصرف بصره بدست ایرانیان در زمان شهریاری زند (بقیه از شماره پیش)	۱۰۴- ۶۹
خانیبابا بیانی	روابط ایران و هلند در زمان صفویه	۱۴۰-۱۰۵
علاءالدین آذری	روابط ایران با کشور اتیوپی (پیش از اسلام)	۱۶۴-۱۴۱
محمد علی کریم زاده تبریزی	چند فرمان تاریخی	۱۸۴-۱۶۵
محمد گلبن	چند نامه از سلطان احمد شاه قاجار بمیرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا	۱۹۶-۱۸۵
ابراهیم دهگان	کتابخانه در ایران قدیم	۲۰۲-۱۹۷
سرهنگ جهانگیر قائم مقامی	اسنادی از مجموعه میرزا ملکم خان (ناظم الدوله)	۲۳۴-۲۰۳
علی اصغر شریف	فرمانی از مظفرالدین شاه درباره ترویج و تسهیل فروش گرامافن	۲۴۰-۲۳۵
ابوالقاسم جنتی عطائی	کمانداری و تیراندازی در ادبیات فارسی	۲۷۶-۲۴۱
مهدی روشن ضمیر	پژوهشی نو در زمینه روابط ایران بابیگانگان در سده ۱۲ هجری	۳۰۰-۲۷۷

### بخش دوم

خوانندگان و ما ۳۱۴-۳۰۱

# CONTENTS

<u>Author</u>	<u>Title</u>	<u>Page</u>
<i>HOVAYDA(r.)</i>	The Arass river and the historical events happend around it.	1-20
<i>Col. SHAHIDI (y.)</i>	The Short History of Marv war.	21-54
<i>ESLAMI (a. gb.)</i>	The Bagh-e Takht, a chateau belonged to the begining of Qâjâr Era .	55-68
<i>Capt. KESHMIRI (m.)</i>	Taking possession of Basreh by Iranian people at the time of Zand Monarchy .	69-104
<i>BAYANI (kb.)</i>	The relations between Iran and Netherlands at the Safavi Era.	105-140
<i>AZARI (a.)</i>	The relations between Iran and Ethiopia (before Islam).	141-164
<i>KARIMZADEH TABRIZI(m.a.)</i>	Some Historical Commandments.	165-184
<i>GOLBON (m.)</i>	Some letters from Ahmad Shah-e Qâjâr to Mirza Hassan Khan Moshireddoleh pirniya.	185-196
<i>DEHGAN (e.)</i>	The old Iranian libraries.	197-202
<i>Col. QAEMMAQAMI (dj.)</i>	Some documents of Mirza Malkam Khan's «Nâzemoddoleh» Collection.	203-234
<i>SHARIF (a.a.)</i>	A Commandment of Mozafareddin Shah concerning the development and facilities on the sale of the gramaphon.	235-240
<i>DJANATI ATA'I(a.)</i>	Archery in Farsi Literature .	241-276
<i>ROSHN-ZAMIR(m.)</i>	A New research on the relations between Iran and the foriegners during 1200 I.H.	277-300
 <b><u>Part II</u></b>		
	Readers and us.	301-314



رودخانه ارس

و

رویدادهای تاریخی

اطراف آن

بقلم

رحیم هویدا

« دکتر در جغرافیا »

# رودخانه ارس

و

## رویدادهای تاریخی اطراف آن

مقدمه - رودخانه ارس که اینک بهمت و تدبیر والای شاهنشاه آریامهر آبهای جوشان و خروشان آن که هزاران سال بهدر میرفت با ایجاد سد عظیم ارس مهار میشود تا سواحل زرخیز خود را آبیاری و کمک شایانی به اقتصاد مردم و آبادانی ایران عزیز نماید مرز بین خاک شاهنشاهی ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی است<sup>۱</sup> و بسدین جهت دارای کیفیت بخصوصی بوده برای اهمیت تاریخی، سیاسی و اقتصادی دارد و شناختن هرچه بیشتر این رودخانه تاریخی برای ما ضروری است زیرا کمتر رودخانه‌ای در کشور ما

بقلم

رحیم هویدا

(دکتر در جغرافیا)

۱ - قبل از عقد عهدنامه گلستان و ترکمنچای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق) ارس در خاک شاهنشاهی ایران جاری بود.

شاهد و ناظر حوادث تاریخی بیشماری این چنین در قرب و جوار خود بوده است که ماشمه‌ای از آنرا در اینجا توضیح میدهم.

این رودخانه بطول ۹۵۰ کیلومتر با ۱۰۰/۲۲۰ کیلومتر مربع آبریز یکی از دوزه ۲ آب منطقه آذربایجان شرقی است که آبهای مناطق قابل ملاحظه‌ای را از ماکو تا مغان و حدود تازه کند (که در آنجا ارس قوسی زده و بخاک شوروی وارد میشود) در خود گردآوری می‌کند و بدریای مازندران میریزد.

رودخانه ارس از دوشاخه مجزی تشکیل میشود. یکی از آنها از ارتفاعات ترکیه موسوم به مین گول داغ یا بین گول داغ (هزار بر که) با ارتفاع ۳۱۵۲ متر در جنوب ارضوم نزدیک سرچشمه فرات سرچشمه می‌گیرد و ابتدا بطرف شمال غربی و بعداً به طرف شمال شرقی متوجه میشود و از جنوب و مشرق و شمال شرق کوهی بنام پالان تو کن داغی با ارتفاع ۳۱۳۵ متر که در جنوب ارضوم واقعست میگذرد و پس از گذشتن از مشرق حسن قلعه بطرف مشرق متوجه می‌گردد و از جنوب ارتفاعات قارص و شمال کوههای آرات بزرگ با جذب شاخه‌های متعددی جریان پیدا میکند و وارد جلگه ایروان در خاک ارمنستان شوروی می‌گردد.

شاخه دیگر آن از ارمنستان شوروی سرچشمه می‌گیرد. این دوشاخه در محل معروف به زنگنه واقع در منتهی‌الیه شمال غربی ایران بهم تلاقی مینماید که نقطه تلاقی مرز مشترک ایران و شوروی و ترکیه را تشکیل میدهد. از آن پس رودخانه ارس مرز مشترک ایران و شوروی را تا محلی بنام بهرام تپه تشکیل میدهد.

طول ارس از سرچشمه تا محلی که بدریامیریزد ۱۰۷۲ کیلومتر است و در مسیر خود یک شیب ۷۸۷ متری را در فاصله ۵۰۰ کیلومتر می‌پیماید -

۲ - زه دیگر رودخانه قزل‌اوزون است که پس از وارد شدن به تنگه منجیل سفید رود نامیده شده و به دریای مازندران میریزد.

بهمین جهت عرض و عمق این رودخانه در طول مسیر خود بسیار متفاوت است مثلاً در نزدیکی پلدشت عرض آن در حدود ۹۰ الی ۱۰۰ متر بوده و گودی آن بدو متر میرسد.

در حدود جلغا قریب ۳۰ متر پهنا و چهار متر عمق دارد و با آرامی جاریست ولی از جلغا تا حدود اصلاندوز که بین قراداغ ( ارسباران ) و قراباغ جاریست از یک معبر کوهستانی میگذرد و از دره ای بدره دیگر خروشان و با شدت وحدت بیشتری پیش میرود و عرض آن در این مناطق کم بخصوص در نزدیکی قریه قولان از مجال دزمار ارسباران به تنگ ترین مجرای خود که در حدود ۱۰ متر میباشد میرسد و باغرش زیادی حرکت میکند.

در قسمت های سفلی بخصوص در ملتقای رودخانه دره رود عرض آن گاهی به دو بیست متر میرسد ولی از مجلی بنام محمد رضالو بطرف مشرق که آبادی ساری تپه واقع شده است شیب رودخانه ملایم بوده صدائی از آن شنیده نمیشود و خاموش و آرام پیش میرود تا هزاران خاطرات تلخ و شیرین حوادث تاریخی قرب و جوار خویش را در دریای مازندران بودیعت گذارد.

ارس در طول مسیر خود که از دشت مغان میگذرد از جلگه هموار و مسطحی عبور میکند و چون از خاکهای سستی میگذرد مجرای آن پائین تر می افتد و رسوب زیادی همراه دارد و بالاخره در نزدیکی ده خرابه ای بنام تازه کند قوسی زده و بطرف شمال پیچیده وارد خاک شوروی میشود.

رودخانه ارس بسیار سیلابی است بطوریکه در مواقع آب شدن ناگهانی برفهای سرچشمه آن و یانزول باران زیاد از بستر خود گسترده تر میشود و زمینهای اطراف را فرا میگیرد و سیلهای مهیبی جاری میشود و خسارات و خرابیهای زیاد وارد میآورد.

مسیر ارس اکثراً کوهستانی و غیر قابل کشتیرانی است ولی در بعضی مناطق که عرض رودخانه بیشتر و شدت جریان آن کمتر است سابقاً برای

عبور و مرور از کلکهای محلی بنام پله<sup>۳</sup> استفاده میکردند که فعلاً متروک شده و تردد صورت نمیگیرد و گذرگاههایی را که از آن به آسانی میتوان گذشت اولوم Ouloum مینامند.

آب این رودخانه بغیر از فصل پائیز همیشه گلآلود و قرمز رنگ بوده در پائیز صاف است.

حداکثر میزان آب بهاره رودخانه ۱۱۰۰ متر مکعب در ثانیه در سد ارس (محل قزل قشلاق) و ۱۶۰۰ متر مکعب در ثانیه در محل سد انحرافی میل ومغان است.

حداقل دهش رودخانه در سد ارس (محل قزل قشلاق) ۳۲ متر مکعب در ثانیه و در محل سد انحرافی میل ومغان ۱۸۰ متر مکعب در ثانیه و دبی<sup>۴</sup> متوسط رودخانه در حدود ۲۵۰ متر مکعب در ثانیه در محل سد ارس (قزل- قشلاق) و در حدود ۴۰۰ متر مکعب در محل سد انحرافی میل ومغان است. دبی ثابت رودخانه پس از اتمام ساختمان و بهره برداری ۱۹۰ متر مکعب در هر ثانیه در تمام فصول آبیاری تثبیت میشود. کم آبترین مواقع سال رودخانه در آخر تابستان و اوائل پائیز است.

عمق متوسط ارس ۲/۵ متر و در برخی جاها از نیم متر تجاوز نمیکند و در پاره ای نقاط چهار متر است.

رودخانه ارس پس از آنکه از خاک مغان داخل قره داغ قفقازیه شد تا نزدیکی قریه پطروپاولفسک پیشرفته و در جسر جواد رود کور یا کوروش که از کوههای شمالغربی تفلیس میآید بآن ملحق میشود و بعداً بطرف جنوب شرقی متوجه گشته و در محلی بنام سالیان بدو شعبه تقسیم میشود

۳ - کلک یا پله را از چوب یا نی بهاری مانند سبب مسطحی درست کرده و بر آن چند پوست گوسفند و یا بز که با باد پر میگردند می بستند و شخص ماهر ورزیده ای روی آن نشسته بوسیله پارو پله را که حامل بار یا مسافر بود به آن طرف رودخانه در ازاء مبلنی هدایت مینمود.

۴ - مقدار آبی که در یک ثانیه از یک نقطه رودخانه عبور میکند.

که یکی در شمال خلیج قزل آغاج وارد دریای خزر و شعبه دیگر آن بخود خلیج قزل آغاج وارد میشود .

در رودخانه ارس جمعاً ۸۰۵ جزیره بزرگ و کوچک وجود دارد که باصطلاح محلی آنها را «شام» میگویند و طبق قراردادی که اخیراً توسط هیأت مرزی ایران و شوروی بتصویب رسیده ۴۲۷ جزیره بایران و ۳۷۸ جزیره دیگر باتحاد جماهیر شوروی تعلق گرفته است و حدود رودخانه نیز چون دائماً تغییر میکند بوسیله میله گزاری مشخص شده است .

این جزایر بزرگ و کوچک که خالی از سکنه است درمواقع طغیان ارس زیر آب رفته و پس از فروکش کردن آب رودخانه دوباره ظاهر میشود . این جزایر فقط برای تعلیف اغنام و احشام بکار میرود و پس از مهار شدن آب ارس و اتمام سد نیز زیر آب نخواهد رفت و چراگاه خوبی برای اغنام و احشام ساکنین اطراف رودخانه خواهد بود .

#### رودخانه‌هاییکه از جانب ایران بارس میریزد

از داخله خاک ایران رودخانه‌های متعددی از جهات مختلف دره‌هایی بوجود آورده مستقیماً و یا با رودخانه‌های دیگری تشکیل رودخانه بزرگتری داده بهرود ارس می‌پیوندد - برخی از این رودخانه‌ها دائمی و بعضی دیگر فصلی است و عده دیگر چون آب آنها در طول مسیر خود بمصرف زراعت کشاورزان قرب و جوار رودخانه میرسد در تابستان آب آن بارس نمیرسد ولی در بهار و زمستان آبهای آنها روانه ارس میشود .

در اینجا اهم اینگونه رودخانه‌ها را ذکر می‌کنیم

#### ۱- رودخانه ماکو یا زنگمار

رودخانه ماکو از اجتماع سه رودخانه ساری سوو آ و اجیق و زنگمار تشکیل میشود، رودخانه ساری سوازدامنه جنوبی رشته آرات از اراضی باتلاقی سر- چشمه گرفته و وارد خاک ایران میشود و بالاتر از ماکو در اثر برخورد بیک

تپه آتشفشانی قدیم بدو شعبه تقسیم شده رشته اولی پس از طی مسافتی وارد رودخانه آواجیق ورشته دومی نیز پس از حرکت بشمالشرق نزدیک تپه‌های موسوم به پورناک وارد زنگمار میگردد.

رودخانه آواجیق از ارتفاعات موسوم به چینی داغ در سرحد ایران و ترکیه سرچشمه گرفته پس از عبور از رشته‌های آهکی وارد ماکو میشود.

رودخانه زنگمار نیز بنوبه خود از دورودخانه باسامی قرخ بلاغ و قزلچای تشکیل میشود و این رودخانه از یک بستر سنگی بسیار تنگی بصورت تنگه بنام زنگمار بطرف ماکو جریان دارد و بهمین جهت بنام زنگمار نامیده میشود و در حدود قلعه جوق وارد شهر ماکو شده و پس از پیوسته شدن رودخانه‌های ساری سو و آواجیق از شهر ماکو گذشته مجدداً داخل بستر عمیق سنگی میگردد و پائین تر از ماکو شعبه دیگری از ساری سو بآن پیوسته بجریان خود ادامه میدهد و پس از طی مسافتی در محلی بنام پلدشت (عربلر سابق) در شمالغربی نخجوان برودخانه ارس میریزد. داخل بستر سنگی زنگمار در طرفین رودخانه حفره‌های بزرگی وجود دارد که در صورت سقوط انسان و یا حیوان خطرناک است.

در پلدشت رودخانه دیگری بنام قوه سواز دامنه‌های شمالشرق رشته آرات سرچشمه میگردد و بالاتر از زنگمار در مغرب دشت پلدشت بارس وارد میشود.

#### ۴- آق چای

آق چای از دو شعبه تشکیل میشود یکی رودخانه قنور که از کوه‌های مرزی ترکیه سرچشمه میگردد و پس از عبور از دره باریک و شیب‌دار قنور بهمین نام خوانده شده و از سمت جنوبی خوی گذشته و در قسمتهای پائین خوی رودخانه‌های قزل چای و زنوز چای بدان می‌پیوندد و پس از آن بنام آق چای خوانده میشود و سپس قوسی زده بطرف شمال می‌پیچد و مدتی در کنار جاده جدید سنتو جریان پیدا میکند و بعد بطرف شمالشرق منحرف میگردد و با جاده تقاطع نموده در مغرب جلفا بارس میریزد.

آب آق چای بخصوص در مواقع پرآبی قابل توجه بوده و پهنای آن در برخی نقاط به یکصد متر میرسد.

### ۳- دوزال چای

رودخانه دوزال از شمال ارتفاعات ایری داغ (کوه بزرگ) با ارتفاع ۲۸۰۰ متر که دامنه جنوبی آن مشرف بجلگه تبریز است سرچشمه میگیرد و در قسمت علیا ایری چای نام دارد و پس از عبور از ده ایری از یک مجرای سنگی میگذرد و از ساحل راست و چپ خود در حدود شانزده رودخانه بزرگ و کوچک مانند رودخانه های جوشن، طرزم، گوره خیل، حاجیلار، کبود گنبد، مرز آباد، قره قیه، کلو، اندرگان، خروانق و غیره بدان می پیوندد و در جاهای مختلف بنامهای گوناگون خوانده میشود و بالاخره در نواحی روستای دوزال بنام آن روستای یعنی دوزال چای موسوم میگردد و در کنار جانب راست روستای نامبرده بارس می ریزد.

دره رودخانه دوزال از لحاظ جغرافیائی و زمین شناسی بسیار دیدنی و قابل مطالعه است زیرا دره های رودخانه های شانزده گانه سابق الذکر بوضع شگفت انگیزی از دو ساحل چپ و راست بسوی دره رودخانه مادر (دوزال) دهان گشوده رسوب و مواد شسته شده در اثر سیلابها و فرسایش طی قرون و اعصار را در بستر این رودخانه فروهشته است و در نتیجه منظره جغرافیائی بسیار تماشائی بوجود آمده است.

رودخانه دوزال در قسمت سفلی چون از زمینهای سست عبور میکند دره بسیار عمیق ایجاد کرده است که گاهی ارتفاع آن تا سی متر میرسد و در نزدیکی قریه دوزال در جائیکه بارس می پیوندد عرض رودخانه تا سیصد متر میرسد در ساحل راست این رودخانه قریه معروف کور دشت و در ساحل چپ آن قریه دوزال قرار دارد و حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب جغرافیائی خود بنام نزهة القلوب که بسال ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) تألیف نموده بهر دو قریه نامبرده اشاره کرده است.



آب رودخانه در قسمتهای پائین گلآلود است و با شدت بیشتری جریان دارد و در مواقع بهار سیلابی عبور از آن ممکن نیست و همهساله مجرای آن شسته میشود و بستری عمیق تر پیدا میکند .

### رودخانه اشتبین Uchtibin

رودخانه اشتبین از اجتماع رودخانههای غلق و اورگتین تشکیل میشود چون هر سه رودخانه از ارتفاعات پر برف و باران سرچشمه میگیرند آب آن نسبتاً زیاد است که در بهار و پائیز مستقیماً بارس میریزد ولی در تابستان باغات اشتبین را مشروب ساخته و مازاد آن بارس میرسد .  
آب این رودخانه صاف و گوار است و در محلی بنام کفش هراس بارس می پیوندد .

رودخانههای دیگری مانند مردانقم . کوانق و آلاجوجه به رود ارس میریزند رودخانه القنا نیز از ارتفاعات نزدیک اهر سرچشمه میگیرد و در دره القنا سرتاسر مجال میشه پاره و حسن آباد را سیر میکند و پس از پیوستن با رودخانههای متعددی که نام برده شد در حدود آلاجوجه و عاشقلو به رود ارس میریزد .

دره رودخانه القنا نیز بسیار عمیق و طولانی می باشد و در طرفین آن جنگلهای زیادی وجود دارد و همیشه پر آب است .

### رودخانه کلیمبر

رودخانه کلیمبر از ارتفاعات مرتفع کلیمبر سرچشمه میگیرد و پس از پیوستن با رودخانه هائی چند از وسط شهر کلیمبر میگذرد و قسمتی از باغات این شهر را مشروب میکند و سپس بسوی شمال ادامه می یابد و بتدریج شعبات دیگری بدان می پیوندد و بالاخره از کنار آبادیهای عباس آباد و گوژ میگذرد و در نزدیکیهای پل خدا آفرین در مجازات رود آکرایا آقرا که

از داخله خاک شوروی بارس وارد میشود بروودخانه ارس میریزد آب آن صاف و در بهار و مواقع نزول نزولات جوی فراوان است.

### ۶- رودخانه قره سو یا دره رود

رودخانه قره سو از اتصال دورودخانه که یکی از بساغرو یا بغروداغ در دامنه شمال غربی طالش و دیگری بنام حاجی محمدچای از دامنه های شمال شرقی بزغوش سرچشمه میگیرند تشکیل میشود و سپس رودخانه های دیگری مانند قوری چای که آنهم از خلخال سرچشمه میگیرد و بالقلی چای معروف که از سبلان جاریست و از اردبیل میگذرد بآن پیوسته و از وسط جلگه اردبیل عبور میکند و دامنه های سبلان را دور زده ورشته اندر آب نیز بدان می پیوندد و پس از طی مسافتی بروودخانه اهر میرسد.

رودخانه اهر نیز از ارتفاعات پیرسقا در مجازات شرقی مرند و کوه های مشگینر که هر دو از سلسله کوه های قراداغ (ارسباران) است سرچشمه میگیرد و پس از عبور از جلگه مسطح اوزمدل Uzumdèl و الحاق رودخانه های بزرگ و کوچک متعدد با جاده تبریز - اهر بر خورد می کند و از کنار شهر اهر می گذرد و در خط التعداد دره ای واقع بین کوه های ارسباران و قوشه داغ رودخانه های آغچالی و آوارسی که آنها هم از دامنه های سبلان سرچشمه میگیرند بدان می پیوندد و جریان آن ادامه می یابد و بالاخره در نزدیکی قریه کل لار بقره سو می ریزد.

رودخانه قره سو بطرف شمال ادامه پیدامی کند و رودخانه های دیگری از قبیل مشگین چای و آلی Alli و غیره بدان می پیوندد و پیش میرود و سپس از کنار ارتفاعات خروسلو میگذرد و در قسمت سفلی باشیب نسبتاً ملایم در مجرای وسیعی حرکت نموده و بدره رود<sup>۵</sup> موسوم میگردد، دره رود در يك

---

۵ - دره رود محلی است که قسمتی از جنگهای بابک و قشون المعتصم خلیفه عباسی در اطراف آن بوقوع پیوسته است.

بستر عمیق و عریضی از امتداد جاده مشکین بمغان گذشته در حدود اصلاندوز  
بارس میریزد.

آب رودخانه در بهار و مواقع نزول باران فوق العاده زیاد و عبور و  
مرور غیر ممکن است و عرض رودخانه در مصب در حدود یک کیلومتر است  
سطح حوزه آبریز قره سو در حدود -/۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع است.  
رودخانه های دیگری هم از سمت قراباغ و قفقاز شوروی وارد ارس میشود  
که اهم آنها عبارتست از زانگا، آراچای، رودخانه نخجوان و رودخانه زنگلان  
و موشولان و آراچای و بسیاری رودخانه های دیگر.

### پلهای رود ارس

رودخانه ارس بلحاظ وقوع آن بین آذربایجان و قفقاز و ارمنستان از  
دیرباز اهمیت سوق الجیشی و تجارتی داشته و در تمامی ادوار تاریخی مورد  
استفاده قوای مهاجم بوده است و لشکریان طرفین متخصصین بطور متواتر و  
متوالی از اینسوی رودخانه بآنسوی و بالعکس گذشته اند و بنابراین برای  
عبور و مرور لشکریان و قوافل تجارتی پلهای متعددی ضروری می نموده  
است که فعلا جز یکی (پل خداآفرین) از آنها اثری دیده نمیشود و پلهای  
دیگر تازه ساز است و از خلال سطور تواریخ چنین مسلم میگردد که در مواقع  
قشون کشی پلهای مزبور را بدستور یکی از طرفین متخصصین خراب کرده اند  
تا مورد استفاده دیگری قرار نگیرد چنانچه در زمان جنگ ابوسعید با  
اوزون حسن هنگامی که ابوسعید با لشکریان زیاد متوجه قراباغ میشود و  
بدره ارس فرود می آید اوزون حسن برای اینکه بر مشکلات دشمن افزوده  
شود بشیروانشاه فرخ یار دستور میدهد پلهای رودخانه ارس را ویران سازد و  
فروش غله را بلشکریان ابوسعید مانع شود (حدود سال ۸۶۷ هجری)

همچنین در زمان ایلخانیان چون سلطان احمد بن سلطان اوئیس ایلکانی  
سلطان حسین نام را در تبریز کشت برادر دیگرش بایزید گریخت و بسلطانیه

رفت و به عادل آقا حکمران آنجا پناهنده شد و عادل آقا ویرا پناه داد و سپس با سپاهی بسیار عازم تبریز شد و چون سلطان احمد تاب مقاومت نداشت هزیمت اختیار کرد و عادل آقا به تبریز رسید و دونفر بنام عباس آقا و مسافر را حاکم مرند نموده و قرابسطام را بکنار آب ارس فرستاد تا پل ضیاء الملک را محکم سازد و سپس در آنجا رحل اقامت افکند. چنانچه مرقوم افتاد پلهای بسیاری خراب و از بین رفته است چنانکه پل ضیاء الملک<sup>۶</sup> معلوم نیست در کدام قسمت بوده و در آخرین قسمت بوسیله چه کسانی خراب شده است و بطور مسلم غیر از پل خدا آفرین تا تاریخ ۱۲۷۰ قمری پلی بر روی رود ارس نبوده است زیرا مؤلف مرآت البلدان مینویسد:

« من<sup>۷</sup> خود در شعبان هزار و دو بیست و هفتاد که بمأموریت پاریس میرفتم از جلفا از روی آن گذشتم چون اوائل زمستان بود آب رودخانه قسمتی منجمد بود که از روی یخ عبور کردم در مراجعت در شعبان هزار و دو بیست و هفتاد و سه که اواخر پائیز بود آب یخ نکرده بود با کرجی عبور کردم )

### ۱ - پل خدا آفرین

پل خدا آفرین که در محل معروف خدا آفرین بر روی رودخانه ارس در حدود مغان بنا شده اولین پلی است که بوجود و ساختمان آن در کتب جغرافیای قدیم اشاره شده است چنانکه حمدالله مستوفی در نزهة القلوب بنای آنرا به بکر بن عبدالله یکی از صحابه های حضرت رسول اکرم نسبت میدهد که

۶ - حمدالله مستوفی صاحب نزهة القلوب پل ضیاء الملک را در حدود گرگر نوشته است.

۷ - گفته مؤلف مرآت البلدان کاملاً صحیح است زیرا در طول بعضی از زمستانها بمناسبت سرمای فوق العاده دره ارس آب رودخانه یخ می بندد و قبل از انقلاب کبیر ساکنین دهات مجاور ارس که برای داد و ستد بآن طرف رودخانه میرفتند با ملاحظه رد پای روباه در روی قسمت یخبندان رودخانه از آنجا میگذشتند چون روباه بجریان آب رودخانه گوش فرا میدهد و اگر صدای آب بگوشش رسید از آنجا عبور نمیکند و تشخیص میدهد که یخ رودخانه نازک و احتمال خطر شکستن یخ دارد و اگر صدای آب رودخانه بگوشش فرسید مسلم است که ضخامت یخ زیاد است و میتوان از آنجا گذشت.

بسال پانزده هجری ساخته است: (پل خداآفرین بر آبارس در آن حدودست. بکر بن عبدالله صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت در سنه خمس- عشر هجری).

#### ۲- پلهای جلفا

در جلفا بر روی رودخانه دوپل وجود دارد که یکی پل آهنی معلق است که خط آهن آذربایجان بفقاز از روی این پل میگذرد و در مشرق شهر جلفا واقعست، طول این پل ۱۰۷ متر و عرض آن ۶ متر می باشد و میتواند وزن دولو کوموتیو را با ۵۰ واگن حامل بار تحمل نماید.

این پل اخیراً بلحاظ ورود مال التجارهها از طریق شوروی بوسیله راه- آهن اهمیت بخصوص را حائز شده و شبانه روز قطارهای حامل بار از روی آن میگذرد پل دیگر در جلفا پلی است که مسافران و اتوموبیلهای باری و سواری هنگام رفت و آمد از روی آن میگذرند.

#### ۳- پل پلدشت

این پل<sup>۸</sup> در محل معروف عربلر که فعلاً پلدشت نامیده میشود تقریباً در محاذات شهر معروف نخجوان قرار گرفته و پل نسبتاً معظمی است که دروازه های آن همیشه بسته است و فقط در مواقع ضروری و تردد مأمورین و یا مهمانان دولتین با اجازه قبلی باز و بسته میشود. قسمتی از آن نیز هنگام طغیان ارس در سال ۱۳۳۱ خراب شده بود که بعداً مرمت شده است.

### ارمن از لحاظ تاریخی

رودخانه خروشان و سرکش ارس از دورانهای بسیار دور شاهد وقایع تاریخی بسیار و ناظر حوادث سهمگین بیشمار اقوامی بوده است که در قرب و جوار آن سکونت داشته اند که دست تطاول روزگار بر هستی آنان قلم بطلان کشیده

۸ - خرابی های پل دیگری پائین تر از پل پلدشت نیز بچشم میخورد

و از آنان جز بر صفحات تاریخ و یا کتیبه های مکشوفه از زیر خاک نام و نشانی باقی نمانده است.

رودخانه ارس بنا بعقیده مستشرقین همان دائی تیای معروفست که در کتاب مقدس اوستا بدان اشارت رفته است و بنا بر روایت کتاب نامبرده زرتشت در نزدیکی آن تولد یافته و شهر باستانی آرتا کسانا کنار این رود یادریکی از جزایر آن واقع بوده است.

در کتب جغرافی نویسان قدیم و تواریخ بمناسبتی ذکر از این رودخانه نام برده شده و بدان اشارت رفته است.

نام ارس در نزد یونانیان آراکس Arax بود و جغرافیون عرب آنرا الرس نوشته و در قدیم آراسک مینامیده اند.

لسترنج در کتاب سرزمینهای خلافتهای شرقی صفحه ۱۹۱ چنین مینویسد: ( دو رودی که ایالت اران را از دو جانب در بر میگردد نزد یونانیان بنام آراکس و « سیروس » معروف بود ولی اعراب آن دو رود را نهر الرس ( ارس ) و نهر الکر ( یارودخانه کر ) نامیدند ) .

هم چنین در صفحه ۱۹۹ مینویسد ( ایالت اران در مثلث بزرگی در هلتقای دورود سیروس و آراکس واقعست که اعراب ( کر ) و ( ارس ) گویند .

یعقوبی صاحب کتاب البلدان ترجمه د کتر ابراهیم آیتی در ص ۱۴۴ در ذکر شهر تفلیس : اشاره ای بر رودخانه ارس نموده و چنین مینویسد : « تفلیس شهری است در ارمنستان که میان آن و قالیقلا سی فرسخ است و رودخانه های بزرگ از قالیقلا سرچشمه میگردد ، سپس روی بمغرب تا دیبل میرود پس از آن تا ورثان پیش میرود و آنگاه بدریای خزر میریزد و دوم یعنی رودخانه کبیر ( کر ) از شهر قالیقلا سرچشمه میگردد ، آنگاه تا شهر تفلیس و از آنجا رو بشرق تا بروعه و سرزمین آن جریان دارد پس از آن بدریای خزر نزدیک میشود و بارودخانه ارس برخورد کرده بیکدیگر می پیوندد و گفته میشود

که پشت سر رودخانه سیصد شهر ویرانست و اینها همانست که خدای متعال داستان آن و اصحاب رسی<sup>۹</sup> را ذکر کرده است و حنظله بن صفران را برایشان مبعوث کرد پس او را کشتند و خدای نابودشان ساخت و درباره اصحاب رسی جز این هم گفته اند.

از جمله جغرافی نویسان قدیم حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی صاحب کتاب نزهةالقلوب بدین رودخانه اشاره کرده است و چنین مینویسد:<sup>۱۰</sup>  
 « آب ارس از جنوب بشمال میرود و از کوههای قالیقلا و ارزنة الروم برمیخیزد بولایت آرمن و آذربایجان و اران میگردد و آب کر و قره سو ختم شده و در حدود گشتاسفی بدریای خزر میریزد».

خواندمیر در حبیب السیر ص ۶۶۳ از جلد چهارم در باب بحار و انهار چنین مینویسد: ( نهر ارس از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان بود و سلوک کشتی در آن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس میمنت تمام دارد و هر چند از حیوانات دروی افتد اکثر سلامت بیرون آید.

### هزاره اول قبل از میلاد

قسمت اعظم سرزمین ماد در جنوب رود ارس واقع بوده و پادشاهی عظیم ماد در جوار این رودخانه خروشان تشکیل یافته است:

«ماد همچون سرزمینی تاریخی و بمفهوم وسیع این کلمه در عهد باستان اراضی را که از سمت شمال برود ارس و قله های البرز (در جنوب دریای خزر)

۹ - سوره فرقان آیه ۳۸ سوره ق آیه ۱۲

۱۰ - حمدالله مستوفی در قرن هشتم تنها میان دو رود ارس و کر را اران دانسته است و

آنسوی کر را که بخشی از اران میباشد بنام شروان میخواند

واز مشرق صحرای شورزار دشت کویر و از مغرب سلسله جبال زاگرس محدود بوده شامل میگشت. تاریخ ماد ص ۱۰۷»

زمانی رودخانه ارس حدفاصل در زمان پادشاهی ماد در هزاره اول قبل از میلاد بوده است :

(باید سرزمین آلبانی<sup>۱۱</sup> را که رود ارس از ماد جدا میکرد نیز در عهد باستان واجد ارتباط نزدیک با کشور اخیر بدانیم تاریخ ماد صفحه ۱۲۴)

بین رودخانه ارس و دریاچه ارومیه نژادهای هوریانی و اورارتوئی سکونت داشته اند که فعلا جز برخی آثار نشانه ای از آنها دیده نمیشود :

«در نواحی جنوبی ماد «درالی پی» که بمعنای بسیط کلمه جز و مفهوم «مادای» شمرده میشد و در ناحیه کاریان و غیره «نژاد عیلامی و کاسی دل مهمی بازی میکرد برعکس در اقصای شمال میان ارس و ارومیه و همچنین در کرانه غربی آن دریاچه محتملا نژاد هوریانی اورارتو تفوق داشت. تاریخ ماد ص ۲۸۲»

### سده نهم تا هفتم قبل از میلاد

قلمرو دولت اورارتو از مشرق بمغرب حوضه رود کورا و ارس تاملتقای دوشعبه از رود فرات و از شمال بجنوب سرزمینهای بین دریاچه گوگچه و ارومیه بوده است :

«مردم اورارتو یا آرات قومی بودند که از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد مسیح در ارمنستان کنونی و قسمتی از آناتولی (شرقی) و آذربایجان و قفقاز سلطنت داشته ، قلمرو دولت ایشان از مشرق بمغرب حوضه رود کورا و ارس تاملتقای دوشعبه از رود فرات و از شمال بجنوب سرزمینهای بین دریاچه گوگچه و ارومیه بود . نظری بتاریخ آذربایجان صفحه ۸۰»

۱۱ - یونانیان و رومیان اران را آلبانی و ارانیان را آلبانیان میگفته اند .



### در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد

قبایل اسکیت‌های صحرا نشین و یا کیمریان در شمال ارس سکونت داشته‌اند :

«ولی در آن زمان ماننا از سمت مشرق محتملا تا جبال کرانه دریای کاسی (خزر) ممتد بود و در آن نقاط اسکیت‌های صحرا نشین و یا « کیمریان » نمیتوانستند مأمن و مسکن بیابند باین طریق باردیگر باین نتیجه میرسیم که در آغاز قرن هفتم (پیش از میلاد) صحرا نشینان در شمال ارس و شاید در نقاط شمالی تر قرار داشتند . تاریخ ماد ص ۳۱۱»

### قرن هفتم قبل از میلاد

در قرن هفتم قبل از میلاد يك اتحادیه نیرومند پادشاهی بوسیله یکی از قبایل ایرانی آسیای میانه بین ارس و گنجه وجود داشته‌است :

«شاید اسکیت‌های اشکیدا که یکی از قبایل ایرانی آسیای میانه را تشکیل میدادند، از طریق معبر دربند وارد قفقاز شرقی شده (احتمالا در جلگه میان کیروف آباد یا گنجه و ارس و بهر تقدیر در نواحی جنوبی تا ارومیه) و در رأس يك اتحادیه نیرومند سیاسی (پادشاهی) که در تاریخ قرن هفتم قبل از میلاد نقش مهمی را بازی کرد، قرار گرفتند تاریخ ماد ص ۳۱۷»

### سال ۲۲۰ قبل از میلاد

قدیمترین حادثه تاریخی که در کنار رودخانه ارس اتفاق افتاده و در تواریخ ثبت است مربوط بلشگر کشی آنتیوخوس کبیر یکی از سرداران سلوکی بر علیه آرته‌بازان است ، از خانواده آتروپات ، میباشد که آرته‌بازان در حین لشگر کشی آنتیوخوس کبیر مجبور شد شرایط صلح او را بپذیرد و دره ارس را با پایتخت آن آرماویر Armavir تخلیه نموده و در آن جا آتاخیاس را بعنوان فرمانده قشون منصوب نماید «سرحدات آتروپاتن در طی قرون متمادی چند بار تغییر کرده و آن مملکت در زمان آرته‌بازان

Artabazanes که از خانواده آتروپات و معاصر آنتیوخوس سلوکی بود و در سال ۲۲۰ ق. م بر آن سر زمین سلطنت داشت به منتهای وسعت خود رسیده است.

در زمان این پادشاه حدود کشور آتروپاتن باراضی پنت Ponte در اطراف یس فاز Phasis یعنی تا گلخید در ماوراء قفقاز میرسیده است. نظری بتاریخ آذربایجان صفحه ۹۹»

### اران بکجا اطلاق میشده است؟

اران نام سابق آذربایجان فعلی شورویست که بزبان عربی اران نامیده. میشده و یونانیان آنرا آلبانی میگفته اند که : (اران Arân یا ران Ran که بزبان عربی با حرف تعریف الران شده و اران خوانده میشود شکل فارسی نام الوانك Alvânak است که بیونانی آلبانی Albanoi و به سریانی «ارن» و بزبان ایبری رانی Rani گردیده است.

این ایالت در مثلث بزرگی در مغرب ملتقای دورود کور (کر) Cyros و ارس واقع شده و بهمین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دورود را «بین النهرین» نامیده است اران از شمال به رود کور و کوههای قفقاز و از مغرب به آلازان Alazan و از مشرق بدریای خزر و از جنوب برود ارس محدود بوده است. نظری بتاریخ آذربایجان صفحه ۵

### سال ۳۳ قبل از میلاد

در جنگی که بین قوای ایران و روم در نزدیکی تبریز در گرفت آنتونیوس شکست خورد و بفکر گریز افتاد پارتیان آنرا تعقیب کردند و در کنار ارس از تعقیب دست برداشتند در این جنگ از رومیان سی و دوهزار نفر تلف شدند و بالاخره آنتونیوس با آرتی و ازده پادشاه ماد در سال ۳۳ ق. م در کنار رود آراکسس Araxes ( ارس ) ملاقات کرد و با او پیمان دوستی بست.

« سرانجام در جنگ سهمگینی که بین قوای ایران و روم در نزدیکی تبریز فعلی واقع شد آنتونیوس شکست خورد و بفکر گریز افتاد. پارتیان با شیوه مخصوص خود ایشانرا تعقیب کردند و در ظرف نوزده روز آنان را مورد حمله و تهدید خویش قرار دادند و گروه بسیاری از آنان را بـخاک هلاک افکندند. و بالاخره در کنار رود ارس از تعقیب آنان دست برداشتند. رومیان در این جنگ سی و دو هزار تن تلفات دادند پس از این فتح فرهاد پیروزی خود را جشن گرفت و نام خویش را بر سکه‌هایی که تمثال آنتونیوس و ملکه کلموپاتر را داشت و در میان اشیاء غارت شده رومیان پیدا شده بود ضرب کرد و در بهار آینده مجدداً ارمنستان را تسخیر کرد و پادشاه آنرا مغلوب ساخت، پس از خاتمه جنگ در هنگام تقسیم غنائم جنگی، آرته وازده پادشاه آذربایجان خود را مغبون یافت و با فرهاد چهارم قطع رابطه کرد و در سال ۳۵ ق.م سفیری بنزد مارك آنتونیوس که در اسکندریه مصر مقرر داشت فرستاد و او را بایران دعوت کرد. آنتونیوس برای اینکه شکست خود را جبران کرده باشد نخست به ارمنستان شتافت و ارتقا و اسدس پادشاه آن کشور را به جرم خیانت و فرار از جنگ با مکرو حيله اسیر کرد و با آرته وازده پادشاه ماد در سال ۳۳ ق.م در کنار رود آرا کسس (ارس) ملاقات کرد و با او پیمان دوستی بست. نظری بتاریخ آذربایجان صفحه ۱۰۱ »

ناتمام

تاریخچه

# جنگ مرو

( بقیه از شماره پیش )

از

سرہنگ یحیی شہیدی

( فوق لیسانسیہ در جغرافیہ )

# تاریخ جنگ مرو،

از

## سربانگ یحیی شهیدی

### فصل هفتم

بعد از وقوع این تفصیلات در بیرون قلعه مرو رؤسای اردو صلاح اینطور دانستند که اردو را از آنجا حرکت داده بخود قلعه مرو ببرند چون قلعه، برج و باره داشت و اطراف قلعه محفوظ بود و در دروازه‌ها با وجود مضبوط بودن قراول تر کمانیه نمی‌توانستند دست اندازی کنند روز بیست و ششم شهر ذی حجه اردو بقلعه مرو داخل شد و از برای هر فوج و دسته سمتی و طرفی از قلعه معین شد و هر کس در جای خود قرار گرفت و در این چند روز بواسطه نبودن گوسفند در اردو و گوشت شتر خوردن، سرباز و مردم متفرقه و نوکر، بسیاری بناخوشی اسهال و زهیر گرفتار شده بودند روز دویم شهر مجرم الحرام یکصد و پنجاه سواره و پنجاه پیاده از تر کمانان ساروق از طرف پنجاه وارد قلعه مرو شدند و بر حسب عرایض خودشان که سابقاً در کوچه قم بمصجوب امامقلی سردار تر کمانان ساروق فرستاده بودند و تقبل خدمتگذاری و نوکری و رعیتی دولت ابد مدت شدند نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله

هم برای ایشان میخارجی معین کردند که مطابق بر اتهام ماه بماه از مقرب الخاقان معاون لشکر دریافت میکردند به سواره نفری هزار دینار و به پیاده ایشان هم نفری پانصد دینار و بریش سفیدان و تفاوت بگیرشان نفری دو هزار دینار داده می شد و در این ایام که عشا اول شهر مجرم الحرام و ایام تعزیه داری بود جمیع اهل اردو از بزرگ و کوچک هر کس بفراخور حالت خود مشغول تعزیه داری جناب خامس آل عبا حضرت اباعبدالله الحسین علیه صلوات الله و سلامه و دعا گوئی دولت ابد مدت بودند نواب جهانسوز میرزا و مقرب الخاقان مصطفی - خان سرتیپ و مقرب الخاقان شجاع الملك در منزل خود اسباب شبیه فراهم آورده بودند روزها شبیه بیرون می آوردند و سایر سر کردگان هم در منازل خود روضه خوانی می کردند و هر روز بجهت علف چرا یک نفر هم صاحب منصب و چند فوج مشخص میشد با چند نفر از تر کمانان ساروق و چند عراده توپ که مال متفرقه اردو را جمع آوری بامال اصطلیل توپخانه برده علف و نی و خار شتر حمل کرده بیاورند و اغلب روزها خود نواب حشمت الدوله بجهت جمع آوری مال اردو و حفظ علف چرا بیرون میرفتند و همه روزه در این مدت از طرف تر کمانیه تاخت و تاز بود و بقدر مقدور از اهل اردو اسیر میبردند و بیشتر جهت این فقره این بود که مردم علف چرا و اذهاب و ایساب بطور نظم و قاعده حرکت نمی کردند و تفرقه و پیریشان بجهت آوردن علف میرفتند بعضی روزها که صاحب منصب های بزرگ مأمور خدمت علف چرا بسیار دیر حرکت میکردند و بیرون میرفتند و بدیهی است که مادامی که صاحب منصب حرکت نکند فوج و توپ و سواره که ابواب جمعی او هست حرکت نمیکنند و مردم متفرقه هم بجهت حفظ مال خود و زودتر علف آوردن صبح بسیار زود از قلعه بیرون میرفتند و بیرون قلعه کسی نبود که ایشان را بنظم و قاعده حرکت بدهد و اطراف ایشان را محافظت نماید از این جهت ها تر کمانان همه روزه حتی المقدور دست اندازی میکردند و اسیر میبردند و بسیار روزها دیده شد که مردم و مال و علف چرا که بجهت آوردن علف بیرون رفته بودند مراجعت میکردند و در

مراجعت ایشان آنصاحبمنصب که موافق حکم نظامی مأمور محافظت مردم بود سوار شده بود بیرون میرفت و بعد از بیرون رفتن از قلعه میدید که مردم در کار مراجعت هستند او نیز مراجعت میکرد و در این صورت تکلیف رؤسای اردو این بود که مواخذه از مأمورین بکنند و در مقام سیاست و بازخواست بر آیند و بهیچوجه اقدامی در اینباب از ایشان نمی شد و بیشتر باعث اینفقره خلاف و نفاق میان سرکردگان و رؤسا بود بعد از آنکه یکنفر از ایشان مأمور بخدمتی میشدمی گفت من چرا بروم فلانکس که محل مشورت و انیس و جلیس شب و روز است برود و بهمین قاعده استمرار داشت تا اینکه کار اردو یکطرف شد و ترکمانان ساروق بقدر قوه در خدمت گذاری و محافظت اهل اردو و جنگ کردن با طایفه تکه و اسیر گرفتن از ایشان و آدم کشتن کوتاهی نمی کردند ، و از وقتی که ترکمانان تکه از آمدن ساروق باردوی دولتی استحضار بهم رسانیدند و در علف چرا و غیر ذالک با کمال احتیاط حرکت میکردند و آن خسارتها که سابقاً در بیرون قلعه از ایشان دیده میشد ترک کرده بودند سهل است از نیم فرسخی قلعه مرو تجاوز نمی کرده و پیش نمی آمدند و ساروقها هم شب و روز بطور دزدی و الدمانی برسرایشان و باوبه های آنها میرفتند و اسیر و گوسفند و غیر ذالک از ایشان می آوردند تا ایام عاشورا منقضی شد خیال نواب و الا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسای قشون این بود که بعد از گذشتن ایام عاشورا باید برسراوبه تکه رفت و با ایشان کار را یک طرف کرد .

مرحوم نصرت الملک میر پنجه اعتقادش این بود که چون خانوار سالر کمتر از جمعیت تکه است و از اینجا هم بقلعه پل اتان که محل توطان و سکنای ایشان است و زیاده از چهار فرسخ مسافت نیست و قلعه ایشان هم مملو از آذوقه و غله و سایر چیزهای دیگر است و در اینمدت که اردوی دولتی در قلعه مرو بوده است از ایشان بهیچوجه اظهار خدمتگذاری و اطاعتی نشده است و با اینکه تابحال بجهت آمدن ایشان بار دو چند حکم صادر شده که سواره

و پیاده‌شان را برداشته به اردو بیایند و قافله خود را غله و مایحتاج اردو بارگیری کرده بار دو بیایند جواب ندادند سهل که یکنفر از ایشان بار دو نیامده است پس در اینصورت آنها را بحالت خود گذاشتن و از دشمن خانگی غفلت کردن و بکار دشمن دور دست پرداختن خلاف رویه حزم احتیاط است بهترین است که اول بر سر ایشان برویم و کار آنها را اتمام کرده و ایشان را بمقام اطاعت آورده بعد قرار کار تر کمانان تکه را بگذاریم و تر کمانان ساروق نیز در اینباب با مشاورانیه همداستان بودند و این رأی را صواب میدانستند و اصرار ایشان زیاده از همه کس بود بالاخره رأیها بر این قرار گرفت که روز یازدهم محرم از هر فوج پانصد نفر انتخاب کرده با پانزده عراده توپ و چند دسته سوار برداشته بطور اختصار بدون حمل بنه و چادر زیاد بر سر قلعه پل اتان ایلغاز نمایند.

روز یازدهم بهمان قاعده بطرف پل اتان حرکت کردند نواب والا حشمت الدوله و قوام الدوله هم هر دو بهمراهی اردو بودند و شب دوازدهم در کنار رودخانه شهد که سابقاً وقت آبادی مرو شاهجان که سلاطین ماضی بند بزرگ از سنگ و آجر و کچ در کمال استحکام بجهت سوار شدن آب باطراف قلعه قدیم مرو بسته بودند و از وقت استیلای تر کمانیه بر آنصفحات، بایرو خراب شده است و حالا تر کمانان خودشان پائین تر از آن بندی بسته اند و در همان سر بند توقف کرده اند.

نواب والا حشمت الدوله سر کردگان سواره خراسانی و ریش سفیدان طایفه ساروق را خواسته و ایشانرا با سواره و پیاده ابوابجمعی خود مأمور بتاخت اطراف قلعه پل اتان و آوردن گله و رمه طایفه سالر کردند و آنها هم شبانه از اردو جدا شده بخدمت مأموره رفتند و صبح روز دوازدهم نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر قشون از آنجا حرکت کرده بطرف قلعه عازم شدند.

خود نواب حشمت الدوله با سواره چهاردولی آذربایجانی که پیش قراول



اردو بودند و زودتر از افواج و توپخانه بسروقت قلعه رسیدند بعد از رسیدن ایشان تر کمانان سالر خبردار شده آنها سواره و پیاده خود را جمع آوری کرده از داخل و خارج قلعه بنای جنگ و انداختن تفنگ گذاشتند چون اغلب خانوار ایشان در پهلوی قلعه در کنار رودخانه شهد آلاچق زده بودند و خارج از قلعه بودند همان آلاچق‌های خود را سنگر کرده مشغول مدافعت شدند و از طرف دیگر هم از داخل قلعه تر کمانان مشغول جنگ و مدافعه بودند و اشبه‌الله آنروز جلادت زیاد از مقرب الخاقان پرویز خان و برادرش جعفر قلیخان مرحوم و سایر سواره و نوکر او ملاحظه شد با اینکه افواج و توپخانه عقب مانده بودند و بجهت گذراندن توپها را از نوغانه‌ها و نهرهای بزرگ معطل شده بودند و تخمیناً یکفرسخ مسافت میان سوار پیش‌قراول و افواج و توپخانه بود و تا رسیدن آنها زیاده از چهار ساعت دعوای سوار چهاردولی با تر کمانیه طول کشیده بود و مرحوم جعفر قلیخان برادر پرویز خان سرتیپ در دعوا هدف گلوله شمشال شده بود و با سب مشارالیه هم گلوله خورده بود و چند نفر از سواره و منسوبان او تلف شده بودند و مع ذلک در جنگ ایستادگی کردند و از مقابل با تر کمانیه کناره نکرده و از هر طرف که آنها رومی‌آوردند سواره چهاردولی در جلو ایشان مقابله می‌آمدند تا اینکه افواج و توپخانه از عقب رسیدند اولاً مقرب الخاقان سرتیپ توپخانه توپها را بجاه‌ائیکه مشرف بر قلعه و آلاچق آنها بود کشیده در کمال جلادت خود بنفسه مشغول انداختن توپ گردید و از طرف دیگر افواج مراغه با مرحوم نصرت‌الملک رسیده سواره و پیاده تر کمانیه را جلو گیر آمدند و جنگ سخت در انداختند و کمال جلادت و رشادت ظاهر ساختند و از اتفاقات حسنه چند گلوله توپ بمیان قلعه رفته به نه نفر از نهای ایشان خورده و یک دختر هم از ریش سفیدان آنها که موافق تقریر خودشان پادشاه بخارا خواسته بود خطبه<sup>۱</sup> نماید و مکرر

۱- خطبه بمعنی عقداست و بفتح اول بمعنی خواندن باشد و بضم اول بمعنی امر عظیم و چیز مشکل هست.

اصرار کرده بود و ندادند بعلاوه آن چند نفر هدف گلوله توپ آمد و تر کمانان مستأصل شده رؤسا وریش سفیدان آنها جمع شده باقرآن و شمشیر خود را برکاب نواب و الاحشمت الدوله انداختند و از ایشان امان خواستند .

نواب حشمت الدوله هم از تقصیر ایشان گذشتند قشون مأمورین جنگ را حکم داد که دست از جنگ برداشتند و قدغن کردند که احدی از سرباز و سوار و نوکر متفرقه بقلعه داخل نشود و میرزا محمدخان قوللر آقاسی خود را مأمور بمراقبت و مواظبت و رسیدگی به عرایض ایشان کرد و در کنار رودخانه شهد متصل بدیوار قلعه اردو زدند و هفت روز در همان مکان بجهت معامله و بیع شری توقف شد و تر کمانان هم در آن چند روز غله و آذوقه زیاد از قبیل گندم و آرد و برنج و روغن و گاو و گوسفند و غیرذالك بقدریکه می توانستند از قلعه بیرون می آوردند و درمیان اردو بازار بقیمت اعلی آنها را می فروختند مثلاً گندم را از دو من یک صاحبقران و آرد گندم را از یک من و نیم یک صاحبقران کمتر نفروختند و برنج را یک من چهار هزار و پنجهزار و روغن را از قرار پانزده هزار و دو تومان فروختند و روز نوزدهم شهر محرم الحرام اردو از کنار قلعه پل اتان حرکت کرده عازم قلعه مرو شد و یکصد و پنجاه نفر سواره و پنجاه نفر پیاده از تر کمانان سالر که خود ایشان داوطلب خدمت و نوکری دولت ابد مدت شده بودند و در رکاب نواب حشمت الدوله بقلعه مرو آمدند و از برای ایشان هم مثل طایفه ساروق که سابقاً آمده بودند مخارج یومیه و استمراری برقرار شد و امان نظر نامی را از خود آنطایفه نواب حشمت الدوله موافق دلخواه خودشان به داروغه گی و حکومت برایشان گماشت و خلعتی هم از جانب دولت ابد مدت داده ایل سالر و قلعه پل اتان را بدو سپردند و روز بیستم شهر محرم الحرام اردو بقلعه مرو وارد شد و در این چندروز که اردو در پل اتان بود قلعه مرو را نواب حشمت الدوله بمقرب الخاقان قاسم خان سرتیپ سپرده بودند و مشارالیه هم در کمال احتیاط و حزم همه روزه خود بجهت آوردن علف بامال

مردم واردو بافوج و توپخانه بیرون میرفت و با کمال انتظام و قاعده مردم را حرکت میداد و اگرچه باز تر کمانیه تکه بهمین طور سابق همه روزه خیرگی و اظهار جلادت میکردند لیکن چون مشارالیه کمال احتیاط و نظم در زهاب و ایاب و حرکت و سکون مردم داشت بهیچوجه من الوجوه در آن روزها از تر کمانیه صدمه بر اهل اردو وارد نیامد با اینکه بیشتر جمعیت اردو بلکه دوثلث آن بقلعه پل اتان رفته بودند و یکثلث مانده بودند و اعتقاد اهل خراسان و تر کمانیه ایل ساروق این بود که بعد از مسلط شدن بطایفه سالرو گرفتن قلعه پل اتان و امان دادن ایشان و نوگرازی ایشان بار دو آوردن و مخارج یومیه و مستمری بایشان دادن خلاف قاعده است بجهت اینکه آنها در باطن با ایل تکه اتفاق دارند و حالا که از ترس قشون دولتی و دفع شر از خودشان امان آوردند و تمکین هم بخدمتگذاری کردند سزای ایشان این بود که بعد از فتح قلعه، قشون را حکم بغارت و تاراج و قتل عام بدهند و مردهاشانرا بقدر ممکن بقتل برسانند و زنهایشانرا اسیر کنند و مایملک ایشان را غارت کنند که همین فقره مایه جسارت و جلادت زیاد قشون شده باشد و بدانند که هر وقت بردشمن دولت مسلط شوند مال و جان و عیال ایشان مال قشون دولتی است، بهیچوجه از ایشان مضایقه نمی شود نه اینکه امان خواستن مزورانه ایشان را قبول بنمایند و فریب افعال و اقوال دروغ آنها را بخورند و بهمین آسانی ها دست از ایشان بردارند و بالاخره مایه پشیمانی شود و آنوقت چاره نداشته باشد مثل اینکه از تفصیل آئینده معلوم میشود که طایفه سالر مزبور همه وقت بنای خلاف و نفاق داشتند و در جزو طایفه تکه کمال اتحاد را داشتند و از جزو و کل اعمال و افعال و اقوال اهل اردو لیلان و نهاراً ایشانرا استحضار میدارند.

**فقره اول:** بعد از ورود قشون از پل اتان بقلعه مرو و مجالس شوری در باب رفتن بسر خانوار تکه و اتمام کار ایشان برپا شد اغلب شبها و روزها در همین فقره اجلاس و مشورت بود اعتقاد نواب والا حشمت الدوله و مقرب -

الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ و نواب جهانسوز میرزا و چند نفر دیگر از سرکردگان این بود که باید قشون را بطرف سنگر تکه حرکت داد و کارایشان را اتمام کرد و اعتقاد معاون لشکر و مرحوم نصرت‌الملک و عالیجاه یوسفخان ایل بگی هزاره و میر عطاءالله خان تیموری و سایر سرکردگان جزو خراسانی برخلاف این فقره بود و میگفتند که صلاح قشون حرکت بطرف سنگر تکه نیست بلکه در جمع آوری تدارک و آذوقه بقدر امکان و توقف در قلعه مرو و ماندن در قلعه تامادامی که خود تر کمانیه مستأصل شوند و تمکین نمایند مثلاً نهر آبی که از رود شهد جدا میشود و بقله مرو می آید و از قلعه میگردد و بطرف یورت تکه و مزارع ایشان میرود تخمیناً یکصد سنگ آسیاگردان آب دارد و جمیع آن آب باید بمصرف ایل تکه برسد و جمیع مزارعشان از این آب مشروب شود و جمیع انعام<sup>۲</sup> و دواب و چهارپایان آنها از این آب باید بخورد اگر بسته می شد و بصحرا می افتاد و بطرف یورت تکه و مزارع ایشان نمیرفت یکفقره مایه پریشانی خاطر آنها و استیصال کلیه ایشان این بود.

**فقره دوم:** توقف قشون دولتی در مرو تا فصل پائیز و زمستان که وقت کشت و زرع آنها بود و آنها را همه روزه مشغول جنگ ساختن و مانع شدن آنها از زرع و بزرافشانی مایه تشویش خاطر آنها بود و چون امسال بجهت اینکه قشون دولتی در وقت برداشت محصول بر سر آنها رفت و زراعت آنها را تلف و پامال کرد اگر در فصل پائیز زرع ایشان را هم مانع میشد و از کشت و زرع مایوس میشدند لابد ایاباید بطرف بخارا و خیوق فرار کنند یا به قبول امنیت و خدمتگذاری دولت ابد مدت راضی شوند و از جمیع آن اشخاص اولیه که اعتقادشان حرکت بطرف سنگر تکه بود مقرب الخاقان عبدالعلی خان بیشتر از همه اصرار میکرد و از طبقه ثانی قوام الدوله و مرحوم نصرت‌الملک

۲- انعام بفتح همزه جمع نعم بمعنی حواشی و مال و غیره است و بکسر مصدر از باب افعال میشود.

ویوسف خان هزاره از همه بیشتر انکار داشتند و مقرب الخاقان معاون لشکر ممد فعل طبقه ثانی و حرکت از قلعه را اصلاح نمیدانست بلکه صریحاً میگفت خبط و خطا است بالاخره رأی طبقه اول حسب الحکم غالب شد و بنای حرکت دادن اردو بطرف سنگر و خانوار تکه صدق بهم رسانید و حکم صادر شد که مردم آذوقه یکماهه بردارند و تدارک خود را دیده بعد از تشخیص ساعت سعد بطرف سنگر و خانوار تکه حرکت نماید و چون قشون مأمورین مرو زمان حرکت از مشهد مقدس بعضی تا دهم شهر صفر جیره خود را نقداً، جنساً دریافت که بهمه جهت از دهم شهر شوال که بنای حرکت اردو بطرف مرو بود چهار ماهه جیره خود را گرفته بودند و بمرو حمل کرده بودند و این عمل درباره افواج و سواره مأمور سابق خراسان شده بود که افواج مراغه و اردبیل و سواره شقاقی مقدم باشند و بقشون مأمورین لاحق که امسال مأمور شده آمده بودند بهمه جهت از دهم شهر شوال و بعضی از غره شهر مزبور تا غره شهر محرم جیره گرفته بودند بعد از آنکه بنا شد که بجهت حرکت بطرف سنگر تکه قشون آذوقه یکماهه حمل نماید سرکردگان مطالبه جیره کردند نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله بعد از مشورت و اجلاس قرار گذاشتند از تر کمانان سالر ساکن قلعه پل اتان غله خریداری کرده بجیره قشون بدهند و ریش سفیدان و کدخدایان آنها را جمع آوری کرده بعد از طی گفتگوی زیاد قرار شد که دو هزار خروار غله از ایشان از قرار خرواری چهار تومان خریداری نمایند که قیمت آن هشت هزار تومان باشد و تنخواه مزبور را بمقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ تحویل نمایند و جیره قشون را بر آورد کرده موافق نیمورقی بمقرب الخاقان مشارالیه حواله نمایند که مشارالیه بعد از رفتن پل اتان تنخواه تر کمانان را داده غله را تحویل بگیرد و هر فوج و هر دسته سواره مال بار گیر برداشته بهمراهی مشارالیه رفته در آنجا غله خود را دریافت نماید و چون دو هزار خروار غله ابتیاعی کفایت جیره

یکماهه متوقف مرو را نمی کرد بعد از آنکه طلب افواج معلوم شد از برای هر فوج صدخروار جنس منظور کرده که در پل اتان دریافت نماید و نیمه جیره را هم از قرار خرواری چهار تومان تنخواه نقد بگیرند و سوار و سایر نو کر بهمین قرار خرواری چهار تومان تنخواه نقد از بابت قیمت جیره داده و بعد از این تفصیلات مقرب الخاقان عبدالعلی خان سر تیپ باهشت عراده توپ و چند دسته سوار و از هر فوج دو یست نفر سیصد نفر برداشته به همراهی چند نفر از تر کمانان سالر به پل اتان رفت .

لکن بنای تر کمانان سالر چنانکه سابقاً عرض شد برخلاف و نفاق بود و در جزو باتکه همداستان بودند بعد از آنکه مشارالیه وارد پل اتان شد تکه ها را اخبار کردند و ایشان را تحریک نمودند که روز دیگر با جمعیت و سوار زیاد به پل اتان رفته اردوی عبدالعلی خان را برهم بزنند و متفرق نمایند فردای آن روز هزار سوار از تر کمانیه به پل اتان رفته اطراف اردو را محاصره کردند و در جزو قرار گذاشته بودند که بعد از رسیدن تکه به پل، ایشان هم بقدریکه بتوانند کمک نمایند یکچند اهل اردو بگیرند و بکشند بعد از آنکه سواره الدمان به پل اتان رسیدند اولاً طایفه سالر پیش دستی کرده بنای گرفتن سرباز و سواره اهل اردو را گذاشتند بعد از آنکه مقرب الخاقان سر تیپ استحضار بهم رسانیدند او نیز حکم داد که تر کمانان سالر که در اردو بودند گرفتند و خود هم مشغول مقابله و مقاتله با طایفه تکه شد و ایشانرا بضر بگلوله توپ از پیش برداشته چند نفر از ایشان هدف گلوله توپ شد مابقی بطرف مرو فرار کردند و بعد از آنکه آمدند از مقابل قلعه مرو بگذرند نواب حشمت الدوله با دو فوج افشار و دو عراده توپ و جزئی سوار قورت بیگلو و خراسانی بجهت علف چرا از قلعه بیرون آمده بودند تر کمانیه که از دور ایشانرا دیدند چنان دانستند که جمعیت علف چرا متفرقه اردو است و به خیال آنکه اسیری از ایشان بگیرند بطرف ایشان میل کردند و ایشان هم خود را در میان علفزارها پنهان کردند تر کمانیه هم با کمال خاطر جمعی

زیاد بسرایشان تاخته همین که دویست سیصد قدم فاصله میان ایشان مانده بود نواب حشمت الدوله حکم دادند توپها را بطرف ایشان بستند و سواره هم از یکطرف زور آور شده ایشانرا از بیش برداشتند بیست نفر اسیر و سی و شش نیزه سر از ایشان بدست آمد و قریب دویست رأس اسب از ایشان تلف شده خائب و خاسر به طرف او به خود مراجعت کردند و از آنطرف عبدالعلی - خان تفصیل حرکت طایفه سالر و تکه را خدمت نواب حشمت الدوله و قوام - الدوله نوشتند ایشان را استحضار داد و دستور العمل خواست بعد از رسیدن نوشته مشارالیه بمرو نواب حشمت الدوله حکم کردند هر چه از ترکمانان سالر در میان قلعه مرو باشد بگیرند و محبوس نمایند و همان ساعت همه آنها را گرفته حبس کردند و مقرب الخاقان عبدالعلی خان را هم بقلعه مرو احضار کردند روز دیگر او با همراهان از پل اتان کوچیده بطرف قلعه مرو روانه شد و بعد از آمدن او بمرو خانوار سالر هم کوچیده بطرف پنجاه روانه شدند و چند خانوار قلیل هم از ایشان بمیان تکه رفت و قلعه پل اتان را هم بکلی خالی کردند بعد از رسیدن این خبر بمرو استحضار نواب و الاحشمت - الدوله و جناب قوام الدوله بعد از این عمل هزار و دویست نفر سواره هزار و ابواب جمعی یوسف خان ایل بگی هزاره و سواره تیموری جمعی میر عطاء اله خان بودند با چند دسته سواره دیگر بسر کرده گسی نواب سلطان حسین میرزا همشیره زاده نواب حشمت الدوله مأمور بتاخت ایل سالر و مراجعت دادن ایشان شدند بعد از آنکه مأمورین بقلعه پل اتان رسیدند باریش سفیدان طایفه ساروق که از پنجاه می آمدند بار دو ملاقات کردند و ریش سفیدان طایفه مزبور را نزد نواب مشارالیه آوردند از ایل سالر بنای توسط گذاشتند که ایشان بمآپناه آورده اند چون ما ایل طرخان دولت علیه و در زیر حمایت دولت علیه هستیم طایفه سالر بما پناه آورده اند و ما را شفیع کردند که نزد اولیای دولت از ایشان توسط نمائیم و اگر شما ما را ایل خود میدانید باید توسط ما را در حق آنها قبول نمائید ایشان با ما کمال اتحاد دارند و بخانههای

ما آمده و درپناه ما هستند مأمورین بعد از این تفصیل لابداً با تر کمانان ساروق بطرف قلعه مرو مراجعت کردند و همان تفصیلات را که از ریش-سفیدان طایفه ساروق شنیده بودند خدمت نواب حشمت الدوله اظهار داشتند و خود ریش سفیدان هم حضوراً بنای شفاعت و توسط را گذاشتند و چون کار از دست رفته بود لابداً شفاعت ایشان مقبول افتاد آنوقت معلوم شد که اشخاصی که منکر امان دادن ایل سالر بودند و اعتقادشان این بود که باید آنها را تنبیه کامل کرده و تتمه آنها را از مرو کوچانید به خراسان یا سرخس یا جای دیگر آورده سکنی و یورت داد چقدر مردمان عاقبت اندیش و خیر خواه دولت ابد مدت بودند .

### فصل هشتم

بعد از این فقرات بنای حرکت اردو بطرف سنگر تکه شد و آنچه مردمان خیر اندیش از قبیل مرحوم نصرت الملک و یوسف خان ایل بگی هزاره و سایر اهل خراسان اظهار عجز کردند که عاقبت اینکار غیر از پشیمانی حاصل ندارد و حالاً که قشون بهر طور بوده آذوقه سه چهار ماهه را جمع آوری کرده صلاح این است که چندی در قلعه توقف نمائیم و اگر ممکن شود بار سال رسل و رسائل بلکه کاری از پیش برد مفید نیفتاد و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر صفر-المظفر باپانزده فوج و بیست و چهار عراده توپ و سواره آذربایجانی و عراقی از قلعه مرو حرکت کرده در بیرون قلعه اردوزده شد و نگاهداری قلعه را محول بمقرب الخاقان آقارضاخان آجودانباشی کردند و فوج ناصریه را با فوج خوی و دامغان تماماً در قلعه گذاشتند و سواره ایلات قزوین و سواره جامی مأمور متوقف قلعه شدند و فردای آن روز که چهارشنبه ۲۶ بود اردو از ظاهر قلعه کوچیده بطرف سنگر روانه شد و آن روز یکفرسخ و نیم طی مسافت کرده شد و شب را در یورت مشهور بسمندوک اردو متوقف شد و فردای آن روز ۲۷ بود از آنجا حرکت کرده عازم یورت خان کچن که محل سکنا



طایفه تکه و سنگرایشان است شدند و در اینروز بعد از اینکه نیمفرسخ مسافت طی شده تخمیناً هم بجهت اظهار جلادت و جلو گیری کردن، هشتصد نفر سوار تکه به سر راه اردو آمدند مقرب الخاقان سر تیمپ توپخانه باشلیک توپ آنها را از پیش برداشته به عقب نشانید و آنروز اردو یکفرسخ طی مسافت کرده در نیمفرسخی سنگرتکه حکم بتوقف اردو صادر شد و تر کمانان تکه بعد از ملاحظه اینحالت و نزدیک شدن اردو بسنگرایشان زیاده از حد اضطراب و پریشانی حاصل کرده بتوسط صفرک خان نام که از اسرای سابق تکه بود و از رؤسا و ریش سفیدان ایشان بود و خود رئیس سه چهار هزار خانوار وایل بود و در این سفر بجهت بعضی ملاحظات او را همراه آورده و در منزل مرحوم محمد حسن خان محبوساً نگاهداشته بودند طالب مصالحه و مر اوده شدند و اظهار خدمت گذاری و انقاد کردند مشروط بر اینکه یکقره عرض ایشان قبول شود و چون رؤسای تر کمانیه با محمد حسن خان در سفر سابق اردو بهمراهی نواب حسام السلطنه بمر و یکنوع خلطه و آمیزش و دوستی داشته از او خواهش کردند که امر مرحوم مصالحه را اقدام نماید و از جانب ایشان متقبل همه قسم خدمتگذاری بشود از پیشکش دادن و خانوار بجهت گرو بسرخس و سایر سرحدات خراسان کوچانیدن و موقوف کردن تاخت و تاز اطراف خراسان و غیر ذالک لکن یکقره عرض ایشان در مقابل این این بود که بعد از آنکه تعهد و تقبل همه قسم خدمتگذاری بشریم و ریش سفیدان خود را تا هر چقدر خانوار که از ما بخواهید بگرو بدهیم و هنگام ضرورت دولت بنو کر، از ایل خود سواره و پیاده بقدر امکان بدولت کمک نمائیم و تاخت و تاز اطراف خراسان را بهمه جهت موقوف نمائیم دولت باید استدعای ما را قبول فرماید و ولایت مرو را که یورت قدیم ماها است بماها واگذارد که ایل و انوس ما از بابت زراعت و فلاحت و سعت مدار مال و غیر ذالک آسوده باشند و اگر دولت علیه میخواهند ایل ساروق را در مرو سکنی بدهند باز ما حرف نداریم و با ایشان بطور اتحاد و یکجبهتی کنار می آئیم

بهر قسم که دولت علیه یورت و مزارع مرورا میان ماها تقسیم نمایند .  
 مرحوم محمد حسن خان هم تفصیل را خدمت نواب والا حشمت الدوله و جناب  
 قوام الدوله عرض کرد و اعتقاد ایشان و جمع دیگر از رؤسای قشون بود که  
 تر کمانان در این قول کاذبند و حالا که میبینند قشون نزدیک سنگر ایشان رسیده و بر  
 سر عیال ایشان آمده میخوانند باین حرفها اردو را معطل نمایند و در ضمن در مقام  
 استحکام سنگر و حصار و خاکریز و جمع آوری آلات حرب و ضرب بر آیند و  
 عرایض تر کمانان و توسط مرحوم محمد حسن خان را تمکین نکردند و جواب  
 درست ندادند لکن رؤسای تر کمانیه آن دوروز را که اردو در نیم فرسخی سنگر  
 ایشان افتاده بودند همه روزه بمنزل مرحوم محمد حسن خان می آمدند و خواهش  
 میکردند که امر مصالحه در همان یورت تمام شود و قشون دولتی مراجعت نماید  
 و از آن پیشتر نرود، روز بیست و هفتم شهر صفر المظفر نواب حشمت الدوله از هر  
 فوج پانصد نفر سرباز به همراه برداشته با پانزده عراده توپ و چند دسته سوار و  
 سرتیپ توپخانه بجهت تشخیص جای توقف اردو در نزدیکی سنگر تکه و صاف  
 و هموار کردن نوغانهها و نهرهای بزرگ بجهت عبور اردو از آنجا به نزدیکی  
 سنگر تکه رفتند تا بجائی که زیاد از چهار هزار قدم مسافت میانه اردو و  
 سنگر تکه نمانده بود و آنچه نوغانه و نهرهای بزرگ که در میانه واقع شده  
 بود و احتمال میرفت که تر کمانیه آنها را بگیرند و سنگر نمایند که اردو  
 نتواند آنقدرها پیش برود همه را صاف کرده و با چوب و اسباب که از قلعه مرو  
 بجهت ساختن پل در محل ضرورت همراه آورده بودند پل بستند و افواج و  
 توپخانه را در چهار هزار قدمی سنگر نگاهداشته صف آرائی کردند و بهر  
 فوج هم يك عراده توپ قسمت دادند و بجهت توپها با پشتیبانی که یکذرع  
 ارتفاع آن میشد ساختند و توپها را بالای آن باستیانها کشیدند تر کمانیه  
 بعد از مشاهده این حالت آمدند نزد مرحوم محمد حسن خان و اظهار کردند  
 که بنا بود اردو در همان یورت توقف نماید تا امر مصالحه تمام و یکطرف شود  
 و اگر شما بامابنای امنیت دارید آمدن قشون شما تا این نزدیکی مایه وحشت و

اضطراب اهل و عیال مامیشود پس شما قشون را حکم مراجعت بیورت اول بدهید تا امروز ریش سفیدان خود را آورده امر مصالحه را تمام نمائیم مرحوم محمد حسن خان این مراتب را خدمت نواب والا اظهار داشت نواب والا و مقرب - الخاقان سرتیپ توپخانه و نواب جهانسوز میرزا و سلطان حسین میرزا که در آنجا حاضر بودند در جواب گفتند که اگر تر کمانان راست میگویند ریش سفیدان خود را همین جا الان حاضر نمایند و قرار کار خود را تمام کنند و مرحوم محمد حسن خان این مراتب را بآن چند نفر تر کمان که نزد او آمده اظهار مصالحه کرده بودند حالی کرد که الان باید بروید و جمیع رؤسا و ریش سفیدان خود را بیاورید این کار را تمام نمائید و آن چند نفر تر کمان رفتند که بقیه رؤسا و ریش سفیدان را بیاورند مراجعت ایشان دفعه ثانی بقدر یک ساعت و نیم تخمیناً طول کشید. سرتیپ توپخانه و نواب جهانسوز میرزا و سایرین که حاضر بودند اصرار کردند که بنای تر کمانیه بر خلاف و نفاق و معطل کردن اردو است و از آن طرف هم تر کمانان بقول خودشان بجهت تماشای قشون دولتی بهیئت اجتماع از سنگر بیرون آمده مرد وزن سواره و پیاده در جلو سنگر در کنار رودخانه شهد صف کشیده بودند رؤسای قشون را بخاطر رسید که آنها را بترسانند و از اردو و توپخانه رعب و خوف زیاد در دل ایشان بیندازند سر بازار حکم تشتوان دادند و بالابانچیان مشغول زدن طبل جنگ شدند و توپچیان بطرف تر کمانیه مشغول شلیک توپ شدند و بقدر یک ساعت و نیم تخمیناً بطرف تر کمانیه شلیک کردند و هشتصد تیر توپ بطرف ایشان انداختند و بعد از آنکه بنای شلیک شد نواب حشمت الدوله و سرتیپ توپخانه و سایرین که حضور داشتند صلاح اینطور دانستند که بفرستند اردو را از آن یورت نیم فرسخی کوچانیده بهمین چهار هزار قدمی بیاورند که حالا که کار باینجا کشیده اگر قشون شب از آنجا بار دو مراجعت نماید تر کمانان نوغازه ها و نهرها که در سر راه است میآیند میگیرند سنگر میکنند آنوقت دوباره آوردن اردو و قشون باین مکان کمال صعوبت و سختی خواهد داشت و

همان ساعت مرحوم محمد حسن خان مأمور بآمدن و کوچانیدن از آن یورت و آوردن باین یورت شد و اردو هم از آنجا کوچیده تا دو ساعت از شب گذشته در کمال صعوبت و سختی از نوغانه‌ها گذشته و بقشون ملحق شدند.

تر کمانان هم پیش از وقت باستیان بسیار بلندی که تخمیناً پانزده زرع ارتفاع داشت در جلو سنگر متصل برودخانه شهد ساخته بودند و دو عراده توپ که سابقاً از اردوی خان خیوق بچنگ آورده بودند برپای باستیان کشیده حاضر گذاشته بودند و همین که از مصالحه و اتحاد بقول خودشان یأس حاصل کردند ایشان هم خواستند اظهار حیاتی بکنند و جلادتی بخرج بدهند از باستیان بنای انداختن توپ گذاشتند و بیست و پنج شش تیر توپ بطرف قشون انداختند اما باحدی نخورده کاری ندید و از آن توپها هم که از طرف قشون بآنها شلیک شده بود از قراریکه بعد معلوم شد زیاده از چهار پنج نفر آدم از ایشان تلف نشده بود و آن روز را تا عصر بهمین رویه گذشت و از هیچ طرف بغیر از انداختن توپ کاری از پیش نرفت و تر کمانان هم از طرف اهل اردو یأس حاصل کرده بکلی مراوده و آمدوشد را موقوف کردند و اردو در همانجا متوقف شد و یکدو روز بجهت آسودگی و جابجا شدن اردو دعوائی از هیچ طرف نشد لکن همان شب اول که اردو بآن یورت آمده بود و هنوز درست آرام نگرفته جابجا نشده بودند و سنگر اطراف اردو بطوریکه باید مضبوط بشود نشده بود تر کمانیه تکه خیال کرده اردو را همان شب برهم بز نند و متفرق نمایند و بهر قسم ممکن شود خود را بار دو دست بشمشیر داخل نمایند و نگذارند آنجا بماند بهیئت اجتماع آمده اطراف اردو را گرفتند و بنای انداختن تفنگ و شمخال گذاشتند و زیاده از حد خیرگی کردند و بقدر چهار ساعت مشغول های وهوی بودند لیکن از طرف اردو اعتنائی بآنها نشد و همان قر اول اطراف اردو با تفنگ بآنها مشغول مدافعه شدند و از طرف توپخانه هم چند تیر توپ ساچمه و گلوله بایشان شلیک شد و از این فقره که بتوانند دست بردی بار دو بز نند بکلی مأیوس شده مراجعت نموده و فردا شب که شب دویم توقف اردو در آنجا بود باز

بهمان قاعده شب گذشته با طرف اردو آمده بنای تفنگ انداختن وهای وهوی گذاشته مراجعت کردند روز دویم شهر ربیع الاول نواب حشمت الدوله با سرکردگان نشسته بنای دعوای گذاشتند و رأیها بر این اتفاق افتاد که افواج را خیر کرده بابیل و کلنگ و چوب و میخ که اسباب ساختن باستیان است بر وند در محل موسوم بجیران تپه که تخمیناً دو هزار قدم زیاده با سنگر تکه مسافت ندارد و گلوله توپ و خمپاره و قیس بطور خوب به آلاچق و اوبه آنها میرسد سنگر و باستیانی در کمال استحکام بسازند و چند عراده توپ و خمپاره و قیس بالای باستیانیها کشیده بضراب گلوله توپ و خمپاره و قیس و غیر ذلک آنها را مستأصل نمایند که بعجز بیایند و امان بیاورند و بر عیبتی دولت ابد مدت راضی شوند و بعد از تقدیم مشورت نواب والا و قوام الدوله و سایر سرکردگان بابیل و کلنگ و توپخانه و اسباب بستن باستیانی از اردو بیرون رفتند تر کمانیه که شب و روز سواره و پیاده اطراف اردو را میگردد دیدند و قراولی می کردند و میخواستند از حالت اهل اردو استحضار نمایند بعد از آنکه ملاحظه کردند که قشون و جمعیت زیاد از اردو بیرون آمد ایشان هم سواره و پیاده بقدر هفت هشت هزار نفر از اوبه بیرون آمده در مقابل اردو مستعد جنگ ایستادند کم کم مشغول مدافعه و مقاتله شدند و نگذاشتند که قشون بجیران تپه برسد و در همان نزدیکی اردو هنگامه و گیردار گرم شد افواج افشار و فراهانی داوطلب شدند که یورش ببرند و جیران تپه را از دست تر کمانیه بگیرند و سنگر نمایند اولاً افواج افشار یا علی کشیده بطرف جیران تپه دویدند و افواج فراهان نیز از عقب ایشان یا علی کشیده رفتند افواج مزبور بعزم یورش حرکت کرده تاجیران تپه تخمیناً هزار و پانصد قدم می شد بعد از آنکه سرباز هزار و پانصد قدم پیاده بدود بمنزل برسد بانفس گسیخته و هوای گرم حالت هیچ کار ندارد تاب دعوا کردن چه رسد و علاوه بر این در پهلوی جیران تپه نوغانه بزرگی در کمال عمق داشت و آبش کم بود تر کمانیه در میان نوغانه مزبور بسخو کرده بودند بعد از آنکه سرباز با آنجا رسید

غفلتاً تر کمانیه دست بشمشیر بر سر آنها ریخته از افواج افشار و فراهانی بقدر هفتاد نفر زخمی و مقتول شدند و سرباز بعد از مشاهده اینحالت تاب مقاومت نیاورده بطرف قشون مراجعت کردند و در مراجعت باز تر کمانیه بقدر سی چهل نفر از ایشانرا مقتول و زخمیدار کردند مرحوم محمد حسن - خان بیچاره هرچه خواست جلوافشار را نگاهدارد و مراجعت نکنند ممکن نشد ، لابداً برگشتند و افواج فراهانی هم بعد از افشار برگشتند . مرحوم محمد حسن خان خود نیز خواست بعد از مراجعت افواج برگردد در میان نوزغانه اسب او بگل فرو رفت و تاخواست اسب را بیرون بیاورد پیاده گان تر کمانیه بر سر او ریخته اولاً گلوله تفنگ بسینه او انداختند و بعد از آن نشناخته بر سر او ریخته باچند زخم شمشیر او را مقتول نمودند و سرش را همانجا از بدن جدا کرده بودند و افواج افشار و فراهانی بقشون ملحق شده زخمی آنها را بارود آورده و قشون باز بهمان حالت مشغول جنگ بودند و اشهد بالله افواج مراغه با مرحوم نصرت الملک و برادرش خداداد خان و سایر صاحبمنصبان افواج مراغه آنروز آنقدر جلادت و پاداری کردند که مافوق آن متصور نیست و از حوصله بشر خارج است و از سواره هم سواره چهار - دولی عراق و آذربایجان و قورت بیگلو و مقدم پیاده از حد جلادت کردند و از طرف اردو البته هزار و پانصد تیر بل متجاوز شلیک توپ بطرف تر کمانیه کردند و تر کمانیه بقدر دویست سیصد تیر توپ بطرف اردو و جنگ گاه انداختند و توپ ایشان همه طرف اردو را بطور خوب میزد بلکه اغلب که سر توپ را قدری بالا می گرفتند هزار قدم و پانصد قدم از روی اردومی گذشت و بیرون اردومی افتاد مختصر این است که جنگی بآن سختی اعتقاد این چاکر این است که در این سنوات قرون اتفاق نیفتاده باشد آخر کار جنگ بطوری شد که تر کمانیه و سرباز باهم بمشت وسیلی و نیزه پیش جنگ می کردند و دوازده ساعت بل متجاوز مدت جنگ طول کشید و وقت غروب آفتاب طوری شد که هر دو طرف از کار افتادند و لابداً مراجعت کردند و از طرفین آنروز

هزار نفر تخمیناً مقتول و زخمی و اسیر شدند و بعد از مراجعت قشون بار دو معلوم شد که مرحوم محمد حسن خان مفقود شده است اما درست مشخص نشد که زنده اسیر شده یا بقتل رسیده بعد از چند روز دیگر اینفقره محقق شد که او را کشته اند و همان شب سیم شهر ربیع الاول دو فوج قرائی و شانزدهم شقاقی مأمور شدند که با اسباب ساختن باستیان به جیران تپه بروند و سنگر و باستیان در کمال استحکام بسازند و عالیجاهان رحمت اله خان شقاقی و مصطفی قای خان سرهنگ قرائی فوجهای خود را برداشته داوطلبانه بطرف جیران تپه رفتند و بعد از رسیدن آنجا مشغول باستیان و سنگر شده بودند که تر کمانیه خبردار شده بسرایشان آمده بنای جنگ گذاشتند نصف افواج مزبوره مشغول جنگ بودند و نصف دیگر باستیان و سنگر می ساختند و آنقدر پاداری کردند که سنگر ساخته شد و جان پناه درست کردند و مشغول مدافعه شدند تر کمانان چون دیدند که نتوانستند کاری از پیش ببرند مراجعت کردند و افواج مزبور در آن سنگر و باستیان متمکن شدند و لیکن در آن چند روز که آن فوجها در آنجا بودند تا آخر شکست اردو اصلاً رؤسای اردو بسر کشی آنها نرفتند و دلجوئی از آنها نکردند و لامجاله انعامی درازای آن خدمت بهیچوجه بایشان ندادند و همه روز و همه شب تر کمانیه بسر آنها بهیئت اجتماع میآمدند و انواع و اقسام بایشان جنگ می کرده و ایشان بقدر قوه پاداری و ایستادگی کردند و گاهی که از طرف نواب حشمت الدوله ماذون میشدند چند تیرتویی باوبه تر کمانان می انداختند و به آلاچقهای ایشان می خورد و چند نفر هم زن و طفل از ایشان تلف و هدر کرد و حق مطلب این است که بعد از مقتول شدن مرحوم محمد حسن خان بکلی قشون از حالت جنگ افتادند و خیره گی تر کمانیه نیز روز بروز زیاد میشد و اضطراب و واهمه قشون دولتی زیادتر و از صرافت جنگ کردن و سنگر دیگر در پهلوی سنگر فوج شقاقی و قرائی بستن افتادند و اختلاف آرا در میان سر کردگان بهم رسید اغلب اعتقادشان این بود که باید از پهلوی

سنگرتکه کوچ کرده بقلعه مرو رفت و بعضی دیگر اعتقادشان این بود که باید در جنگ ایستادگی کرد و اهتمام نمود که تکه مخدول و منکوب شوند و اغلب اوقات شبانه روز مصروف همین سخنان بود و طایفه تکه هم حتی المقدور در جلادت و بهادری اهتمام می کردند و از اطراف اردوهم مال و آدم میبردند و می کشتند تا روز نهم ربیع الاول در آن اوقات هم بجهت مدار مال بسیار اهل اردو تنگی کشیدند و هر دو روز سه روز یک مرتبه چند فوج و چند عراده توپ بایک صاحب منصب بزرگ بجهت آوردن علف مأمور میشدند و در ذهاب و ایاب صدمه زیاد میخوردند بالاخره طوری شده بود که بعضی از سر کردگان میگفتند که اگر گردن مار ابز نند بعلف آوردن نمیرویم تا روز نهم که علف اسبان توپخانه تمام شده بود و سر کردگان اغلب در منزل مرحوم نصرت الملک بودند که نواب حشمت الدوله فراشبازی خود را فرستاد نزد مرحوم نصرت الملک که از هر فوج دویست نفر باینج عراده توپ خبر کرده ایم که بجهت علف آوردن اسب توپخانه بصحرا بروند خداداد خان هم دأ مور است که رئیس آنها باشد و بروند علف بیاورند و جهت اینکه از هر فوج دویست نفر خبر کرده بودند این بود که از هر فوج پانصد نفر بامال بارگیر بجهت آوردن آذوقه و علیق اسبان توپخانه بهمراهی مقرب الخاقان یوسف خان سرتیپ بقلعه مرو رفته بودند و زیاده از دویست و پنجاه نفر از هیچ فوج در سنگر نمانده بود و خداداد خان تمکین نکرد که بهمراه افواج متفرقه بعلف چربرود و حرفش این بود که تافو جهای خودم نباشد بجائی نمیروم و هر چه نصرت الملک مرحوم و سایر سر کردگان اصرار کردند که خداداد خان بهمراه افواج بعلف چربرود قبول نکرد و نرفت آخر الامر همان افواج متفرقه با کریم سلطان مقدم سلطان توپخانه مبار که و پنج عراده توپ از اردو بیرون رفتند و چون متصل به سنگر تر کمانیه علف زارونی زار زیاد بود و از همه طرف بار دو نزدیک تر بود علف چینها با آن طرف میل کردند سواره و پیاده تر کمانیه هم در پهلوی سنگر خود با استعداد تمام حاضر بودند



و بعد از بیرون رفتن آن جمعیت از اردو چنان دانستند که قشون بجنگ مأمور شده بیرون آمده است آنها هم آهسته آهسته خود را بعقب کشیدند و منظورشان این بود که قشون را به نزدیک سنگر خودشان بکشند علف چین ها غفلت کردند بطرف نیزار و علفزار متصل بسنگر تر کمانیه میل کردند و بعد از رسیدن به نزدیک سنگر تر کمانیه بهیئت اجتماع بر سرایشان ریخته جنگ سخت در انداختند و از افواج متفرقه زیاد اسیر و مقتول کردند و از فوج اردبیل و مشکین صد نفر بجهت آوردن علف بیرون رفته بودند اغلب آنها هم و کیل و سر جوقه بودند و چهل نفر از ایشان در همانجا مقتول شدند و تاب مقاومت نیاورده از جلو تر کمانیه برگشتند و تر کمانیه دو عراده توپ ۹ پوند و ۶ پوند از ایشان گرفته بطرف سنگر خود کشیدند بعد از آنکه خبر بار دو رسید نواب حشمت الدوله از سنگر بیرون آمده مقرب الخاقان سرتیپ توپخانه و خدا داد خان را بکمک علف چین ها فرستاد بعد از رسیدن آنها تر کمانیه آن دو عراده توپ اول را کشیده برده بودند و میخواستند آن سه عراده دیگر که مانده است ببرند سرتیپ توپخانه با جمعیت همراهشان بمقام مدافعه بر آمدند آنها هم بهمین دو عراده قناعت کرده در کمال فرح و انبساط و سرور توپها را برداشته بسنگر خود داخل کردند و آنروز هم جنگی در کمال سختی و صعوبت اتفاق افتاد و از طرفین زیاد کشته و اسیر شدند و بالکلیه اهل اردو از صرافت جنگ افتاده و هیچ حالت و یارای حرکت و کاری نداشتند و خیره گوی تر کمانیه روز بروز وساعت بساعت زیادتر می شد بالاخره بعد از آنکه از خارج و داخل معلوم کردند که اردو بنای کوچیدن از مقابل سنگر ایشان دارد شبها و روزها علیالاتصال سه چهار هزار نفر پیاده آنها در اطراف اردو مشغول نگاهبانی و کشیک بودند که هر وقت اردو بخواهد حرکت نماید آنها بنای هرزگی بگذارند و بقدر قوه در کار جنگ و صدمه بقشون دولتی کوتاهی نکنند و همه روزه بتفاوت پنج نفر شش نفر ده نفر اسیر از اهل اردو می بردند تا اینکه سر کردگان و رؤسا در مجلس مشورت نشستند، بعد از

گفت و شنید زیاد بنای کوچانییدن اردو بطرف قلعه مرو شد و اغلب سر کردگان مثل عبدالعلی خان و یوسف خان و قاسم خان و پرویزخان و مرحوم نصرت‌الملک تمکین به حرکت از آنجا نمیکرد و اعتقادشان این بود که اول نباید اردو باینجا بیاید حالا که آمده باید ایستادگی کرد تا کار تمام شود و اعتقاد رؤسا در کوچانییدن قشون بود بالاخره کار بجائی رسید که جواب سر کردگان قشون را اینطور گفتند که شماها را مأمور باطاعت ما کردند و آنچه ما حکم کرده ایم باید حکماً اطاعت نمائید سر کردگان نیز تمکین کردند و اولاً قرار بود که یکفقره مال مردم با افواج افشار و فوج مخبران شقاقی اسباب و اجمال و ائقال زیاد که در اردو دارند حمل نمایند و با اسم اینکه بعقب آذوقه میرویم آن اجمال و ائقال زیاد را برده در قلعه مرو بگذارند و خودشان مراجعت نمایند و دوباره به همراه قشون از سنگر مراجعت کنند که اگر در راه چشم زخمی برسد و صدمه وارد آید باربینه زیاد نباشد که قشون را از جنگ بازدارد و باز بعد از اینفقره اختلاف در مرتبه ثانی میان رؤسا بهمرسید و قرار گذاشتند که اردو یکدفعه حرکت نمایند و شب هفدهم شهر ربیع الاول بنای حرکت اردو را گذاشتند و عصر روز شانزدهم حکم نظامی صادر شد که مردم شبانه بار و بینه خود را بار کنند و چادرها را بیندازند و دو ساعت بصبح مانده حرکت نمایند و اشهد بالله سر تیب توپخانه و اغلب رؤسای قشون اصرار و ابرام زیاد کردند و عجز آورده که حرکت دادن قشون باین بزرگی و مال بینه و بار زیاد در شب مایه هزار قسم خطر است و اگر خدای نخواسته حکایتی روی بدهد مردم لامحاله باید یکدیگر را بشناسند و ببینند و کاری از پیش ببرند اصرار ایشان حاصلی نبخشید و حکم بکوچیدن اردو در دو ساعت بصبح مانده شب چهارشنبه هفدهم ربیع الاول صادر شد و از قرار تفصیل ذیل پیش قراول و چندا اول و یندا اول مشخص کرده بودند .

بفتح حرکت نامند و مانند بانه سرت پنهانند و غنید  
 کس قشون اصرار و ایام ز کفنه عجب کفنه حرکت اذن  
 قشون بن بزرگداری بنده و بار ز بار شایسته که هر قدر قشون  
 و اگر خدای عزوجل خواهد که هر کس که در کمال بر کس باشد  
 و پیشند و کار ز پیشین نیز اصرار ایشان صاحب خشنود  
 حکم کویسید از هر دو جهت اصرار ایشان خشنود  
 مفسر سماع اول حال شده و از قرائت قصید ز شرف اول و قدر اول  
 و نیز اول شکر گویند

بیشتر اصرار سوره

احوال

سوره هزاره	سوره هزاره	سوره هزاره
حالف	حالف	حالف

سوره	سوره	سوره
سوره	سوره	سوره

سوره هزاره هزاره

چشم اول		سوره
افواج		
ش	مزا ان شت	چهار جا
ش	فوج	فوج
خا	فوج	فوج
نوب در پنجاه و دو سوره بمقام اول عجم الفاضل		
عشره		
حرف سیمین بنما اول		سوره
افواج		
حرف	حرف	حرف
نوب		
عشره		
حرف بیار		سوره
افواج		
حرف	حرف	حرف
نوب		

عشره

عشره

پیش قراول: سواره، افواج، سمنانی و دامغانی ۲ فوج، عرب و عجم ۲ فوج - سواره هزاره ۵ هزار، شاهسون بغدادی ۲ هزار، فراهانی ۲ فوج، مقدم ۲ هزار، شقاقی ۲ هزار، توپ بهم - مراهی فرج الله بیک یاور، یک عراده.

چنداول - سواره - افواج: افشار دو فوج، مخبران شقاقی فوج، چهاردولی ۲ دسته، قورت بیگلو دسته، شقاقی ۱۶ فوج، قرائی فوج، توپ و خمپاره و قیس بهم مراهی مقرب الخاقان عبدالعلی خان ۱۲ عراده.

طرف یمین ینداول - سواره، افواج: مراغه ۲ فوج، خراسانی ۵ هزار - توپ ۲ عراده.

طرف یسار - سواره، افواج: بهادران و قهرمانیه ۲ فوج، مگری ۲ هزار، توپ ۲ عراده.

مقرب الخاقان قوام الدوله و معاون لشکر و این چا کر در گاه بهمراه پیش قراول بودیم و نواب حشمت الدوله و سرتیپ توپخانه و نواب سلطان حسین - میرزا و سرتیپان افواج چنداول و بهمراه چنداول بودند و سرتیپان افواج ینداول هم هر کس بهمراه تیپ و فوج خود بودند و مقرب الخاقان حسنعلی خان سرتیپ با فوج اردبیل و مشکین مأمور بقراولی قورخانه بودند و تا اردو از سنگر بالتمام بیرون آمد زیاده از یک ساعت بطلوع صبح نمانده بود و تر کمانیه هم از کوچ کردن اردو خبردار شده اطراف اردو در بسخو گاهها پنهان شده

بودند همین که عقبه چنداؤل از سنگر بیرون آمد که دیگر در جای اردو  
 یکنفر آدم و مال از اهل اردو باقی نمانده بود پیادگان تر کمانیه فریادکنان  
 باهای وهوی زیاد خود را ریختند بمیان افواج چنداؤل وهنگامه گرم شد.  
 افواج قلعه بسته مشغول جنگ شدند و محل تردد اردو هم زمین صیفی زار  
 بود که سابقاً بستان و جالیز کاشته بود و نهرهای بزرگ عریض طویل داشت  
 و افواج چنداؤل زیاده از حد در جنگ پاداری و ایستادگی کردند مرحوم  
 نصرت الملک نیز با فوجهای مراغه از سمت خود مشغول مدافعه و مقاتله بود و  
 جمیع توپها مشغول آتش افشانی بودند و پیش قراول بعد از رسیدن بمحل  
 موسوم بمزار تپه که علی التخمین سه هزار قدم از یورت اردو مسافت داشت  
 توقف نمود و افواج و سواره جابجا ایستادند و مرافق قاعده نظامی صف کشیدند  
 و توپها را هم در جلو افواج گذاشتند در آن حالت آفتاب طلوع کرده بود و  
 جنگ سخت شده بود و افواج چنداؤل بقدریکه توانستند در جنگ پاداری  
 و ایستادگی کردند تا فشننگ ایشان تمام شد و چون قورخانه در عقب پیش قراول بود  
 و تا آمدند فشننگ ببرند طول کشیده بود و تر کمانیه زور آور شدند و خیرگی زیاد  
 کردند و بغیر از مرحوم نصرت الملک و افواج مراغه که تا آخر جنگ مشغول مدافعه  
 و مقاتله بودند دیگر از هیچ طرفی از اطراف پیش قراول و غیره از سواره و  
 پیاده کمکی بایشان نرسید و هرچه معاون لشکر بقوام الدوله اصرار کرد  
 که از این فوج پیش قراول دوسه فوج لامحاله بکمک چنداؤل بفرستید مفید  
 نیفتاد و مشیت خداوندی هم بشکست آن اردو قرار گرفته بود و افواج چنداؤل  
 بعد از آنکه شش ساعت دعوا کردند و راه امیدشان از همه طرف مسدود شد  
 و تر کمانیه زور آور شدند تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و تر کمانیه  
 غالب و قشون دولتی مغلوب و آیه و غیض الماء و قضی الامر در باره قشون دولتی

مصداق پیدا کرده دیگر حالت جمع آوری و نگاهداری مردم متفرقه خارج از حوصله بود و تر کمانیه خود را بمیان بنه و قورخانه ریخته اولاً قدری از قورخانه را آتش زدند و بنای قتل و اسیر و نهب گذاشتند و بقیه السیف که از تر کمانیه خلاصی حاصل کرده خود را بمزار تپه رسانیدند و اعتقادشان این بود که همانجا دوباره جمع آوری و ایستادگی نمایند و با تر کمانیه مشغول مجادله شوند چون بنه و قورخانه یکجا بگیرند تر کمانیه افتاده سهل است توپها را هم گرفته بودند نواب حشمت الدوله و قوام الدوله صلاح در توقف آنها ندیده بطرف قلعه مرو روانه شدند و بعد از رفتن ایشان از برای سایر مردم یأس حاصل شده بود و قتل مرحوم نصرت الملک و گرفتاری سرتیپ توپخانه و زخم برداشتن او و گرفتاری سایر سرتیپان هم بتحقیق پیوست و هر کس در خیال حفظ جان خود افتاد و رو بفرار گذاشت و بعینه هنگامه محشر برپا شده بود و آیه یوم یعشر المرء من الاخیر در باره آن مردم و آنروز صدق کرده بود واقعاً حالت تصور غیر از حالت وقوع است و تفصیل آن جنگ را اگر بتمامی کس بخواهد شرح بدهد تواریخ بزرگی خواهد شد که نویسند و خواننده و شنونده همه از مطالعه آن ملالت حاصل خواهند و تر کمانیه تا محل موسوم بکوک تپه که یکفرسخ و نیم تا قلعه مسافت داشت متعاقب اهل اردو آمدند و آنچه توانستند کردند و نیمه مردم با حالت پریشان مغشوش به قلعه مرو داخل شدند و نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله بعد از ورود بقلعه مرو فوراً بفرار مراجعت بطرف خراسان افتاده و بدون اینکه از احدی مشورت نمایند یوسف خان ایل بیگی هزاره و میر عطاءالله خان تیموری را خواستند و قدغن کردند که شما دونفر با سواره خودتان از قلعه بیرون بروید که ما هم از عقب شما سوار شده خواهیم آمد و از راه کلران باید چهار پنج روزه ما را بمشهد مقدس برسانید ایشان نیز قبول کرده در تدارک

حرکت بودند مقرب الخاقان معاون لشگر از قضیه اطلاع بهم رسانیده رفت خدمت نواب حشمت الدوله و قوام الدوله اصرار و ابرام زیاد کرد که آنها را از این صرافت و خیال بیندازد و اگر بنای حرکت شد همه مردم به اتفاق یکدیگر حرکت نمایند سهل است چهار تیراده توپ و قورخانه که در قلعه گذاشته بودند برداشته بهمراه خود بیاورند مفید نیفتاد و جوابی که بمشارالیه گفته شد این بود که توهم بدون اینکه احدی را مطلع نمائی آجودانباشی را بردار بیا برویم این مردم هر کس برای خود فکری میکنند معاون لشگر تمکین نکرد بمنزل خودش آمد و سر کرده هائیکه بقاعه آمده بودند جمع-آوری کرده گفت چنان بدانید که شاهزاده و قوام الدوله در میان شمانیستند و هر طور عقل خودتان میرسد برای نجات خود فکری بکنید همه قول او را پسندیدند و قرار گذاشتند که فشنگ که در قورخانه هست با فواج تقسیم نمایند و توپها را هم موافق قاعده به اسبهای توپخانه ببندند و مردم را بنظم قاعده بیرون ببرند و محافظت حال خود را بنمایند تا خدا چه خواسته باشد و در این خیال بودند که حشمت الدوله و قوام الدوله سوار شده با نوکرها و کسان خودشان بیرون رفتند و مردم متفرقه بعد از آنکه اینجالت را ملاحظه کردند که سردار و رئیس چه طور آنها را گذاشتند و رفتند هر کس بصرافت این معنی افتاد که زودتر برود و پیش بیفتد و جان خود را از مهلکه بیرون ببرد و عنان اختیار از دست سرتیپ و سر کرده بکلی بیرون رفت و اسبها که بتوپها بسته بودند سرباز و سوار و مردم متفرقه بندهای آنها را بریده بجهت اینکه سوار شوند و خود را خلاص نمایند بردند و همه و هنگامه زیاد در میان مردم افتاد بطوریکه یک دو نفر آدم نزدیک بود در زیر دست و پای مال مردم تلف شود و معاون لشگر و سرکردگان و آجودانباشی بعد از این مقدمه بیرون آمدند و هر چه بنواب حشمت الدوله و قوام الدوله عجز و لایه کردند که لامحاله که بیرون آمده اید لا اقل قدری جلو بکشید و اندکی آهسته تر بروید تا مردم عقب مانده بیایند برسند بجائی نرسید و بیک تاخت در همان شب اول



تا صبح پانزده فرسخ مسافت طی کردند و مقرب الخاقان قاسم خان سرتیپ و حسنعلی خان سرتیپ و رحمت‌اله خان سرهنگ و بیشتر مردم عقب ماندند آن شب نتوانستند خود را برسانند و روز دیگر آن طبقه اول که از قلعه بیرون آمده بودند در پانزده فرسخی نماز کردند و پنج فرسخ دیگر مسافت طی کرده بر سر دوراه رسیدند که يك راه از بیابان قم بی آب بکله بران است و هیچ‌ده فرسخ آب ندارد و بطرف حشمت آباد و سرخس می‌رود و راه دیگر بطرف پنجاه و یورت ساروق است جدا می‌شود نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله بناشد که از آن راه بی آب بروند بهمراهی یوسف خان ایل بیگی - هزاره مشارالیه از این معنی سرباز زده گفت من چگونه میتوانم ده پانزده هزار نفر را در میان بیابان قم بی آب تلف نمایم و از تشنگی و گرسنگی هلاک کنم هر کس می‌رود برود من و سوار من پیرامون اینکار نمیگردیم و بعد از این تفصیلات يك روز در همان سر دو راه توقف کردند تا سر کردگان و مردم عقب مانده رسیدند آنوقت از راه پنجاه روانه شدند لیکن آن دسته که عقب بودند طایفه تکه روز دیگر بصرافت آنها افتادند چهار صد پانصد نفر سوار متعاقب آنها بنای تاخت و تاراج گذاشتند و بقدر قوه کوتاهی نمی‌کردند تا اینکه مردم لاحق بسابق رسیدند و متفقاً روانه شدند و در این حالت آذوقه مردم بکلی تمام شده بود که يك من نان و آرد گندم و جو و غیره ذالك در میان مردم بهم نمی‌رسید و مدار مردم بگوشت اسب و شتر و غیر ذالك می‌گذشت و خیال همه این بود که بعد از رسیدن به پنجاه طایفه ساروق بمقام خدمتگذاری برمی‌آیند و آذوقه برای این مردم می‌آورند و طایفه ساروق چنان تصور کرده بودند که نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر سر کردگان و مردمی که اسبهای خوب داشتند و میتوانستند فرار کنند رفته‌اند و این جمعیت که در این صحرا معطل است همه سرباز پیاده و مردمان بی پاهستند که نتوانستند فرار نمایند طمع ایشان هم بحرکت آمده هر روز بنای تاخت و تاز اطراف اردو را گذاشتند و دو روز روزی چهار پنج نفر اسیر از مردم بردند و روزسیم

صبح سواره و پیاده زیادی از ایشان که تخمیناً چهارصد پانصد نفر می شدند بمقابل اردو آمدند ایستاده بنای جنگ و های وهوی گذاشتند و خیالشان این بود که بقیة السیف طایفه تکه راهم آنها لجه نمایند و اسیر کنند و اشهد بالله سراره هزاره یوسف خان ایل بیگی آنروز ایستادگی زیاد کردند تا تر کمانهای ساروق را از پیش برداشتند چند نفر از ایشان خود را برودخانه شهد انداخته غرق شدند و چند نفر مقتول و اسیر شدند و اسرای ایشانرا مصلحت شاهزاده و قوام الدوله خواسته انعامی بایشان دادند و آنها را بطرف پنجده روانه کردند و از برای کدخدایان و ریش سفیدان طایفه ساروق پیغام کردند که ما باشما ایل بودیم و شما خدمتگذار دولت بودید چرا حالا میخواستید خدمت خود را ضایع کنید و بهدر بدهید باید حالا که از برای قشون این فقره اتفاق افتاده است شماها مهمان داری بکنید و آذوقه از برای مردم اردو بیاورید باز دولت در مقابل این خدمات شما التفاتها بشما خواهد کرد و باز سال دیگر که قشون بمر و خواهد آمد شما را در مر و سکنی خواهد داد و بشرح ایضاً از این قبیل پیغامات برای ریش سفیدان ساروق دادند و کاغذی هم باین مضمون بایشان نوشتند و همراه اسرای ایشان فرستادند فردای آنروز که بدو فرسخی پنجده رسیدیم ریش سفیدان طایفه ساروق باستقبال آمدند و عذر تقصیرات گذشته را خواستند و چهار پنج نفر اسیر که دو روز پیش از اردو برده بودند پس آوردند و اظهار اطاعت و خدمتگذاری و ایلیت کردند و خواهشمند شدند که اردو برود در محل موسوم بداش کرپی که يك فرسخی پنجده است بیفتد که مسافت او به با اردو چندان زیاد نباشد که از برای آوردن آذوقه و تردد ایشان بارود نزدیک باشد و بر وفق خاطر خواه ایشان در محل موسوم به داش کرپی افتاد و تر کمانان هم بقدریکه توانستند آذوقه از ما کولات حمل بارود کردند و بقیمت گران فروختند و مردم لابداً میخریدند و بنا این بود که اردو دو روز آنجا توقف نماید که مردم از کسالت و خستگی راه بیرون بیایند و روز سیم از آنجا حرکت نماید و

تر کمانیه هم بغیر از خدمتگذاری خیالی نداشتند فردای آنروز که چهارشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الاول بود سربازی در اردو بازار بایک نفرتر کمان ساروق در سر قیمت خربزه نزاع کرد تا آخر سرباز دست به تفنگ برد و تر کمان بشمشیر و مهممه در گرفت دوسه نفر سرباز و تر کمان هم از دو طرف بحمايت طرفین آمدند و سربازان فریاد کردند های تر کمان گلدی که به یک مرتبه اردو بازار برهم خورد و سرایت بار دو کرد جمیع مردم خیال کردند که سوار الدمان تکه آمده براسب های خود سوار شدند و مال ربنه و اجمال و اثقال آنچه داشتند گذاشتند و روبرف بیابان قم آورده و آنروز از صبح تا شام سرباز و مردم پیاده چهارپنج فرسخ مسافت بیراهه طی کردند و همه را پای برهنه دویدند و هیچ کس از حال کسی خبر نداشت و هر کس فکر این بود که زودتر جان خود را بیرون ببرد و احدی در مقام تحقیق بر نیامد که اینخبر راست بوده یا دروغ. باری تر کمانیه ساروق هم بعد از مشاهده اینحالت بقدر هزار نفر سواره و پیاده از عقب اردو افتاده بنای تاخت و تاز گذاشتند و تا اول خاک بادغیس هرات که بچمن بید معروف است آمدند و بقدر دو هزار و پانصد نفر تخمیناً اسیر بردند و کار بر مردم بسیار سخت شده بود از پنجاه بهرات که چهل فرسخ علی التخمین مسافت دارد گذران مردم بگوشت اسب و شتر و گراز و خون اسب و شتر و علف و غیر ذلک می گذشت و بقدر دویست نفر در آن بیابانها از گرسنگی تلف شد و بقیة السیف ایل ساروق و ایل تکه با حالت پریشان بهرات وارد شده به شکیبان رفتند و چهار پنج روز در آنجا توقف کرده روانه بطرف مشهد مقدس شدند والی الان که دو ماه است از اینمقدمه گذشته هنوز عقب مانده مردم که در صحراها و بیابانهای هرات مانده بودند بتمامه نیامده و نرسیده اند.

این مختصری است از وقایعات سفر مرو که حسب الامر اولیای دولت قاهره عرض شد و اگر کسی بخواهد تفصیل حالت این سفر را بنویسد مجلدات پرداخته میشود فی شهر جمادی الآخری مطابق سنه ۱۲۷۷ بیچرئیل ترکیه در شهر مشهد مقدس رضوی علی ساکنها آلف الترحیه معجلا بتحریر این مختصر پرداخته شد انشاءالله مقبول حضور مهر ظهور اعلی حضرت همایونی خواهد افتاد از خداوند بیاطن ائمه طاهرین مسألت میکنم که وجود مبارک پادشاه جمجاه اسلام پناه را در ظل حمایت خود محفوظ بدارد و سایه بلند پایه خود را از سراهل ایران کوتاه نفرماید انشاءالله در ظل عاطفت خداوندی رفع کسالت اهل ایران عموماً خواهد شد.

علی ید اقل السادات محمد علی الحسینی فی سنه لوی ئیل ۱۲۹۸

# باغ تخت

## قلعه مربوط باوایل دوره قاجاریه

باغ تخت در شمال شهر شیراز و در پای کوهستان شمالی این شهرستان قرار دارد و فعلا مرکز پیاده ارتش شاهنشاهی است که قسمتی از پساد گانه‌های نظامی شیراز در آن مستقر میباشند. اساس اولیه باغ مذکور خیلی قدیمی است و بنیان آن بوسیله اتابک قراچه از اتابکان سلغری گذاشته شده است بنای اصلی باغ را اتابک قراچه در سال ۴۸۰ هجری قمری نهاده است. اتابک قراچه عمارتی را بر بالای محل مرتفعی بنا و آن را تخت قراچه نام گذاشت با توجه بوضع باغ و ارتفاعات شمالی آن، محل فعلی قلعه قاجاریه همان تخت قراچه است چه محل مذکور بواسطه

تقدم

الله‌قلی اسلامی

موقعیت طبیعی که در باغ دارد بهترین محل برای ایجاد بنا و قلعه مستحکمی بوده است بعلاوه مرور زمان و عوامل طبیعی ساختمان دوره اتابک قراچه رو با نهدام رفت بعداً آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۰۸ هجری قمری در محل مذکور قلعه مستحکمی را بنیان نهاد و محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بنای جدید و محوطه‌های مسطح آن را که تخت قاجار نامیده میشود احداث نمودند که حوضها و فواره‌ها و حمام و مستحکمات عالی داشت که بیشتر آن از بین رفته است و اکنون قسمتی از محل آن که بصورت محوطه‌های مسطح در دامان کوه بصورت طبقات متعدد خود نمائی میکنند بنا با آنچه قلعه مذکور واقع کریم‌خانی میخوانند صحیح نیست چه در هیچ یک از منابع گذشته و حال محل مذکور بنام قلعه کریم‌خانی ذکر نشده است قلعه کریم‌خانی ارگ و قلعه داخل شهر است که از چند سال پیش برای محل زندان شهر بانی شیراز از آن استفاده میکنند و دیگر قلعه‌ای بوده در کنار شهر شیراز که بعد از انقراض سلسله زندیه و روی کار آمدن سلسله قاجاریه آقا محمدخان قاجار بجهت کینه‌ای که بدو در زمان زندیه داشت آن را خراب نمود و در کایه منابع تاریخی دوره زندیه و قاجاریه این مطالب ثبت شده است. آقا محمدخان قاجار بنای محکم و قلعه و باروی کریم‌خانی را که حصار ی بلند داشت خراب و ویران نمود و خندق عمیق را که در اطراف قلعه وجود داشت از خاک انباشت.

فتحعلی خان صبای کاشانی شاعر دوره زندیه و ابتدای دوره قاجاریه که خود شاهد این منظره تأسف آور بود سوز درونی خود را از این واقعه باین رباعی بیان نموده است :

گردون بزمانه خاک غم بیخت دریغ      باشد طرب زهر در آمیخت دریغ  
از کینه دور فلک جور سرشت      شیرازه شیراز بهم ریخت دریغ  
بهر حال در کتب و تواریخ مطالب مفصلی راجع به باغ تخت ذکر شده است از جمله مرحوم فرصت الدوله شیرازی مورخ مشهور در کتاب آثار عجم

۱ - اقلیم پارس از انتشارات انجمن آثار ملی ، ص ۷۵ ، چاپ تهران ۱۳۴۳

وحاجی میرزا ابوالحسن فسائی در فارسنامه ناصری مطالبی راجع باین باغ نگاشته‌اند که برای مزید اطلاع قسمتی از آنها عیناً نقل میگردد :

« مر حوم فرصت الدواه در کتاب آثار عجم شرح باغ تخت را چنین نوشته است . « در جانب شمال شیراز بمسافت کمتر از میلی قریب بکوهی که تکیه بابا کوهی در آن است قطعه کوهی بوده، اتابک قراچه در سنه ۴۸۰ هجری بر بالای آن عمارتی ساخته و آنرا تخت قراچه میگفته‌اند . پس از قرنها خاقان شهید در سال ۱۲۰۸ بنائی تازه نهاد و تخت قاچارش میخواندند بعد هار حرم محمد شاه قاچار در سال ۱۲۶۰ واند مرتبه‌ها بر آن افزود و حوضی در جلو آن مراتب ساخت و آنرا باغ تخت مینامیدند و این از جماعه باغات دیوانی است .

وضع باغ .... عرصه باغ قریب یکصد پیمان است از در آن که داخل میشوند بوستانی است دو خیابان وسیع دارد که در حواشی آنها سرو های دلپسند و چنارهای بلند بقطار است و در ضمن آنها درختان گل و ریاحین بوده و در سایر متن باغ از هر گونه اشجار بااثمار موجود است در انتهای باغ دورسته پاه و دو عدد در گاه است که بالا رفته میرسند بطرف دیگر که در آن حوضی است طول آن مقدار نود ذرع و عرضش ۶۵ ذرع در سمت شمال و جنوب آن حوض باغچه‌هایی پراز نارنج و سرو است و سایر اشجار نیز دارد ایضاً در دو سمت مذکور دو عمارت کلاه فرنگی است بقرینه که دارای ایوانهای متعدد از تحتانی و فوقانی و در سمت روبه‌پله دفت طبقه و مرتبه است که طول آن طبقات قریب بطول حوض است و در انتهای طول آن طبقات میلهای مرتفع مرصع از کاشی‌های ایوان برپاست و عرض هر یک از آن مراتب ده ذرع و بیشتر و کمتر است و در هر طبقه دورسته پله بقرینه ساخته‌اند که از طبقه بطبقه دیگر بالا میروند و در میان پاه‌ها از طبقه بالا تا طبقه پائین آبشارهای عریض است که از فراز بنشیب آب میریزد و در عرصه هر یک از آن طبقه‌ها حوضهای کشکولی و غیر کشکولی بشکل مربع و مخمس است بعضی مثنی و مسدس

در میانشان فوارهها قرار دارد. در مرتبه و طبقه بالا تالاری است رفیع با عرصه وسیع و در دو طرف آن تالار بقربینه ارسیها و گوشوارهها و ایوانهای متعدده ساخته اند بوضعهای خوش و طرزهای دلکش و طالار مذکور دورویه است که روی دیگرش بطرف خلوت و فضائی است که آنهم باغ مانند است دریاچه طولانی در وسط آن است».....

حاج میرزا ابوالحسن فسائی در کتاب فارسنامه ناصری در مورد باغ و قلعه مذکور مطالبی بشرح زیر نگاشته است:

«باغ تخت قاجاریه در جانب شمال شیراز بمسافت يك ميل کمتر حصاری از چینه گل بر مبدر هزار من بذر گندم<sup>۲</sup> کشیده انواع درختها در آن کاشته اند و اکنون بیشتر آنها خشکیده قطع شده در جای آنها زراعت کنند.

بخفت قمری و ناله نمی کند به سحر

برفت بلبل و دستان نمیزند بصفیر

همان درخت که بودی چو قبه و مینا

همان زمین که نمودی چو سبزرنگ حریر

نمانده هیچ از آن وصفها زبیش وز کم

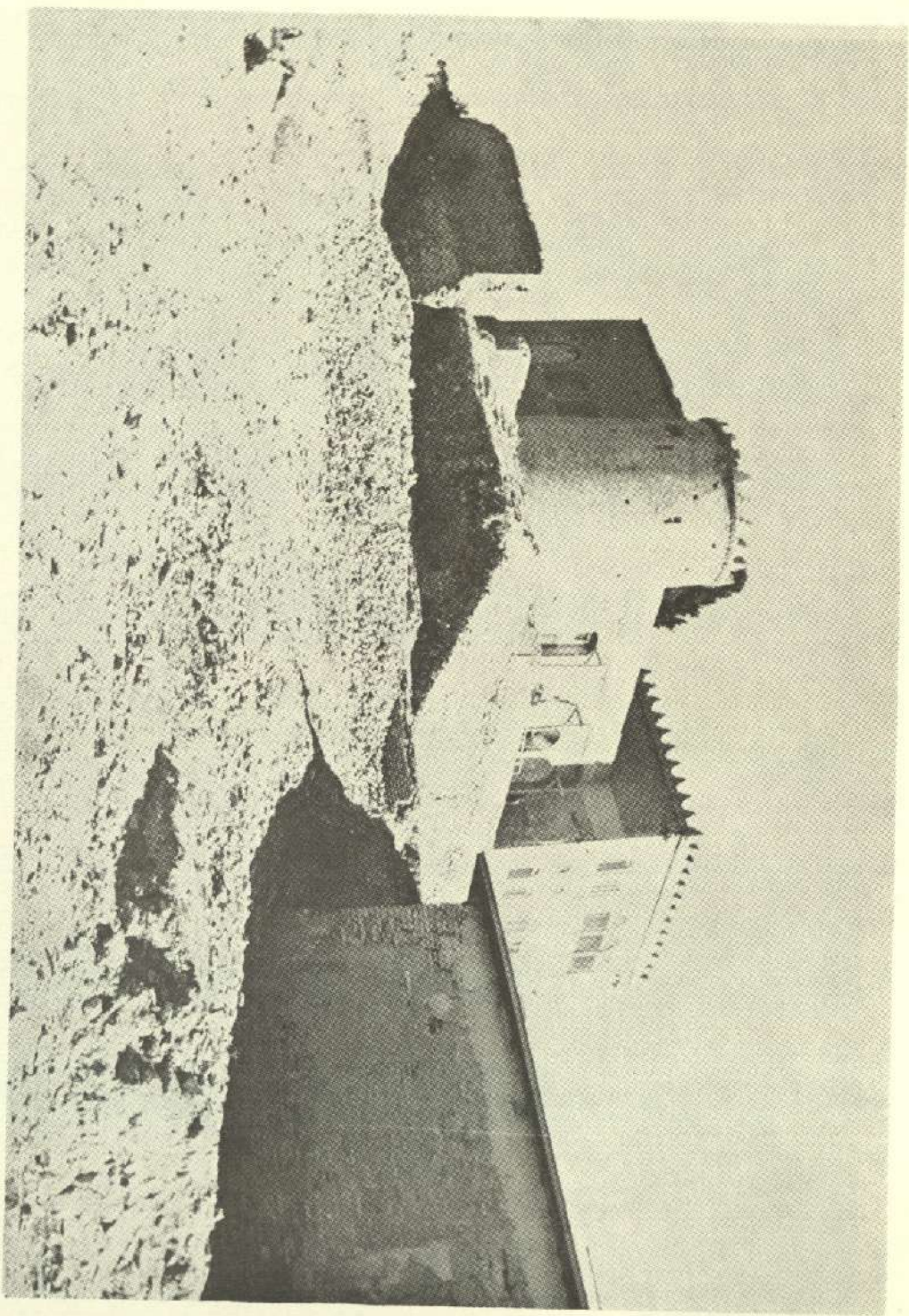
نمانده هیچ از آن حلها قلیل و کثیر

و حصارش خراب و بی تعمیر باقی است در جنب صبوی این باغ پارچه- کوهی به بلندی سی ذرع بیشتر بدر ازای صد و پنجاه ذرع به پهنای صد ذرع بمسافت صد گام از کوه جدا شده در سال ۴۸۰ اتابک قراچه والی مملکت فارس برپشته این پارچه کوه عمارتی ملوکانه ساخته نامش را تخت قراچه گذاشت و جدولی را از نهر اعظم شیراز جدا کرده از دامنه کوه شمالی شیراز در برابر این پشته رسانیده شتر گلوئیرا از زیر زمین گذرانیده داخل این عمارت نموده حوض و باغچه آن را آب داد بعد از سالها خراب گشته جز نامی از آن باقی نبود و در سال ۱۲۰۸ بفرمان خدیو زهان شاهنشاه

۲ - یعنی وسعت باغ به اندازه ای بود که یک هزار من گندم در آنجا کاشته میشد.



نمای قلعه آقا محمد خانی از گوشه جنوب غربی



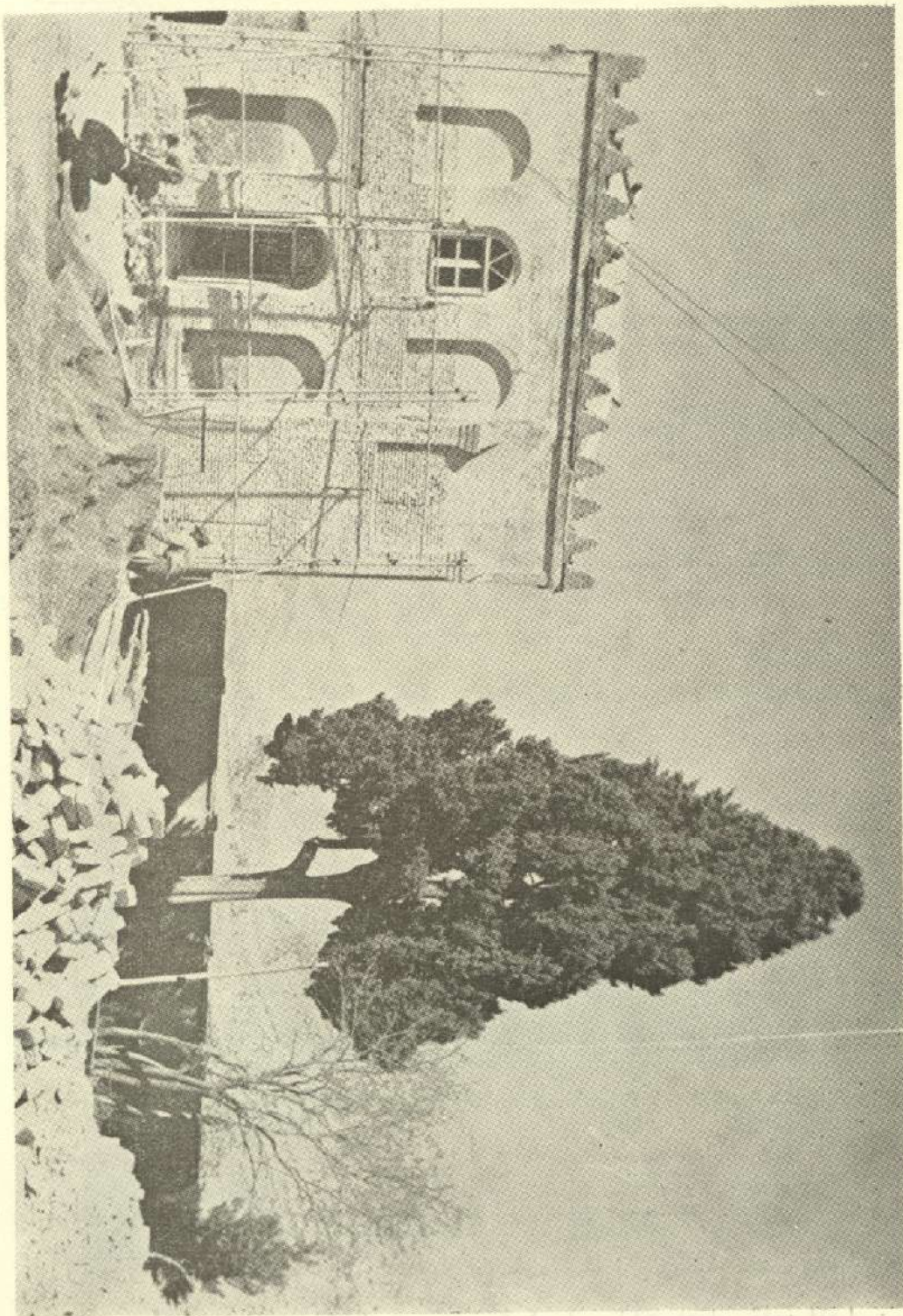


نمای ساختمان قلعه و طبقات هفت گانه جلوه آن

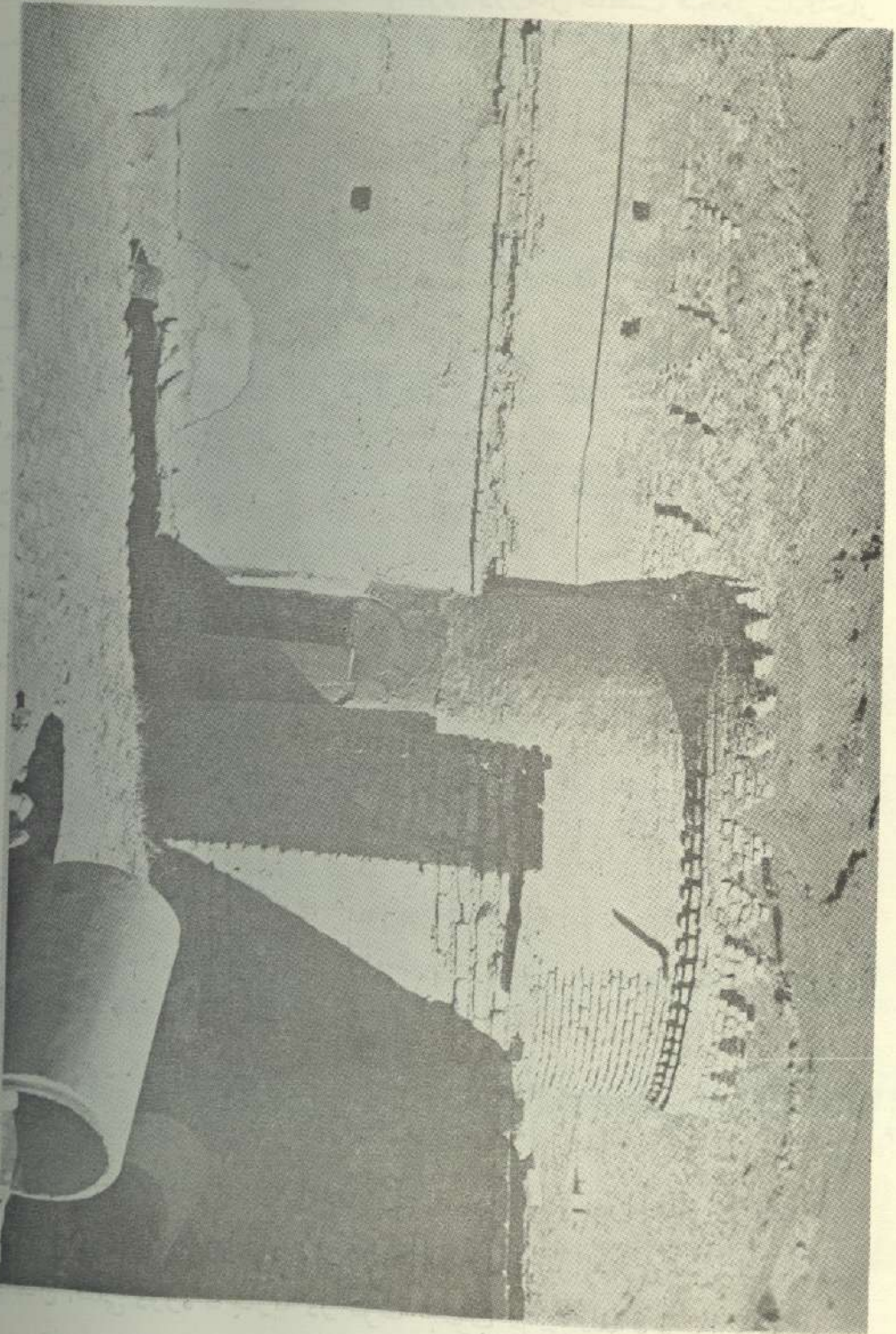
قهسار حضرت آقا محمد خان قاجار طباطبائی همراه اساسی محکم و بنائسی مستحکم در جای عمارت تخت قراچه گذاشته تخت قاجارش فرمود و در سال ۱۲۶۱ بفرموده سلطان سپهر بارگاه شاهنشاه حضرت ظل الله محمد شاه قاجار انارالله برهانه دامنه قبلی این عمارت را بچند مرتبه پرداخته طاق نماها ساخته صحن مرتبه را درختان نارنج کاشته مرتبه دیگر حوضهای کشکولی مرتب نموده باین ترتیب بآخر رسانیدند و در دامنه مرتبه آخرین آنها دریاچه وسیعی در جای دریاچه پیشینش بساختند و از خیانت کارکن یا کارفرما آب را زیاده از هفته نگاه ندارد و در سه جانب این دریاچه درختهای سرو و کاج کاشته اند و در برابر عمارت درخت کاج تنومندی است که خاقان مغفور معظم شاهنشاه اعظم فتحعلیشاه قاجار طباطبائی در زمان جهان بانی خود در مملکت فارس آن را بدست مبارک خود کاشته و تا کنون مردمان شیراز آنرا بچشم احترام می بینند و عمارت تخت قاجار از زیور جوانی عاری روی به پیری گذاشته چنانکه خدای تعالی فرمود و من نغمه ننکسه فی الخلق «

این خلاصه مطالبی بود که در تواریخ دوره زندیه و قاجاریه در مورد باغ تخت و قلعه آن ذکر شده است با استفاده از یادداشت های فوق و با مراجعه و بازدید محل معلوم گردید ساختمانی که فعلا در محل تخت قاجار وجود دارد قلعه ای است مربوط به اوایل دوره قاجاریه طبقات شش گانه که در سمت جنوبی قلعه و در جلوی آن قرار دارد طرح آن قدیمی تر و مربوط بدوره اتابک قراچه میباشد. بنای فعلی قلعه در زمان آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۸ هجری قمری بنیان نهاده شده است و این قلعه در همان محل تخت قراچه بنیان شده است. در جلو قلعه و در سمت جنوب آن هفت طبقه وجود دارد که هر طبقه بصورت خیابان پهنی در کنار هم واقع شده اند. ردیف آخر خیابانی است که برای رسیدن به قلعه وسایل نقلیه از آن عبور مینمایند. بنائی که در بالای آن در زمان آقا محمد خان قاجار نهاده شد آن را به تخت قاجار موسوم ساخت سلاطین بعدی قاجاریه نیز در تکمیل ساختمانهای قلعه اقدام نمودند

نمای شرقی ساختمان اصلی قلعه و درخت سرو که بدست فتحعلی شاه قاجار کاشته شده است



بنای عهد و امثال شاهی در دوره قاجاریه و در دوره رضاشاهی



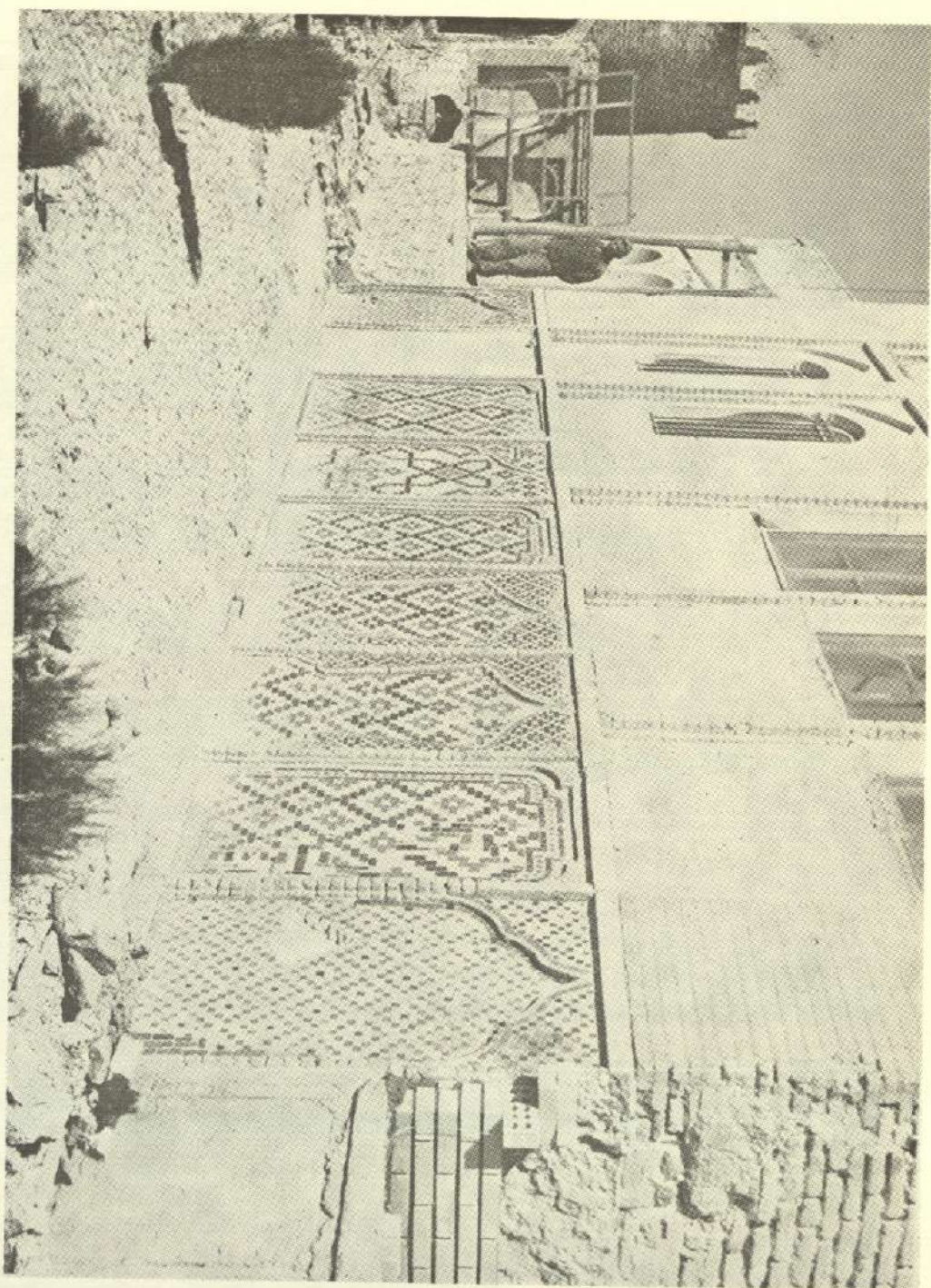
نمای برج شمال شرقی قلعه و راه ورودی آن از داخل

« قلعه زو ریح آنرا بنا کردند و آنرا همیای نامت و العنقال عقبه و آنرا زو ریح »

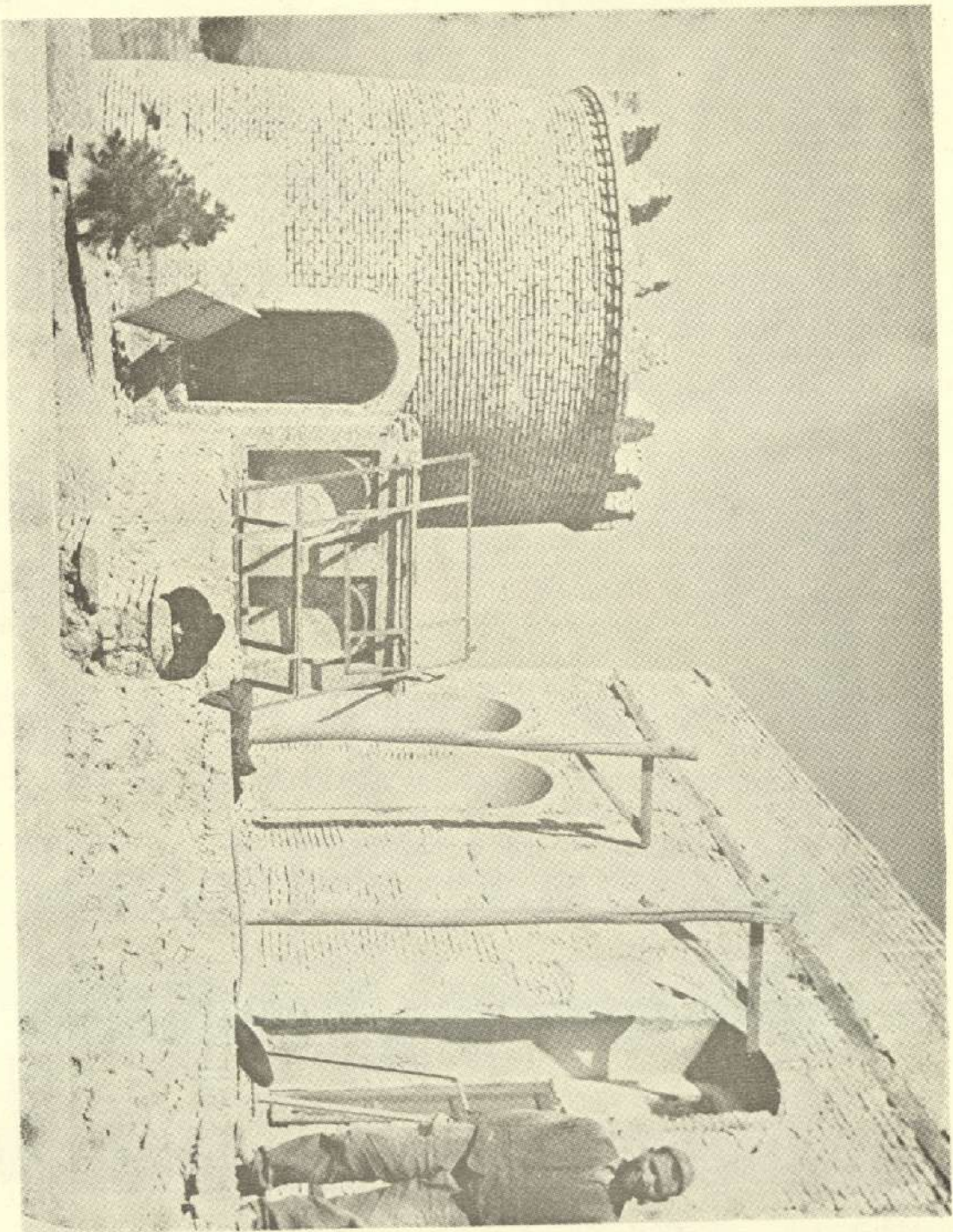
از جمله در زمان حکمرانی حسینعلی میرزا در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار قسمتی از ساختمانهای قلعه ترمیم گردید و درخت سروی که هم اکنون در سمت شمالی ساختمان جنوبی غربی قلعه وجود دارد بوسیله و بدست فتحعلیشاه قاجار کاشته شده است. در زمان سلطنت سایر پادشاهان قاجاریه نیز ساختمان مذکور تکمیل گردید و از جمله در سال ۱۲۶۱ بفرمان محمدشاه قاجار ساختمانهای قلعه تکمیل و در پائین قلعه در محل باغ حوضها و فواره‌های سنگی احداث نمودند که قسمتی از آب نماهای مذکور هم اکنون در محل پادگان باقی است. بمرور ایام ساختمانهای دوره قاجاریه قلعه رو بویرانی نهاد منتهی هیئت اصلی قلعه و پی بندی ساختمان بصورت اولیه در محل باقی بود از جمله کاشیکاری نمای جنوبی ساختمان و لب بندهای سنگی و ازاره - سنگی ایوان شرقی ساختمان بصورت اصلی در محل باقی بود در زمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر ساختمان مذکور ترمیم و بصورت اولیه در آمداینک ساختمان نامبرده را مورد بررسی قرار میدهم.

### وضع موجود ساختمان جنوب غربی قلعه

راه ورودی آن در سمت شمال قلعه قرار دارد قلعه‌ای است آجری بسیار مستحکم که بر روی پشته طبیعی بنا نهاده شده است چهار برج در چهار گوشه آن بچشم میخورد. گرچه نوسازی و تجدید ساختمان شده ولی پایه و شالوده اصلی خود را حفظ نموده است. دوسری ساختمان در داخل قلعه بچشم میخورد. يك ردیف ساختمان در سمت شمال قلعه و در داخل آن وجود دارد و در گوشه آن دو برج مدور بچشم میخورد. راه ورودی بر جها از داخل قلعه است کنگره‌هایی در دورادور برج نصب شده و سوراخهایی در بدنه برج دیده میشود که برای حفاظت قلعه در مواقع لازم و تیراندازی تعبیه شده است. ساختمان اصلی دوره قاجاریه در گوشه جنوب غربی قلعه قرار دارد در سمت جنوبی قلعه ۷ طبقه با قطعات سنگ نیمه تراش ساخته اند که آخرین طبقه در



پی‌بندی اصلی واسپرهای کاشیکاری نمای چارو ساختمان و برج گوشه جنزب غربی آن



برج گوشه جنوب غربی ودولچکی کاشیکاری قدیمی دیوار مجاور برج



پائین خیابانی است که راه ورودی وسایل نقلیه بداخل قلعه است و در جلو آن باغ زیبائی از درختان سرو و کاج دیده میشود قلعه منظره بسیار زیبائی دارد و از فراز آن همه شهر شیراز بخوبی دیده میشود.

صحن حیاط در قسمت جنوب بوسیله شش ردیف پله سنگی به طبقه آخری جنوب قلعه راه دارد پله مذکور قدیمی و مربوط باوایل دوره قاجاریه است. هیئت اصلی ساختمان و پی بندی آن کاملاً حفظ شده است هشت اسپره کاشیکاری در نمای جنوبی ساختمان وجود دارد بین دو اسپره کاشیکاری آخر يك حاشیه وجود دارد که فاقد کاشیکاری است و امکان دارد که کاشیکاری آن فرو ریخته و از بین رفته باشد طرحهای بسیار زیبائی در کاشیکاری اسپره‌های فوق بکار رفته است و با قطعات کاشیکاری الوان به صورت کنگره‌های زیبائی تزئین شده است که در بین آنها کنگره‌های کوچکتری بشکل صلیب بچشم می‌خورد. لب بند بالای اسپره‌های کاشیکاری و لب بند و ازاره سنگی ایوان سمت شرق ساختمان و پلکان سنگی جلو ایوان قدیمی و مربوط باوایل دوره قاجاریه و بهمان صورت و طرح اولیه در محل باقیمانده است در گوشه جنوب غربی ساختمان دیوار کوتاهی است که برج جنوب غربی قلعه را به ساختمان قدیمی مربوط می‌سازد و دو طاقنما در دیوار مذکور دیده میشود در بالای طاقنماهای مذکور دو لچکی کاشیکاری با قطعات کاشی الوان مربوط باوایل دوره قاجاریه باقی است در سمت جنوبی ساختمان مذکور ایوانی است که بوسیله راه پله بکنار برج مربوط میشود. در گوشه جنوب غربی قلعه يك ردیف پلکان آجری وجود دارد که راه ارتباط دیگر قلعه به باغ تخت بوده است که بمرور ایام صدمه دیده و بطوریکه در عکس ملاحظه میشود هم اکنون مشغول ترمیم دیوار مربوط به پله‌های مذکور می‌باشد اسپره‌های کاشیکاری نمای جنوبی ساختمان از نمونه‌های جالب کاشیکاری اوایل دوره قاجاریه محسوب میگردد نمای پی ساختمان در اطراف کاشیکاری از قطعات سنگ سرخ فام حجاری شده بسیار زیبائی تزئین شده است.

ساختمان اصلی قلعه دو طبقه بوده و در طبقه دوم آن دو اطاق دیده میشود. در طبقه اول دری در سمت مشرق و در دیگری در سمت شمال ساختمان وجود دارد در شمالی به راهروئی مربوط میشود که به طبقه دوم بوسیله پلکانی ارتباط دارد. در طبقات اول و دوم در نمای جنوبی پنج پنجره تعبیه شده است درها همه جدیداً تهیه و بر آن نصب شده اند. بطور کلی درها و پنجره ها و اسکلت ساختمان بر روی پی قدیمی ترمیم و ساختمان شده است. کف حیاط از قطعات سنگ سنگ فرش شده است. در گوشه شمال غربی ساختمان دو ساختمان در کنار هم وجود دارد که یکی آشپزخانه قلعه و دیگری حمام قلعه بوده است. در گوشه شمال شرقی و وسط قلعه حوض سنگی از دوره قاجاریه باقیمانده است که لبه و پاشویه آن از قطعات سنگ سرخ فام حجاری شده تهیه و نصب شده است و در کنار و نزدیک همین حوض درخت سرو معروفی که بدست فتحعلی شاه کاشته شده است دیده میشود. رویهم رفته قلعه مذکور را باید از نمونه های جالب و ارزنده قلاع دوره قاجاریه محسوب داشت که با وجودیکه بیشتر قسمت های قلعه نوسازی شده است معیناً هیئت و شکل اصلی قلعه بواسطه موقعیت طبیعی آن محفوظ مانده است پی بندی ساختمان جنوب غربی قلعه و کاشیکاری های آن و ازاره سنگی ایوان شرقی بهمان صورت و طرح اولیه در محل باقی است بر جها بجهت موقعیت طبیعی بهمان صورت اولیه نوسازی و در محل باقی است بهر حال بنظر میرسد که قلعه مذکور را باید تعمیر و ترمیم و نگاهداری نمود.

# تصرف بصره بدست ایرانیان

در زمان شهریاری زند

بفتم

سرولان محمد کوشمیر

( فوق لیسانیه در تاریخ )



## ۶ - لشکر بغداد

در زمانی که هنوز خوارج در آبهای شط هسته مقاومتی را بوجود آورده بودند سلیمان آقا حاکم بصره آمدن آنها را به عمر پاشا اطلاع داد و از او درخواست کرد که هر چه زود تر کمکی برای مردم شهر بفرستد تا خوارج بدین ترتیب نیروی تازه‌ای پیدا نموده و بکمک یکدیگر بتوانند محاصره شهر را درهم بشکنند. عمر پاشا لشکری با ساز و برگ کامل بطرف بصره اعزام داشت. صادق خان بعد از دریافت این خبر مقابله با این لشکر را بعهده شیخ محمود خزاعی<sup>۴۹</sup> واگذار نمود.

شیخ محمود یکی از بزرگان عرب بود که افراد قبیله اش در بین بغداد و بصره در منطقه حله اقامت داشتند و بیعت اینک که مذهب تشیع داشت نسبت بایرانیان علاقه پیدا نموده بود و چون از طرفی دیگر با عمر پاشا خصومت دیرین داشت پس از خبر حرکت لشکر از بغداد بنزد صادق خان آمد و آماده شد که برای مقابله با این لشکر بشتابد. صادق خان این کمک مؤثر را قبول نمود و جمعی از سپاهیان خود را نیز برای کمک و همکاری با وی اعزام داشت.

شیخ محمود خزاعی با افراد خود به حله آمد و مدتی در انتظار رسیدن عثمانیها بود ولی خبری از فرار رسیدن لشکر نشد لذا وی نا امید شده بنزد صادق خان باز گشت. هنوز مدت کوتاهی از باز گشت او نگذشته بود که عثمانیها به حله رسیدند. قسمت‌هایی از کتاب گیتی گشا که درباره لشکر کشی عمر پاشا

۴۹ - در بین الاحتلالین ص ۵۱ بعد این نام محمود الحمود الخزاعی درج شده است.



ورفتن شیخ محمود خزاعی برای جلو گیری از آنها و پایان کار این لشکر کشی درج شده است نقل میشود :

« . . . در حالی که اعراب عمان و خوارج بی سر و سامان هنوز در شط العرب لشکر انداز زورق توقف بودند و بحر کة المذبوح اظهار حیات می نمودند سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت اعانت این گروه و عدت کثرت آن قوم با شکوه را معروض عمر پاشای والی بغداد گردانیده، باشعار سخنان غیرت انگیز و القاء عبارات درد آمیز محرك سلسله حمیت و منظم عقد عصیبت او گردیده، پاشای مشارالیه از اهالی بغداد و عساکر آن بلاد گروهی ناهم عدد و فوجی غیر محدود فراهم آورده، از مخزن مکنت ضروریات ایشان را تدارک کرده بامداد بصریان و اعانت آن قوم پریشان ارسال داشت . . . چون این خبر معروض رأی نواب جوزا رکاب گردید. شیخ حمود خزاعی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و توطن عشیره او مابین بغداد و بصره در اراضی حله میباشد . . . شیخ حمود مذکور در بین محاصره بصره بفیض ادراک سعادت حضور عالی و دولت دریافت سده معالی رسیده . . . نواب سپهر رکاب حسب المسئول استدعای او را قبول و مشارالیه را بانواع عواطف مشمول فرموده . . . بنواحی حله ورود یافتند چندان که انتظار کشیدند و چشم در راه ورود عسگر بداختر آرمیدند از لشکر مزبور خبری و از آن گروه خذلان شعرا اثری نشد شیخ حمود از ورود آنها مأیوس گردیده . . . باتفاق غازیان مأمور بموافقیت او از حله انصراف و دریافت زمین بوس دربار عالمیان مطاف نمود. بعد از رجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادرزاده مشارالیه که در حله توقف داشتند خبری رسید که لشکر بغداد با کمال استعداد نواحی حله را مقرر

از دحام و مضرب خیام شیاطین احتشام ساخته ، رایات مفسد آیات  
افراخته اند . . . . . »<sup>۵۰</sup>

در این هنگام دو نفر از برادرزادگان شیخ محمود بنامهای شیخ سلطان  
و شیخ احمد با قبایل خود به جلو گیری عثمانیها شتافتند و آنها را درهم  
شکستند .

در این نبردها عده ای از عثمانیها کشته شدند ، تعدادی در رودخانه  
غرق و بقیه سر کوب و متواری شدند و بدین ترتیب لشکری هم که عمر پاشا  
به کمک محصورین بصره اعزام داشته بود نتوانست کار مثبتی انجام دهد .

#### ۷- حملات مرزی :

دولت عثمانی بمنظور اینکه شاید بتواند توجه نیروی ایران را از محاصره بصره  
بسوی دیگر جلب نماید بیاد گانه های نظامی که در نزدیکی مرز ایران مستقر بودند  
دستور داد که بسوی مرزهای ایران حرکت نمایند .

نخست سپاهی کوچک از راه مرزهای کرمانشاهان بسوی ایسران پیش  
آمدند و نیز در همین زمان تعدادی از سربازان عثمانی از راه دیار بکر مرزهای  
آذربایجان را مورد حمله قرار دادند و در نتیجه دو جبهه دیگر در مرزهای  
غربی ایجاد شد .

باید اظهار داشت که بعلت ضعف دولت عثمانی و گرفتاریهای آن دولت  
در داخل و خارج کشور تعداد این دو نیرو زیاد قابل توجه نبود ولی در هر  
حال امکان داشت که مخاطراتی را برای ایران بوجود آورند . کریم خان  
بعد از اینکه از این واقعه اطلاع یافت یکی از سرداران زند را بنام خسرو خان  
با دوازده هزار مرد جنگی به جلو گیری از نیروی رسیده به کرمانشاهان  
اعزام داشت و نیز کلب علی خان را با تعدادی دیگر بآذربایجان فرستاد . نبرد  
شدیدی بین طرفین انجام شد .

۵۰ - گیتی گشا صفحات ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲

سربازان ایران باشجاعت فراوان راه پیشروی سپاهیان عثمانی را سد نموده و آنها را وادار به عقب‌نشینی نمودند و بدین ترتیب دولت عثمانی از این لشکرکشی‌ها نیز سودی نبرد.

### ۸ - تدارکات

تأمین مایحتاج سپاه ایران در طول سیزده ماه محاصره با توجه بوسائل کندرو آن زمان، کارچندان ساده‌ای نبود ولی در آن هنگام که افراد سپاه ایران بر اثر مدت محاصره خسته شده بودند کمک تعدادی از قبایل عرب برای این منظور بسیار گرانبها بود.

این قبایل سپاهیان ایران را در تهیه و حمل خواربار و وسائل و لوازم جنگی کمک می‌نمودند. یکی از این قبایل، بنی‌خالد میباشد که در منطقه‌ای بین بصره و قطیف سکونت داشتند افراد این قبیله که تعدادشان هم قابل توجه بودند به راهزنی اشتغال داشتند و مدام باطوایف دیگر در جنگ و گریز بودند. همه ساله آنها به بصره هجوم می‌بردند و نخلستانهای اطراف آن را غارت می‌کردند.

در آن سال که سپاهیان ایران بصره را در محاصره داشتند آنها شتران خود را براه انداخته و بسوی نخلستانها رهسپار شدند ولی سپاهیان ایران با آنها به نبرد پرداختند، افراد این قبیله متواری شدند و شترهایشان را سپاهیان ایران به غنیمت گرفتند.

رئیس قبیله مزبور که شتران خود را از دست رفته دید نامه‌ای به صادق خان نگاشت و همراه نامه تعدادی شتر با مقدار فراوانی اشرفی فرستاد و اظهار داشت که چون تنها غذای ما در این صحرای گرم و سوزان خرما میباشد اگر سپاهیان ایران از بردن خرما جلو گیری نمایند زن و فرزند ما گرسنه میمانند.

لذا از سردار ایران تقاضا دارم که اشرفیها را برداشته و در عوض آنها اجازه دهند که شتران ما ببار خرما برگردانده شوند.

در گیتی گشامی نویسد: « . . . . بنی خالد قبیله ای اند از قبایل عرب با کثرت بسیار و عدت بی شمار ، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت و غلبه کثرت ایشان نیز هر ساله بمسائین بصره شتافته ، از غارت خرما بهره می یافتند در این سال فرخنده فال بی خبر از خواتم احوال نیز همان خیال مجال را بخاطر بدخصال منتصب ساختند و با شتران بسیار روی یغما گری بتاراج خرما گذاشتند . . . . حسب الامر اعلی فوجی از گردان دلیر و پیلان شیر گیر پا برکاب آهوان صحرا آورد و غزالان هامون گرد نهاده و بر جواد حریف افکنی عنان داده و قبل از آنکه عطایای آمال آن قوم بی مآل از جنس مقصود گران بار گردد بارهستی از دوش بختیان اجساد جمعی کثیر برداشته ، آن راه نوردان مراحل یغما گری را رخت جان بتاراج برد . . . شیخ و رئیس آن جماعت بوسیله ذرایع با ضراعت در مقام عجز و استکانت برآمده . . . موازی چهار هزار نفر شتر با هر شتری دو عدد جوال اشرفی کیسه کرده بزبان عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود . . . نواب جوزا رکاب کسان او را مشمول عواطف بی کران و مورد عوارف مرحمت و احسان و از بذل انعام و افره و خلایع فاخره فخر امثال و اقران فرموده . . . »<sup>۵۱</sup>

صادق خان که مرد دوران دیشی بود پولهای آنها را قبول نکرد و بر گرداند و دستور داد که افراد این قبیله اجازه دارند که شترهای خود را از خرما بار نموده و ببرند و حتی عده ای از سربازان را مأمور کرد که مراقب حال آنها بوده تا هیچکس متعرض آنها نشود .

برای شیخ قبیله و زیر دستانش خلعت فرستاد و آنها را مورد محبت قرارداد. این سیاست صحیح باعث گردید که افراد این قبیله نسبت بایرانیان خدمتگزار گردند و در مدت محاصره نسبت به حمل و نقل مایحتاج سپاه ایران از هیچگونه کوششی خودداری ننمایند .



## وقایع مدت محاصره

### سفیر عثمانی در دربار ایران

عمر پاشا حاکم بغداد محاصره بصره را به سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی گزارش داد و از او تقاضای کمک نمود. سلطان عثمانی که در آن زمان سخت گرفتار مشکلات اروپائی امپراطوری خویش بود و قوای نظامی او در چند جبهه در اروپا سرگرم مبارزه بود نمی توانست بموقع بوالی بغداد کمک نماید لذا هیأتی را بریاست یکی از مأمورین ورزیده خود بنام محمد وهبی-افندی به شیراز فرستاد.

وهبی افندی در شیراز به نزد کریم خان بار یافت و نامه ای از سلطان عثمانی تقدیم داشت. در نامه از صلح و صفا بین دو دولت ایران و عثمانی گفتگو شده بود ولی هیچگونه مطلب یا اشاره ای راجع بوقایع بصره نگردیده بود. پادشاه عثمانی بعد از اشاره بر روابط دوستانه فیما بین دو کشور، کریم خان را از واقعه فوت سلطان مصطفی امپراطور پیشین عثمانی و جلوس خود مطلع نموده بود.

سفیر عثمانی دستور داشت که در مورد بصره شفهاً با دولت ایران مذاکره نماید لذا او سعی بسیار کرد تا کریم خان را نسبت به عمر پاشا به سر لطف آورد و کاری کند که کریم خان از فتح بصره منصرف شود وی مکرر از خطاهائی که حاکم بغداد نسبت بایرانیان روا داشته بود پوزش خواست.

وی به کریم خان اظهار داشت که شهر بصره بمادر سلطان عثمانی تعلق دارد اگر شهریار زند از محاصره بصره دست بردارد سلطان عثمانی حاضر است هر شهر دیگر را که درآمد و عایدات آن بیش از بصره هم باشد به پادشاه ایران واگذار نماید. کریم خان که مرد باکیاستی بود بخوبی منظور فرستاده عثمانی را میدانست لذا او را بعنوانینی نزد خود نگاهداشت و هنگامی باو اجازه عزیمت داد که کار محاصره بصره باتمام رسیده بود.

## مدت محاصره :

علت اصلی طولانی شدن محاصره بصره آن بود که در آغاز مراقبت ایرانیان در جلوگیری از ورود خواربار به شهر کافی نبود و اعراب بوسائل مختلف آذوقه خود را تأمین میکردند .

شب هنگام تعدادی از داوطلبان عرب خود را بآب می افکندند و باشنا از آن عبور نموده به نخلستانهای اطراف میرفتند و مقادیر زیادی خرما که غذای اصلی آنها بود باخود بشهر میبردند .

هنگامیکه صادق خان از این امر مطلع گشت برای آنکه از راه شط هنگام شب آذوقه به محصورین نرسد دستور داد در طول ۲۴ کیلومتر تفنگداران ایرانی بترتیبی مستقر شوند که حتی در تاریکی شب همدیگر را ببینند و دید کافی داشته باشند تا هیچکس را یارای عبور نباشد یا بقول گیتی گشا زانو به - زانوی یکدیگر به نشینند .

بدین ترتیب راههای وصول آذوقه بشهر بسته شد و امر مراقبت بقدری شدید بود که هنوز مدت کوتاهی از اجرای آن نگذشته بود که آثار قحط و غلاء آشکار گردید .

هر قدر مردم بصره بسا آنکه امیدی بدریافت کمک نداشتند مقاومت می نمودند سر بازان ایرانی در امر محاصره کوشا تر می شدند و آثار کمیابی غذا در شهر نیز روز بروز محسوس تر میشد .

بقول گیتی گشا « .... در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و درنضای قلعه از جنس ما کولات جز آوازه الجوع خبری نبود . نوایر آتش قحط چنان مشتمل گردید و شعله غلا چندان زبانه کشید که خرمن ذخائر را برافروخت و نایره جوع در کانون طباع آن ولایت از فقرا و اغنیا بمرتبهای سطوع یافت که مزرع جانهارا بشراه بسوخت . صغیر و کبیر از شدت ناتوانی و الم پریشانی

یکباره از دست رفته، برنا و پیر از شوق گرده‌نان آفتاب‌پرست شدند کاراehl  
دل و بجان و خروش گرسنگان با آسمان رسید ... « ۵۲

از بغداد هم دیگر انتظار کمک نمیشد، هر قدر حاکم بصره و مردم آن  
شهر استغاثه نمودند و کمک خواستند بجائی نرسید زیرا عمر پاشا دیگر قادر  
نبود سپاهی فراهم نموده و بکمک بصریها بفرستد.

عمر پاشا فقط با وعده‌های بی اساس آنها را دلگرم نموده و بمقاومت تشویق  
میکرد گاه می‌نوشت که سپاه حرکت کرده و قریباً خواهد رسید، گاهی  
میگفت سپاه بفلان نقطه رسیده و قریباً بشما ملحق خواهد شد.

محصولین که از طرفی با کمبود مواد غذایی مواجه شده و از سوئی دیگر  
از آمدن لشکریان بغداد مأیوس شده بودند ادامه مقاومت را عاقلانه نمیدانستند  
و کار بجائی رسید که دسته‌دسته مردم شهر بامید دریافت نان به اردوی ایرانیان  
پناهنده می‌شدند.

در داخل شهر نیز روز بروز بر کثرت تلفات افزوده میشد و سران سپاه  
که این وضع را مشاهده میکردند هر يك مخفیانه با ایرانیان تماس برقرار  
می‌نمودند.

یکی از فرماندهان عرب بنام عبدالرحمن که حفاظت چندین برج شهر  
بوی او گذار شده بود نامه‌ای برای صادق خان فرستاد و اظهار داشت که اگر  
باو امان داده شود با افراد خود تسلیم خواهد شد و چون بوی اطمینان داده  
شد وی با افراد خود بایران تسلیم شد.

صادق خان به افراد معمولی جیره‌ای غذا و به فرماندهان علاوه بر غذا انعام  
و خلعت نیز میداد.

درین میان شیخ ثوین پسر شیخ عبدالله منتفج و شیخ ثامر برادرزاده او هم  
که بکمک مردم بصره آمده و در شهر بر علیه ایرانیها می‌جنگیدند نامه‌ای

به صادق خان نوشته و تقاضا نمودند که بآنها اجازه داده شود تا با و طان خود مراجعت نمایند صادق خان با این درخواست موافقت کرد و آنها نیز با افراد خود از بصره خارج شدند پس از اینها شیخ مهنا پسر عموی شیخ عبدالله با چند هزار نفر از همراهان خود از بصره خارج شده و تسلیم نیروی ایران شدند. بدین ترتیب در مدتی کوتاه عده زیادی از بصره خارج شده و برای حفظ حصارها و برج و باروهای شهر سر باز کافی وجود نداشت. بصره آخرین روزهای مقاومت خود را پشت سر میگذاشت.

### ورود پاشاها ببغداد و کشته شدن عمر پاشا :

محاصره بصره و هیچجانی که از این بابت بمردم دست داده بود باعث شد که دولت عثمانی پاشاهای وان، موصل، دیاربکر، حلب و دمشق را برای کمک بمردم بغداد بفرستد.

پاشاها بتدریج وارد بغداد میشدند و به همراه هر یک تعدادی سرباز وجود داشت. والی بغداد از آمدن آنها بسیار خشنود شد و جان تازه ای گرفت زیرا تصور میکرد که این سربازان برای نجات بصره اقدام خواهند کرد.

ولی هر چه به آنها اصرار کرد که بمیدان نبرد بروند آنها بعناوین خستگی باستراحت پرداختند و فرماندهانشان هم توجهی باین امر نداشتند شاید نوشته نویسندگان ترك و عرب در این مورد صحت داشته باشد که میگویند بعلت اینکه دولت عثمانی از حکومت موروثی مملوکها (که در گذشته بدان اشاره کردیم) نگران بود پاشاها را برای این اعزام داشت که دست عمر پاشا را از عراق کوتاه نمایند.

پاشاها بعد از ورود ببغداد نه تنها کمکی به عمر پاشا ننمودند بلکه کارهای ناپسند او را به دربار عثمانی گزارش داده و در گزارشات خود تصریح میکردند که علت لشکر کشی ایران و محاصره بصره اقدامات عمر پاشا بوده است.

در این نامه ها تصریح میشد که اگر عمر پاشا از کار بر کنار شود اختلافات

بین ایران و عثمانی نیز برطرف خواهد شد. زیرا اختلاف ایران در واقع با والی بغداد بوده است نه با دولت عثمانی و مسلم است که بعد از عزل عمر پاشا موجبی برای ستیزه باقی نخواهد بود.

بعد از دریافت این گزارشات دولت عثمانی طی فرمانی عمر پاشا را عزل و مصطفی پاشا را بجای او بحکومت منصوب نمود.

این فرمان به رؤیت عمر پاشا رسید او آنرا بوسیده و اطاعت کرد. حکومت را به مصطفی پاشا سپرد و خود از رضافه محله شرقی دجله به کرخ محله غربی منتقل شد و خیمه و خرگاه خود را در آنجا برافراشت تا از آنجا نیز تدارک سفر دیده و به شهری دیگر مسافرت نماید ولی عده‌ای مصطفی پاشا جانشین او را وسوسه کردند و باو گفتند که توقف عمر پاشا در ناحیه کرخ دلیل سوء نیت او میباشد. او میخواهد اقداماتی بر علیه حکومت انجام دهد.

مصطفی پاشا که تحت تأثیر سخنان اطرافیان قرار گرفته بود عده‌ای را مأمور قتل عمر پاشا کرد.

شبانه تعدادی از سپاهیان عرب برای از بین بردن عمر پاشا به ناحیه کرخ حمله نمودند. عمر پاشا از جریان آگاه شد و با تعداد معدودی از همراهان خود دلیرانه تاصبح نبرد کرد چون هوا روشن شد توقف را بیش از این جایز ندانست و رو بفرار نهاد.

ولی سپاه مصطفی پاشا او را تعقیب مینمود عاقبت در حین فرار پای اسب او در گودالی فرورفت و از اسب بزیر افتاد و گردنش شکست. سر بازی از افراد مصطفی پاشا سر رسیده سر او را بریده بنزد مصطفی پاشا آورد، او نیز سر عمر پاشا را به استانبول فرستاد و بدین ترتیب ماجرای عمر پاشا پایان یافت.

عباس اقبال مینویسد: «عاقبت سلطان عثمانی سر عمر پاشا را چنانکه کریم خان خواسته بود بشیر از پیش خان زند فرستاد و تقاضای صلح کرد...»<sup>۵۳</sup>

۵۳ - تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۷۴۷

بنظر من اظهار این موضوع که سلطان عثمانی سر عمر پاشا را پیش کریمخان فرستاده اشتباه مییابد. حال بر مبنای چه اصلی این پندار بر اقبال دست داده است بدرستی مشخص نیست.

حتی صاحب فارسنامه ناصری که اقبال بیشتر مطالب خود را از او گرفته است نیز از فرستادن سر بشیراز سخن نمیگوید «... جماعتی از پادشاهان دیاربکر و وان و موصل را روانه بغداد نمودند و بر حسب خواهش نواب و کیل عمر پاشا را کشتند و رسولی را بشیراز فرستادند که بر حسب خواهش پادشاه ایران عمر پاشا را کشتند و باعث معاندت را برداشتند و این واقعه موجب قوت دولت ایران و ضعف خصم گردید...»<sup>۵۴</sup>

بطوریکه در صفحات گذشته دیدیم سلطان عثمانی هنگامیکه محمد-وهبی افندی را بعنوان سفارت بدر بار ایران روانه داشت نامه‌ای برای کریم-خان فرستاد در این نامه بقدری جانب احتیاط مراعات شده بود که حتی اسمی از بصره یا تخلیه بصره بمیان نیامده بود و افندی دستور داشت شفاهاً با کریم خان در این مورد مذاکره نماید.

با این ترتیب آیا منطقی است که سلطان عثمانی سر عمر پاشا را که بسیار اهانت آمیز برای او مییابد بنزد کریم خان بفرستد؟ خاصه بعد از اینکه می‌بینیم همینکه سر عمر پاشا باستانبول رسید موجب تأسف اولیای امور گردید و زمره هائی بلند شد که عمر پاشا نسبت بدولت عثمانی وفادار بوده و در نتیجه تحریکات غرض آلود بقتل رسیده است و بعداً هم مشاهده میکنیم که همین امر موجب میشود که رفتار دولت عثمانی نسبت به مصطفی پاشا قاتل عمر پاشا تغییر نماید تا جائیکه هنوز زمان درازی از حکومت او در بغداد نگذشته بود که از جانب دولت مرکزی دستور عزل او صادر میشود.

علاوه بر دلایل مذکور مورخین دوره زندیه نیز از فرستادن سر عمر-

پاشا سخنی نگفته‌اند. اگر چنین واقعه‌ای حقیقت داشت مسلماً محمدصادق نامی مورخ دوره زنده‌ی با شرح و تفصیل مخصوص بخود آن را تشریح مینمود.

سرجان ملکم در این باره می‌گوید: «... چون این خبر بر جلال قسطنطنیه رسید از بیم آنکه مبادا ملکی بدان معتبری از دست رود، فرمان پشاهای وان و موصل و دیار بکر و حلب و دمشق صادر شد که با هر قدر لشکر که توانند فراهم آورند و بجانب بغداد حرکت کنند. در ابتدا چنان گمان میرفت که پاشایان مزبور مأمورند که بمعیت پشای بغداد باستخلاص بصره عزیمت کنند. اما بعد معلوم شد که ایشان مأمور بقتل عمر پاشا بودند که شاید قتل او، پادشاه ایران را از تسخیر بصره باز دارد. چون عمر پاشا بقتل رسید سفیری بشیراز فرستادند تا امنای آن دولت را از این واقعه اطلاع داده بگویند که فرمان پادشاه ایران مجری شد و سبب معاندت مرفوع گشت این صورت که مشعر بر ضعف خصم بود، موجب جرأت کریم‌خان گشته، ایلچی را بوعده‌های خوش آیند مشغول ساخته با تمام و انجام تدابیر خویش پرداخت...» ۵۵

بطوریکه از نوشته‌های سرجان ملکم هم دیده میشود سخنی از فرستادن سر بشیراز نشده است موضوع دیگری که در نوشته‌های اقبال، ملکم و فارسنامه دیده میشود اظهار شده است که بعد از کشته شدن عمر پاشا سفیری بشیراز فرستاده میشود فرستادن سفیر نیز چندان روشن نیست اگر منظور همان محمد وهبی افندی باشد که وی قبل از کشته شدن عمر پاشا رهسپار شیراز شد و مهمترین منابعی که میتوان بدان استناد کرد گیتی گشاست که میگوید «... احاطه قلعه بصره راه چاره را بر بصریان مسدود و طریق زیان و سود را بر آنها مفقود کرده بودند عمر پاشا والی بغداد حقایق آن حال

را بسده جلال قیصری معروض داشته، محمد وهبی نامی را که از اعظم آن سرزمین و مردی صاحب تمکین و خداوند رأی متین بود از جانب سلطان سکندر شأن سلطان عبدالحمید خان پادشاه و الاجاه روم بسفارت معین نمودند... در دارالملک شیراز بعز بساط بوسی محفلارم طراز خدیو گردن-فراز رسید و ناهه مؤدت ختاهه سلطان سکندرشان را از پیشگاه حضور گذرانیده... بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید قواعد استکانت و سرافکنندگی از مقربان دربار عصمت و بار یافتگان حریم دولت بکرات مستدعی عنو تقصیرات عمر پاشا و اطفای نایره غضب طبع معدلت پیرا و تسکین شعله قهر خدیو گیتی گشا گردید...»<sup>۵۶</sup> بدین ترتیب مشخص است که محمد وهبی افندی در زمان حیات عمر پاشا بشیراز رفته است که از کریمخان عفو تقصیرات او را تقاضا می نموده است.

ولی اگر گفته فارسنامه و دیگران را بخواهیم قبول کنیم باید بگوئیم که بعد از کشته شدن عمر پاشا شخصی بشیراز بنزد کریمخان رفته است ولی این شخص سفیر رسمی دولت عثمانی نبوده بلکه از سوی مردم بغداد و احیاناً مصطفی پاشا حاکم بغداد بدین منظور انتخاب شده است تا کریمخان را از سرانجام کار عمر پاشا آگاه سازد.

بهر حال عمر پاشا کشته شد و غائله او بدین ترتیب از میان رفت.

### سقوط بصره

سیزده ماه و دوازده روز بصره در محاصره سپاهیان ایران قرار داشت. سر انجام روز ۲۷ صفر سال ۱۱۹۰ هجری قمری فرار رسید. سلیمان آقا حاکم بصره که دیگر قدرت مقاومت نداشت پس از مشورتهای لازم تصمیم گرفت که تسلیم ایرانیان شود. ابتدا شیخ درویش

۵۶ - گیتی گشا صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵



کدخدای کل بصره را با عده‌ای از علمای بزرگ و مجتهدین و بزرگان شهر بنزد سردار زند فرستاد. این هیأت بنزد صادق خان هدایت شدند و آنها اظهار داشتند که برای استدعای عفو و طلب امان جهت مردم بصره از جانب حاکم شهر آمده‌اند.

صادق خان تقاضاهای آنان را پذیرفت و بآنها اطمینان داد که مردم شهر در امان هستند. در نتیجه صبح روز بعد یعنی ۲۸ صفر ۱۱۹۰ سلیمان آقا حاکم بصره با جمعی دیگر از بزرگان و نزدیکان شهر بنزد صادق خان آمد و مورد لطف و مرحمت سردار زند قرار گرفت و بدین ترتیب بصره در روز مزبور رسماً تسلیم قوای ایران شد و دروازه‌های شهر بروی سپاهیان ایران باز شد.

اولین اقدام صادق خان ارسال مقادیر زیادی آذوقه بداخل شهر بود و دو روز بعد یعنی در دوم ربیع‌الاول سپاهیان ایران بشهر وارد شدند.

در کتاب تحفة العالم که تألیف عبداللطیف بن ابوطالب موسوی جزایری میباشد آمده است که برادرم سید نعمت‌الله جزایری در هنگام محاصره بصره جزو محصورین بود. چون دولت عثمانی در فشار قرار گرفت سید نعمت‌الله را واسطه صلح قرار داده او بنزد صادق خان رفت و در خصوص کیفیت تسلیم شهر مذاکره کرد و بخوبی از انجام این مهم برآمد و از صادق خان تعهد گرفت که سپاه ایران هنگام ورود به بصره دست تعدی بجان و مال مردم دراز نکنند.

پس در اینکه صادق خان این تقاضا را پذیرفت سپاهیان وارد شهر شد و مردم شهر نیز از رنج قحطی و گرسنگی‌رهائی یافتند.

ولی در سایر منابع و ماخذ اسمی از سید نعمت‌الله جزایری آورده نشده است و بطوریکه در قسمت بالا گفته شد بدستور سلیمان آقا هیأتی از بزرگان شهر نزد صادق خان آمدند و آنها بودند که واسطه اصلی شدند.

## صادق خان و مردم بصره

صادق خان پس از ورود به بصره بیش از چهار ماه در آن شهر نماند در مورد رفتار سردار زند با مردم شهر مطالب گوناگونی نوشته‌اند مورخین ایرانی از حسن سلوک و خوش رفتاری صادق خان با مردم شهر صحبت میکنند ولی منابع خارجی از فجایع و جنایات او سخن بمیان می‌آورند. در اینجا لازم است نوشته‌های هر دو طرف را ذکر نموده تا بتوان نتیجه گیری اصولی از آنها نمود.

مورخین که از حسن سلوک صادق خان با مردم بصره سخن‌ها گفته‌اند بقرار ذیل‌اند:

۱ - میرزا محمد صادق مرسوی نامی مؤلف تاریخ گیتی گشا اظم-ار میدارد که پس از تسخیر بصره سپاهیان ایران در نهایت ملاحظت با اهالی رفتار میکردند.

وی میگوید: «... صبحگاهان روز دویم شهر ربیع الاول که قلعه گشای این حصار فیروزه فام و اشعه لشکر سپه‌دار انجم غلام با کمال عظمت و احتشام پای برکاب جواد خوش خرام سپهر تیز گام نهاد بجاناب شهر بند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب جوذا رکاب بعزم دخول شهر پای شو کت بر رکاب دولت نهاده، بجواد گردون خرام زرین ستام عنان سعادت دادند و نوای زرین نای و صدای روئین درای زلزله فزای سپهر مینا رنگ و ولوله افکن اساس وجود سکان چین و فرنگ گردید. شهر بند بصره از وصول کو کبه انجم حشم رشک بیت‌الضم و فضای قلعه از ورود بهجت نمود رایات زرین پرچم رشک گلستان ارم شد. معماران لطف و رأفت و کار آزمایان مؤدت و رحمت بتعمیر شکستگیها و مداوای خستگیهای آن مملکت وسیع الفضا و اهالی آن دیار مسرت افزا که بعالت طول زمان انقلاب و تواتر صدمات و تهاجم لجه پراضطراب اردوی نصرت انتساب بالضروره راه یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی کران درد دل ستم دیدگان راقربین صحت ساخته ، بذل لطف و کرم غبار

حوادث از آئینه خاطر ملهوفین زدوده، بمرهم کاری سخا و نعم داغ دل داغدیدگان را معالجه فرموده، ابواب هزار گونه بذل انعام و درهای صدهزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند. . . .»<sup>۵۷</sup>

بطوریکه ملاحظه میشود حتی از خلال جملات پرطمطراق محمد صادق نامی کلمه‌ای را نمیتوان یافت که روشنگر این واقعیت باشد که صادق خان و سربازانش بامردم شهر بدرفتاری مینموده‌اند زیرا او همه جا از «رحمت بتعمیر شکستگیها و مداوای خستگیها» و «داروی ترحمات بیکران درددل ستمدیدگان را قرین صحت ساخته» و «بمرهم کاری سخا» و . . . یاد میکند.

۲ - سر جان ملکم مؤلف تاریخ ایران میگوید: « . . . صادق خان بعد از آنکه بصره را گرفت باستمال قلوب ناس پرداخته و در رعایت خاطر خلق غایت جهد مبذول داشت . . . » و درجائی دیگر گوید « . . . صادق خان روزی بوکیل انگریزی<sup>۵۸</sup> در بصره گفت که در همه بصره فقط جائی که قابل سکونت من است خانه تست . اما احترام من بملت انگریز بقدری است که اگر دیوار این خانه از طلا بود، از تو نمیگرفتم . . . »<sup>۵۹</sup> سر جان ملکم نیز از « استمالت قلوب ناس» و «رعایت خاطر خلق» توسط صادق خان گفتگو مینماید .

۳ - ژنرال سرپرسی سایکس مؤلف تاریخ ایران که کتاب او توسط نخر - داعی بفارسی بر گردانده شده است اظهار میدارد که «صادق خان پس از سیزده ماه محاصره آنجا را گرفت نامبرده با شهر نشینان بعدالت و بخصوص انگلیسی برفاقت و صمیمیت رفتار نمود.»<sup>۶۰</sup>

مورخینی که از بد رفتاری صادق خان با مردم بصره سخن ها گفته‌اند بقرار ذیل اند :

۵۷ - گیتی گشا ص ۲۰۹

۵۸ - یعنی انگلیسی

۵۹ - تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم جلد ۲ ص ۷۵

۶۰ - تاریخ ایران تألیف ژنرال سرپرسی سایکس جلد ۲ ص ۴۰۷

۱ - عباس عزای مؤلف العراق بین الاحتلالین میگوید که صادق خان فجاجیع زیادی نسبت بمردم بصره انجام داد .

او در جلد ششم تاریخ خود مینویسد «... چون بعلت قحط ، قوه مقاومت در بصریهها نماند ، سلیمان آقا متسلم بصره با مشورت اعیان صحنه بر این گذاشتند که با فرمانده قشون ایران وارد مذاکره شوند که با دادن تأمین عرض و ناموس و مال شهر را تسلیم کنند و لذا در آخرین چهارشنبه ماه صفر سال ۱۱۹۰ صادق خان وارد شهر بصره شد و فوراً متسلم و دفترى مدیر گمرک و سایر وجوه و اعیان شهر را توقیف و همه اموال علنی و مخفی آنها را ضبط و مصادره اموال دیگر آنها برآمد و روی این اصل دست تعدی و تجاوز نسبت باهالی دراز نمود و همه اهالی را از اعلی و ادنی غارت نمود هیچکس را باقی نگذاشت که او را غارت و جریمه نکرده باشد . از این رو ثروتمندان قادر بتهیه قوت روزانه نبودند و دست گدائی بسوی این و آن دراز میکردند و گرفتار فقر مدقع و احتیاج شدید بودند ...» ۶۱

با توجه باظهارات عزای مشخص است که درهمه جا او از «تعدی و تجاوز نسبت باهالی» و «همه اهالی را از اعلی و ادنی غارت و مصادره اموال» و نظایر آن سخن میگوید .

۲ - محمد بن خلیفه نبهانی مؤلف کتاب التحفه النبھانیه می نویسد «... ایرانیان علناً بنای سب و لعن صحائیه پیغمبر بر منابر و منارهها گذاشتند و روی این اصل عدهای روبه بیابان گذاشته و فرار کردند و بعضی هم از طریق دریا فرار نمودند... اعیان بصره را جمع کرده زنجیر نموده و آنها را شلاق میزد که اموال پنهانی خود را بیرون آورند، و با مخدرات نیز همین رفتار میکردند ...» ۶۲

و در جائی دیگر گوید که «برادرم بعد از حادثه بصره تصمیم گرفت که

۶۱ - بین الاحتلالین ج ۶ س ۶۰

۶۲ - التحفه النبھانیه صفحات ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰

آهنگ عتبات نماید ولی چون افواج قزلباش ۶۳ آن حدود را احاطه کرده بودند و اوضاع بغداد نیز بر ما مجهول بود و سردار ۶۴ هم ازدادن جواز مسافرت امتناع می ورزید این مسافرت میسر نشد ولی اقامت در آنجا هم ۶۵ مشکل بود زیرا کارهای قزلباش و اهل اهواز ناشایست و غیر قابل تحمل بود و اعمال مزبوره با عقیده او ۶۶ منافات داشت و از آن متأثر بود. ۶۷

از مطالب گفته شده بخوبی روشن است که مورخین عرب و ترك نسبت به صادق خان بدبین بوده و در همه جا از زجر و شکنجه های او نسبت باهالی بصره سخن میگویند.

۳ - گزارشات سیورروسو کنسول فرانسه در بصره - آقای دکتر هدایتی در کتاب تاریخ زندیه قسمتهائی از گزارشات کنسول فرانسه در بصره را از آرشیو ملی فرانسه مکاتبات کنسولی بصره - جلد ۱ نمره ۱۹۷ - مکتوب مورخ ۷ ژوئن ۱۷۷۶ آورده و چنین اظهار میدارد که :

«سیورروسو کنسول فرانسه در بصره نسبت بوقایع آن زمان این شهر بهترین و صادق ترین گواه بنظر میرسد و گواهی او درین باب بهترین و متقن ترین سند تاریخی زمان محسوب میشود چه روسو که دوست بسیار نزدیک صادق خان و مورد احترام و علاقه فوق العاده او نیز بود، قاعدتاً نمیبایستی مطالبی باو نسبت دهد که عاری از حقیقت باشد. روسو قبلا صادق خان را مکرر در شیراز ملاقات کرده و حتی چندین بار با او در سربیک سفره غذاخورد و بود و چنانچه

۶۳ - سپاهیان ایران را در خارج قزلباش میگفتند.

۶۴ - منظور صادق خان است.

۶۵ - غرض شهر بصره است.

۶۶ - منظور نعمت الله جزایری شوشتری است.

۶۷ - سیاحت نامه منشی بغدادی ص ۳۹.

مطالبی که در گزارش خود عنوان کرده است صحت نداشت مسلماً بتحریر آن اقدام نمیکرد.»<sup>۶۸</sup>

اینک که روابط دوستانه بین صادق خان و روسو مشخص شد بنقل قسمتهائی از گزارشات کنسول فرانسه که در همین کتاب درج است می‌پردازیم .

«راست است که صادق خان شهر بصره را بغارت سربازان خود نداد لیکن طوری رفتار کرده و میکند که اهالی شهر تر جیح میدهند آنها را یکباره غارت کنند و سپس بحال خود وا گذارند و یا لااقل آنها را در اسارت و بندگی نگه دارند و بیش از این بد رفتاری و سوء سلوک نکنند لیکن صادق خان مانند یک جبار ستمگر واقعی رفتار کرده و میکند ، چه پس از خلع سلاح عمومی اهالی شهر ، همه را از خانه و منزل خود رانده و در بدر کرده است.»<sup>۶۹</sup>

مؤلف اضافه میکند که: «..... نمیتوان انکار کرد که مسئولیت صادق خان در جریان وقایع بصره محرز و مسلم است چه او پس از آنکه بشرح گزارش کنسول فرانسه در بصره اهالی این شهر را از خانه‌های خود بیرون کرد، اموال آنها را نیز مصادره و ضبط کرد و نیز بموجب فرمانی که بامضای شخص کریم خان رسانید مبلغ ۱۲۵۰۰۰ تومان پول وقت بعنوان غرامت جنگ از مردم بصره بچبر دریافت کرد .

بنا به گواهی کنسول فرانسه در بصره پرداخت این مبلغ گزاف از قدرت اهالی شهر که طی یکسال محاصره قسمت عمده ثروت خود را از دست داده بودند خارج بود بعلاوه صادق خان برای وصول این وجه بوسایل غیر انسانی شگفت آوری دست زد» کنسول فرانسه در بصره درین باره چنین مینویسد ....  
«صادق خان برای وصول این وجه از ابراز هیچ بیرحمی و شقاوتی خودداری نمیکند . وی مردم را از امرا و بزرگان گرفته تا زنان و دوشیزگان بزیور

۶۸ - کتاب تاریخ زندیه تألیف آقای دکتر هادی هدایتی ص ۱۹۳ .

۶۹ - همان کتاب ص ۱۹۴ ضمناً این قسمت از نامه کنسول فرانسه مورخه ۲ ژوئیه ۱۷۷۶ گرفته شده است.

ضربات چوب میافکنند، اعضای بدن آنها را قطع میکند، اندام آنها را با آهن گداخته داغ میکنند و در این مورد هیچ استثنائی قائل نمیشود.<sup>۷۰</sup>

مؤلف در صفحه بعد کتاب از روی گزارش کنسول فرانسه اظهار میدارد: «نه ماه پس از تسلیم شهر هنوز تعدی و ستمگری نسبت به ساکنین بصره ادامه داشت. در گزارشی که کنسول فرانسه در بصره در همین تاریخ خطاب بمدیران کمپانی هند و فرانسه تهیه کرده است مطالبی از ستمگری نسبت بمردم بیدفاع نقل کرده که بمراتب از گزارش قبلی تأثر آورتر است کنسول فرانسه درین گزارش چنین می نویسد . . . و اما در باره وضع فعلی این شهر لازمست آقایان توجه کنند که این شهر طوری است که گوئی آن را با حمله ناگهانی اشغال کرده اند غارت شهر ستم دیده بصره از ماه آوریل که ایرانیان وارد شده اند تا امروز ادامه دارد. وحشیگری و تعدیاتی که سربازان بی انضباط درین گونه مواقع فقط سه یا چهار روز مرتکب میشوند همه روزه نسبت بساکنین تیره بخت این شهر ارتکاب می یابد.»<sup>۷۱</sup>

از گزارشات کنسول فرانسه در بصره که او را شخص بی طرفی باید بشمار آورد چنین مشخص میشود که گفته های نویسندگان ترك و عرب هم چندان دور از حقیقت نمیباشد.

از این همه تناقض گوئیها که در نوشته ها بچشم میخورد چه نتیجه ای عاید میگردد؟ برای بهترین درك ممکن نخست ضروری است خصوصیات اخلاقی صادق خان را شرح دهیم.

صادق خان نمونه کاملی از افراد دلیر عشایر غرب ایران بود شجاعت را با ورزیدگی و مهارت در بکار بردن سلاح توأم داشت و مانند بسیار دیگری از افراد خاندان زند که در آغوش طبیعت زندگانی مینمودند شجاع، خون سرد در مقابل مخاطرات، دلیر و بی باک بود علاوه بر آن وی شخصی با کیاست و دوراندیش بود و در میان لرها بجوانمردی و بلند نظری معروف شده بود.

۷۰ - تاریخ زندیه ص ۱۹۴

۷۱ - همان کتاب ص ۱۹۵، ضمناً نامه کنسول فرانسه از آدرشیوملی فرانسه - مکاتبات کنسولی، بصره، جلد ۱، شماره ۱۹۷، نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۷۷۷ توسط مؤلف کتاب اخذ شده است.

رفتار او بازیردستان این نظریه را تأیید مینماید. حتی در همین نبرد بصره همانطوریکه در صفحات قبل گذشت دیدیم که باقبیله بنی خالد چگونه رفتار کرد و از گرفتن پول آنها خودداری نمود یا در هنگامیکه مردم بصره دسته دسته روی بایرانیان میآوردند همه را بامهر و محبت پذیرا می شد و حتی بعد از سیزده ماه محاصره هنگامیکه بزرگان بصره برای امان نزد او آمدند با گرمی از آنها استقبال کرد و سلیمان آقا حاکم بصره را بی اندازه مورد تقدیر قرار داد.

باتمام خصوصیات دلایل زیر حاکی است که صادق خان بمردم بصره زیادهم خوشرفتاری نکرده است.

۱- پو لهائی از مردم گرفته شد که با توجه بسارزش پول در آن زمان مبالغ معتنا بیهی بوده است. اخذ این مقدار پول از مردم بدون تهدید و فشار امکان نداشته است.

۲- صادق خان پس از تصرف بصره شروع بترویج آئین جعفری نموده که بامعتقدات مذهبی مردم آن خطه سازگار نبوده است.

۳- سپاهی که بعد از ۱۳ ماه تحمل رنج و زحمت شهری را فتح کند مسلم است که پس از استیلاء بدون اذیت و خرابی نخواهد بود چنانکه در سراسر تاریخ دیده ایم همیشه این وضع حکمفرما بوده ولی البته بر حسب موقعیت زمان و مکان و طرز تفکر سپاهیان غالب خرابیها و کشت و کشتارها بطور نسبی با یکدیگر تفاوتهائی داشته است.

در کتاب کریمخان زند نوشته شده است که «... صادق خان نگذاشت که سپاهش شهر را غارت کنند ولی ظاهراً بمردم بصره نیز چندان روی خوشی نشان نداده است... اما راه توجیهی وجود دارد و آن اینکه زجر و شکنجه و اخذ پول از مردم بخصوص اهالی یک شهر شکست خورده به قدری در نظر مورخین ایرانی عادی میآمده که مورد توجه آنان قرار نگرفته است و همینقدر



که خان زند فرمان قتل صادر نکرده در نظر آنسان کمال محبت و انسانیت آمده است...» ۷۲

با تمام موارد بالا بطور کلی باید اظهار داشت که از ناحیه سپاهیان صادق-خان بد رفتاریهایی نسبت به مردم بصره انجام شده است ولی این تعدیات بآن اندازه‌ای نبوده است که نبهانی آن را بافتنه مغول تشبیه میکنند زیرا همانطوریکه گفته شد خصوصیات اخلاقی صادق خان طوری بود که کمتر از دیگران پیرامون ظلم و تجاوز شدید بجان و مال و ناموس دیگران می‌پرداخت خاصه که خصوصیات ایلی و جوانمردی لرها او را از ارتکاب اعمال شدید نسبت به مغلوبین باز میداشت.

با اینکه نمیتوان تجاوزات سپاهیان را به مردم بصره نادیده گرفت ولی ادعای بعضی از نویسندگان عرب راهم نمیتوان تأیید کرد. بهر صورت بصره بصورتی که گفته شد بتصرف ارتش ایران درآمد.

در رستم‌التواریخ مینویسد که: «... چون خبر این قضایای غریبه بذروه عرض سلطان روم خوش مرز و بوم رسید، در وقتی که مهره نرد در دست داشت و با صدر اعظم مشغول نرد بازی بود غیظ و غضب بر آن و الاجاه اسلام پناه مستولی شده، بر آشفت و امر فرمود که چهار صد هزار نفر لشکر با آلات و اسباب با سر عسکری رزمجوی جنگ آگاه بجانب ایران فرستند.

صدر اعظم با خفض جناح عرض نمود اسلام پناها، مصلحت در این نیست آنوالاجاه اصلاح پسند فرمود، مصلحت چیست؟ آن صدر مآل اندیش عرض نمود که پیش از تو، از تو بزرگتران نموده‌اند و جز ضرر جانی و مالی و مملکتی چیزی دیگر نیافته‌اند زیرا که داستان سلوک سلطان قهار سفاک یعنی نادر پادشاه گیتیستان بیباک هنوز از خاطر رومیان فراموش نگردیده، پس صبر نمودن بهتر و آرام گرفتن خوشتر است، تا آنکه سلطان والاشان ایران جامه

۷۲- کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی س ۱۴۷ و ۱۴۸

گذار دو ملک بدیگری سپارد، در آن حیص و بیص بصره را وامیگذارند و میروند و بیرنج و تعب بتصرف کار گزاران تو در خواهد آمد و اگر اکنون عسکر بایران فرستی ایران رستم خیز است، از هر گوشه هزار رستم بیرون تازد و باهم اتفاق نمایند و در عالم شورش اندازند و میتراسم خدانکرده دولت روم را بر هم زنند و از تسخیر ممالک روم دم زنند..

پس سلطان از استماع این سخنان آتش شعله ور غیظش فرو نشست و با آب حلم و زلال صبر دست و روی خویش بشست...»<sup>۷۳</sup>

همانطوریکه ملاحظه میشود طبق گفته‌های رستم التواریخ هنگامیکه خبر تصرف بصره بدست ایرانیان بسططان عثمانی داده شد وی خشمگین شده و دستور میدهد که ۴۰۰ هزار سپاهی روانه ایران بشوند.

نوشته‌های رستم التواریخ با واقعیت تطبیق نمیکند و بصراحت میتوان اظهار داشت که تخیل نویسنده اورا بدین داستان پردازی و اداشته است زیرا بدلائل زیر این گفته‌ها عاری از حقیقت میباشد:

- ۱- سپاهیان عثمانی در آن زمان در اروپا در چند جبهه مشغول نبرد بودند و برای دولت عثمانی امکان اعزام سپاهی بطرف ایران مقدور نبود.
- ۲- در مدت محاصره که بالغ بر ۱۳ ماه بطول انجامید بارها محصورین و همچنین والی بغداد از دولت عثمانی تقاضای کمک کردند ولی آن دولت چون سپاهی در اختیار نداشت نتوانست هیچ نوع مساعدتی باهالی بصره بنماید.
- ۳- اگر برای عثمانی امکان اعزام قوا وجود میداشت نمایندگانی بسا آن ترتیب که قبلا بیان شد بدربار ایران نمیفرستاد. پس باید گفته‌های رستم- التواریخ را در این باره باشک و تردید نگریست.

بهر حال بصره بتصرف ایرانیان در آمد و دولت عثمانی نیز هیچ گونه عکس‌العملی انجام نداد.

۷۳- کتاب رستم التواریخ تألیف محمد هاشم (رستم الحکما) به اهتمام محمد مشیری ص ۴۰۲

## وقایع بعد از تصرف بصره

بعد از تصرف بصره مدت چهار ماه صادق خان در این شهر اقامت کرد و ی همانطوریکه گذشت مردی خردمند و دوراندیش بود لذا در مدتی که در شهر بود بارهبری صحیحش هیچگونه حادثه‌ای بوجود نیامد و چون کار دیگری وجود نداشت که مستلزم توقف بیشتر او باشد حکومت شهر را به علی محمد خان زند واگذار نمود و خود با تعدادی از سپاهیان و معدودی از بزرگان بصره از جمله سلیمان آقا رهسپار شیراز شد. ۷۴

۷۴- در مورد عاقبت کار سلیمان آقا حاکم بصره باید گفته شود که از همان ورود بشیراز مورد احترام کریم خان زند واقع شد و سپس مورد توجه زکی خان قرار گرفت تا آنجا که پس از لشکرکشی مجدد صادق خان به بصره و مراجعت او بشیراز، سلیمان آقا از طرف زکی خان بحکومت بصره منصوب شد.

سلیمان آقا برای در دست گرفتن حکومت بصره بدان صوب حرکت کرد ولی هنگامی که به حویزه رسید بوی اطلاع دادند که دولت عثمانی بدون جنگ و خونریزی بصره را مجدداً بتصرف در آورده و شخصی را بنام نعمان افندی بحکومت آن سامان منصوب نموده است. لذا سلیمان آقا ناچار شد که در حویزه توقف کند و با اعیان و اشراف و رؤسای قبایل بنای مکاتبه را گذاشت تا بتواند همگی آنها را بحکومت خویش موافق سازد. باینکه عده زیادی موافق حکومت وی بودند ولی دو نفر از در مخالفت با وی درآمدند یکی حسن پاشا والی بغداد بود و دیگری رئیس قبیله منتفج که از قبایل بزرگ آن ناحیه بشمار میرفت.

با توجه بمخالفت این دو شخص سلیمان آقا ناچار شد در حویزه باقی بماند ولی در این زمان حادثه بوقوع پیوست که سلیمان آقا توانست از آن بنفع خود بهره برداری کند. این واقعه چنین است که جنگ خونینی بین دو قبیله منتفج و خزائلی بوقوع پیوست در این نبرد رئیس قبیله منتفج کشته شد و شخص دیگری که بنام شیخ ثوینی بعد از این نبرد بریاست این قبیله منصوب شد روابط دوستانه‌ای از دیر زمان با سلیمان آقا داشت.

سلیمان آقا بکمک شیخ ثوینی بحکومت بصره رسید و نماینده دولت عثمانی نعمان افندی را بزندان افکند و شرح مفصلی مبنی بر خدمات خود در زمان تصدی حکومت بصره برای دولت عثمانی نگاشت. (بقیه در صفحه مقابل)

اداره شهر اشغال شده بصره کارچندان آسانی نبود که از عهده علی-محمدخان برآید زیرا هراندازه صادق خان برای اداره شهر مردی شایسته و کاردان و باسیاست بود برعکس علی محمدخان خودخواه مغرور و بی سیاست بود.

او جوانی شجاع و بی باک بود ولی بر خلاف صادق خان هیچگونه فکر و اندیشه‌ای در رفع مشکلات حکومتی و نحوه رفتار با افراد مختلف را نداشت اکثر اوقات مست بود و در حالت مستی اوامری برای زجر و شکنجه اهالی صادر میکرد لذا رفتار و کردارش در اندک مدت موجب برانگیختن احساسات خشم و غضب اهالی بصره شد.

این جوان خودخواه ظلم و بی عدالتی را بحدی رسانید که مردم بصره را مکرر و ادار به طغیان و شورش میکرد در گیتی گشا مینویسد «... نواب سپهر رکاب والا جناب بعزم توجه بجانب شیراز فرازنده اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب الامر خدیو فیروزمند به علی محمد خان زند محول گردید. یک چند خان معظم الیه در ملک مزبور منتظم امور و کارفرمای نزدیک و دور بود و به تمشیت مهم و انتظام احوال خواص و عوام قیام و اقدام مینمود ... علی محمدخان که در آغاز ایام بهارستان شباب پیوسته جرعه کش اقدام کیفیت آتشین آب، روزها و شبها خراب و بی خبر از کار گشائی راههای صواب بود و بنای کار و اساس کردار بر لعب و لهو نهاده، همواره دستش به قبضه شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود.»<sup>۷۵</sup>

بقیه از صفحه قبل

دولت عثمانی نیز که خدمات قبلی سلیمان آقا خاصه در هنگام محاصره بصره را در مد نظر داشت تقاضای او را پذیرفت و حکومت بصره رسماً از طرف دولت عثمانی بوی واگذار شد. هنوز مدتی از حکومت وی در بصره نگذشته بود که دولت عثمانی لقب پاشا بوی داد و ولایت بغداد را نیز با او واگذار نمود و از آن پس بنای سلیمان پاشا خوانده میشد. وی یکی از حکام عادل بود که با همه مردم مخصوصاً ایرانیها و زوار ایرانی نهایت مهربانی را بخرج میداد.

۷۵ - ص ۲۱۱ و ۲۱۲ گیتی گشا.

مدت کوتاهی از زمامداری علی محمدخان زند نگذشته بود که قبیله منتفج برای اینکه بتوانند آزادانه در حوالی بصره رفت و آمد نمایند و از سوی خان زند امان داشته باشند مطابق مرسوم عده‌ای را با قرآنی بنزد علی محمدخان فرستادند.

خان زند در پشت قرآن پیمانی نوشت و آنرا مهر کرد و بدین ترتیب بافراد این قبیله تأمین داده شد که آزادانه به شهر رفت و آمد نمایند. اعراب از انعقاد این پیمان خرسند شدند و با خاطری آسوده از بیابانهای اطراف بحدود بصره نزدیک شدند و در آنجا به تهیه پیشکشی برای خان زند پرداختند. عده‌ای از اعراب نیز بفکر فروش متاع خود بودند که ناگهان سربازان خان زند به آنها حمله نمودند. اموال آنها غارت شد، تعدادی کشته و زخمی و معدودی نیز اسیر شدند.

این عمل که برخلاف میثاق بسته شده انجام گردید توهین بزرگی بقرآن-مجید تلقی میشد لذا پس از این عمل در اعراب حوالی بصره جنب و جوشی بی سابقه بوجود آمد و همگی آنها متفقاً علیه خان زند و سربازان ایران قیام کردند.

کمک این اعراب به قبیله منتفج باعث شد که این قبیله نیروئی بیشتر کسب کنند و متفقاً به سربازان ایرانی که در خارج از شهر موضع گرفته بودند حمله نمودند.

نبرد شدیدی بوقوع پیوست در این نبرد که سربازان ایران غافلگیر شده بودند تعداد زیادی تلفات داده و بقیه متواری شدند در گیتی گشا مینویسد:

«.... اعراب منتفج که هم بزور شمشیر و هم بقوت تدبیر نواب سپهر رکاب اندک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت بنا بر عادت خویش و رسم طبع وحشت اندیش و هم تشویش بهم رسانیده و نظر بر رسمی که در میان ایشان متعارف و باعث اطمینان خائفست کلام الله مجید را نزد علی محمدخان

فرستاده بودند که وثیقه در ظهر آن نوشته و مختوم و مهور داشته ، مرسول و او را نامه امان و حرز جان خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد بپردازند .

کلام الله را علی محمدخان بر حسب تمنای آنها مختوم و مرسول آن جماعت داشت که مطمئن خاطر از وسعت گاه بادیه بخشکی آمده با دل بی غش در سرانجام پیشکش بودند که علی محمدخان بدون باعشی فوجی از لشکر را مأمور بچپاول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسیر نسوان و رجال آنها ، زبان بی اعتدالی گشود . . . ۷۶

بهر صورت بعد از این پیمان شکنی خان زند و حمله اعراب و شکست سربازان ایرانی علی محمدخان فوق العاده خشمگین شد و همانطوریکه گذشت جوانی بسیار دلیر بود و به شجاعت و بی باکی خود اتکاء داشت ولی بهمان اندازه خام و ناپخته و مغرور بود لذا بدون اینکه به عاقبت کار ببانددیشد و تفکر بیشتری در مورد اعمال و رفتار خویش بنماید تصمیم گرفت که شخصاً برای سرکوبی اعراب اقدام کند .

او پس از تهیه و تدارک مفصل با سپاهی از شهر خارج شد اعراب که از اعمال گذشته خود پشیمان شده بودند هر چه کردند که خان زند را از این اقدام باز دارند میسر نشد حتی بزرگان عرب باقر آن مهر شده بنزد علی محمدخان آمدند و تعهد نمودند که سالیان باج و خراج معینی بپردازند و بهمراه خود پیشکش های فراوان به خان زند هدیه دادند و از گناه خود پوزش طلبیدند ولی سردار زند که جز جنگ و ریختن خون اعراب فکر دیگری در مخیله اش خطور نمی کرد در خواسته های آنان را نپذیرفت .

اعراب که تقاضاهایشان از سوی خان زند پذیرفته نشده بود مأیوس بازگشتند و پس از مشورت با یکدیگر قرار گذاردند که برای حفظ جان و مال و ناموس خود تا آخرین نفس نبرد کنند .

در گذشته گفته شد که یکی از مشکلات مدت محاصره نگهداری سدهای روی رودخانه بود که در تمام مدت محاصره صادق خان نگذاشت به آنها آسیبی وارد آید زیرا در صورت بروز شکاف در سدها قسمت اعظم نواحی اطراف بصره در زیر آب قرار میگرفت و مسلم بود که مخاطراتی متوجه سپاه ایران میشد. برای جلوگیری از شکسته شدن سدهای خان زند عده‌ای را شبانه روز مأمور نگهداری و حفظ آنها نموده بود.

ولی بعد از تصرف بصره که سپاه ایران در داخل شهر اقامت داشتند دیگر فکر سدها و حفظ و نگهداری آنها مورد توجه نبود و علی محمدخان زند هم که تمام خواسته‌های اعراب را با خود سری قبول نمی کرد هیچگاه بفکرش خطور نکرد که امکان دارد همین سدها مشکلاتی برای او فراهم نماید.

وی بدون توجه باین مشکل بزرگ با سپاه خود از شهر بیرون آمده اعراب که پی باهمیت سدها برده بودند برای کند کردن حرکت سپاهیان ایران چند سد را شکستند و در نتیجه آب صحرا را فرا گرفت اسبان سپاهیان ایران در گل ولای فرومیرفتند و نمی توانستند حرکت کنند.

باید گفته شود که یکی از علل پیروزی ایرانیان در جنگهای گذشته تحرك جنگجویان بود زیرا سربازان که قسمت اعظم آنها را عشایر تشکیل میدادند قدرتشان بواسطه این بود که با سرعت و قابلیت انعطاف خود می توانستند در اطراف نیروی دشمن در صحرا حلقه بزنند و بدستجات کوچک سواره پیاپی حمله کنند و از دسترس پیاده نظام کند حرکت خود را دور نگاهدارند.

بدین ترتیب آب و گل ولایی که صحرا را فرا گرفته بود باعث شد که قدرت تحرك از سپاهیان ایران سلب شود و در نتیجه اعراب به آنها چیره شوند. در این نبرد عده‌ای از سپاهیان ایران کشته، جمعی اسیر، عده‌ای نیز توانستند خود را به کشتیهای کوچکی که در شط لنگر انداخته بودند برسانند و جان خود را نجات دهند.

علی محمدخان که نمی توانست ننگ فرار را قبول نماید با عده معدودی از اطرافیان خود همچنان به نبرد ادامه داد تا اینکه یکی از اعراب از پشت سر ضربه ای بوی زد که بعد از چند ساعت در اثر همان ضربه کشته شد در این نبرد برادر علی محمدخان مهدی خان نیز بقتل رسید و لشکریان ایران متواری شدند .

در اینجا موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در کتاب تاریخ زندیه آقای دکتر هدایتی که قسمتی از آن از نامه کنسول فرانسه در بصره نقل گردیده است گفته میشود که علی محمدخان دو دفعه با سپاهیان از بصره بقصد سرکوبی اعراب خارج شد در نخستین بار پس از اینکه شکست یافت بداخل بصره مراجعت کرد و پس از مدتی برای دفعه دوم با سپاهیان از بصره خارج میشود که کشته میشود در حالی که در سایر منابع و مآخذ گفته میشود که در همان نخستین حمله علی محمدخان بقتل میرسد و سپاهیان او متفرق میشوند .

برای اینکه بتوان این موضوع را روشن نمود که آیا در همان نخستین حمله این واقعه برای ایرانیان بوقوع پیوسته ؟ یا بعد از شکست اول اینقدر بی تدبیری از سوی علی محمدخان و سران دیگر سپاه انجام شده است؟ و مجدداً همان واقعه قبلی را تکرار نموده اند؟. برای این منظور بهتر است نخست عین گفته های منابع و مآخذ معتبر برای نمونه در اینجا آورده شود و سپس عبارات تاریخ زندیه آقای دکتر هدایتی نقل شود تا بهتر بتوان نتیجه گیری نمود .

در گیتی گشا مینویسد : « . . . . . وقوع این واقعه مهیج ماده صفرای مزاج حال و غیظ و غضب او را باعث طغیان گردیده و آتش خشم در کانون طبعش شعله ور گشته، پس بنفس نفیس خویش رامهیای تعذیب و مستعدتخریب گروه انبوه گردیده ، افواج لشکر را که بر حسب فرمان قضا جریان شهریار



زمان مأمور بخدمت او بودند تدارك شایسته دیده ، خيام جلالت بفضای هامون کشیده ، با سپاهی گران و لشکری بی کران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی و پای برکاب ابرش غزال تیز گام نهاده مشایخ و اعظام آن طایفه چندان که شفعاً برانگیخته ، بدامن اعتذار و استغفار در آویختند سودی نکرد .

مرض مزمن غرور پرزورخان معظم الیه را از داروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد و دیگر باره سادات آن قوم با کلام الله - مجید مختوم و مهور و مرسول و مهم سازی باج و تحمیل خراج که ایشان را ناگوارتر از زهر در مزاج بود قبول کردند . آنهم در مزاج خان مفید نیفتاد بر آن هم فایده مترتب و رأی جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده ، چون جماعت مزبور از رحمت خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت و مضارمقاومت درآمدند و با آن مهمانان نو رسیده خویش برآمده ، آغاز استعمال سیف و سنان و بسیف و سنان بنیاد انقطاع درع و خفتان کردند .

از آنجا که بجهت استیصال لشکر علی محمد خان آب بر صحاری و اراضی میدان و غا و مکان هیجا انداختند و صحرا را دریا ساخته بودند لشکر بیحساب در آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فرو مانده و آتش صولتشان فرو نشانیده ، باد پایان برق پویه که خاک میدان را از صدمات سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده ، بگل در مانده ، خداوندان را بخاک سیاه در نشانیدند . معدودی از لشکر خویشان را بکلیطها رسانیده ، چون بسیاری از سپاه را در عرصه میدان پای بست و حل و دستگیر آن قوم دغل یافته ، فرار را بر خود عار شمرده ، مراجعت و نهنگوار غریق لجه مخاصمت گردیدند .

ناگاه دست قضا بساط زندگانی او را برچیده و اسباب عمر و جوانی آن جوان دلیر را در نور دیده ، پس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روزگار تیره رسیده ، بکتاره ای که در دست داشت زخمی قوی بردوش آن نوجوان

دلیر در رسانید چنانکه بعد از دوسه ساعت در گذشت و رخت هستی بجانب  
عدم در کشید .

مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل همان باده پر خمار را چشیده،  
بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول و فوجی باغایت کلیط و گروهی از  
عرصه میدان با حالی زار خود را از آن میدان مهلکه بیرون افکندند علی-  
همت خان برادر کوچک علی محمدخان و محمد حسین خان بهبهانی که به  
محافظة بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چاپاران مسرع به  
درگاه سعادت همراه معروض گردانیدند...»<sup>۷۷</sup> در رستم التواریخ مینویسد  
که: «... طایفه از اعراب حول و حوش بصره با عالیجاه علی محمد خان زند  
مذکور یاغی شدند آن عالیجاه از بصره بیرون آمد که ایشان را تنبیه نماید،  
ایشان در رهگذار آن عالیجاه آب بسیاری انداختند که صحرا مانند دریا  
شد و آن عالیجاه با چهار هزار نفر لشکرش در آنجا غرق شدند.»<sup>۷۸</sup> عباس-  
اقبال میگوید که: «... در غیاب صادق خان قسمتی از اعراب خوزستان بر علی-  
محمد خان حکمران بصره شوریدند و بوسیله انداختن آب در میان سپاه  
ایران جمعی از ایشان را تلف کردند و حکمران زند نیز بدست غلام خود  
بقتل رسید.»<sup>۷۹</sup>

در فارسنامه ناصری مینویسد: «... علی محمدخان والی بصره در سال هزار-  
و صد و نود و یک برای تنبیه طایفه منتفج از بصره حرکت نمود و مشایخ منتفج  
چند نفر از ریش سفیدان خود را بشفاعت روانه داشتند و تعهد رسانیدن مالیات  
و پیش کشی خود را نمودند علی محمد خان مسئول آنها را اجابت نداشت و  
کار بجنگ رسید و جماعت منتفج آب در صحرای بصره انداختند و سپاه خود

۷۷- صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ گیتی گشا

۷۸- ص ۴۰۲ رستم التواریخ

۷۹- تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۷۴۷

را آماده جنگ داشتند و علی محمد خان چون بر آنها تاخت و سواران زنند و بختیاری را مجال حرکت نبود و در گل ولای فروماندند و شکست بر سپاه ایرانی افتاد و بسیاری بدست طایفه منتفیج کشته شدند و علی محمد خان چون لشکر را شکسته دید فرار را عار دانسته بر دشمن تاخت و چندین نفر را بدست خود بکشت و غلام سیاهی از عقب آن جوان دلیر در آمده بضربتی کارش را ساخت...» ۸۰ بطوریکه ملاحظه میشود در منابع و مآخذ معتبر که نمونه‌هایی از آن برای مثال در بالا ذکر شد همه چاچنین میگویند که در همان نخستین بار سپاهیان ایران شکست خورده و سردارش بقتل میرسد. اینک نیز عین گفته‌های تاریخ زندیه با استناد نامه کنسول فرانسه در بصره آورده میشود که میگوید: «... یکی از قبایل عرب بنام قبیله منتفق در مدتی کوتاه بر اطراف شهر تسلط یافت و ستونی از سپاه زند را غافلگیر و نابود کرد. علی محمد خان از استماع خبر این واقعه چنان خشمگین شد که شخصاً برای سرکوبی اعراب منتفق عزیمت کرد و در ۲۰ مه ۱۷۷۸ میلادی (ربیع الاول ۱۱۹۲ هجری) از شهر بصره خارج شد اعراب منتفق بیدرنگ قسمتی از سد های شط را شکستند و زمینهای اطراف شهر را بدست امواج آب سپردند.

سواران زند در گل ولای و امواج شط غوطه ور و پس از تحمل تلفات زیاد ناگزیر بعقب نشینی و مراجعت بشهر شدند. محمد علیخان که دچار خشم و غضب جنون آمیزی شده بود این شکست خفت آور را با قتل عام ساکنین آرام یک دهکده کوچک عرب جبران کرد و بهانه‌ای که برای این انتقام بیجا عنوان کرد این بود که ساکنین بی آزار این دهکده در جریان این واقعه از اقدام و کمک مؤثر بسپاه زند خودداری کرده بودند.

وقتی کریمخان ازین شکست موهن اطلاع یافت فرمانی خطاب بحکام بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و به آنها دستور داد بیدرنگ بکمک پادگان بصره بشتابند پس از وصول کمک شهرهای ساحلی و تدارک زیاد در

اواخر اوت سال ۱۷۷۸ میلادی (جمادی الثانی ۱۱۹۲ هجری) ستونی مرکب از ۶۰۰۰ سوار و ۲۰۰۰ تفنگچی برای سر کوبی اعراب شورش از شهر بصره خارج شد. اعراب که از تدارکات چند ماهه پادگان ایرانی باخبر بودند از محمد علیخان استدعای امان کردند و متعهد شدند از روی میل باطاعت و انقیاد اودر آیند و سالیانه باج معینی بپردازند. لیکن خان زند که دچار نخوت و غرور زیاد شده بود توجهی بالتماس و استغاثه آنها نکرد و پاسخ داد فقط بزور اسلحه آنها رامطیع خواهد کرد. اعراب که چنین دیدند آماده دفاع شدند و بعبادت معهود بار دیگر سدهای شط را شکستند و اطراف شهر بصره را در آب غوطه ور کردند سربازان ایرانی که برای بار دوم در گل ولای گرفتار شدند از هر طرف مورد حمله اعراب از جان گذشته قرار گرفتند و بقسمی قتل عام شدند که بروایت کنسول فرانسه در بصره از تمام ستون اعزامی

بیش از چهارصد نفر مراجعت نکرد. «...»<sup>۸۱</sup>

همانطوریکه ملاحظه میشود سیور روسو کنسول فرانسه اظهار میدارد که علی محمدخان دوبار از بصره خارج شده است و در هر دو دفعه شکست خورده است و لی بدلائل زیر این گفته چندان با واقعیت تطبیق نمیکند.

۱- اگر گفته‌های کنسول فرانسه را بنگریم مشاهده میشود که میگوید: «وقتی کریم خان از این شکست موهن اطلاع یافت فرمانی خطاب بحکام بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و بآنها دستور داد بیدرنگ بکمک پادگان بصره بشتابند» اگر این موضوع حقیقت داشت محمد صادق نامی بطور حتم آنرا با آب و تاب تمام و با جملات پرطمطراق مخصوص بخود نقل میکرد.

نه تنها گیتی گشا این موضوع را اظهار نداشته بلکه در هیچ یک از منابع و مآخذ نیز نوشته نشده است که فرمانی بدین شرح از طرف کریم خان زند صادر گردیده است.

۲- هر چند علی محمدخان زند بی تدبیر بود آیا دور از تصور نیست که در دفعه نخست که می بیند اعراب سدها را شکافته و آب آنرا در صحرا

انداختند و همین امر موجب شکست سپاهیان‌ش شده است باز مجدداً دست به لشکر کشی بزند بدون اینکه فکری برای سدها و آب رودخانه بنماید .

۳ - نوشته شده که اعراب بعد از شکست علی محمد خان زند و فرار او بطرف بصره در دفعه دوم لشکر کشی از او « استدعای امان کردند » در صورتی که این موضوع هم دور از تصور است زیرا اگر اعراب در نخستین بار از اقدام خود نتیجه گرفته بودند و علی محمد خان را شکست داده بودند مسلماً جری‌تر شده و هیچگاه بدان ترتیب طلب امان نمی‌کردند.

با توجه بموارد بالا است که باید گفته شود قسمتی از نوشته‌های کنسول فرانسه که در کتاب تاریخ زندیه آورده شده است باید با قید احتیاط تلقی شود زیرا همانطوریکه در این مورد بخصوص مقایسه شد بعضی از مطالب و نوشته‌های این شخص در مورد علی محمد خان زند زیاد صحیح بنظر نمی‌رسد.

چون خبر کشته شدن علی محمد خان و شکست قوای ایران بکریم خان - زند رسید دستور داد که باردیگر صادق خان با لشکری فراوان بدان صوب حرکت کند. صادق خان پس از گردآوری سپاه و تهیه ساز و برگ فراوان بسوی بصره حرکت نمود اعراب که خبر ورود او را شنیدند متوحش گردیده و باطراف متواری شدند .

صادق خان به شهر بصره وارد شد و مسئولان مطمئنی برای سازمانهای اداری شهر گماشت و به شهر نظمی داد ، پس از آن تصمیم گرفت که به تعقیب اعراب متواری بپردازد که در این هنگام خبر فوت کریم خان بوی رسید . صادق خان که خود را لایق‌تر از هر کس دیگری برای جانشینی کریم خان میدانست به هوای سلطنت و بقصد اینکه از سپاه خود برای بدست گرفتن حکومت استفاده نماید. از بصره بطرف شیراز رهسپار شد . بعد از عزیمت صادق خان اعراب مجدداً به شهر وارد شده و اداره شهر را در دست گرفتند و خود را تابع حکومت عثمانی اعلام داشتند و بدین ترتیب بادر گذشت کریم خان - زند تسلط ایرانیان بر بصره خاتمه یافت .

روابط  
ایران و هلند  
در  
زمان صفویه

از

خانبااینز

(دکتر در تاریخ)

# روابط ایران و هلند

## در زمان صفویه

(مستند به اسناد آرشیوی)

### II

بطوریکه در مقاله پیش  
دیدیم (شماره ۴ ، سال پنجم) ،  
ژان اسمیت بنا بتقاضای شاه  
عباس کبیر از طرف مجلس  
طبقاتی و فرمانروای باتاویا  
به سفارت ایران برگزیده شد  
و در تاریخ ۱۲ مه ۱۶۲۹ میلادی  
(اواخر ۱۰۳۸ هـ . ق) به اتفاق  
موسی بیگ به اصفهان رسید و  
این درموقعی بود که چهارماه  
از مرگ شاهنشاه ایران  
میگذشت.

از

دکتر خانابا بیانی

(استاد تاریخ دانشگاه تهران)

منظور و هدف اصلی ژان-  
اسمیت از این مأموریت بنا  
بنوشته خود او باینقرار بود:<sup>۱</sup>  
«منظور اصلی از مأموریت من  
ابلاغ مراتب مودت و مناسبات  
دوستی بین دو کشور بود. با

1 — Dunlop (H). Histoire de la compagnie des Indes Orientales en Perse  
T.72 .p. 707-708.

اینکه اختیارات من بسیار محدود بود، معذالك ژان پی ترز کوئن<sup>۲</sup> (فرمانروای باتاویا) دستور داده بود تا بکار مأمورین و مستخدمین کمپانی رسیدگی نموده وضع آنرا مورد بازرسی قرار دهم. دیگر اینکه دستور داشتم وسایلی فراهم آورم تا دولت ایران اجازه دهد بازرگانان هلندی بتوانند انواع کالاها را بدلخواه خود وارد خاک ایران بنمایند، و ضمناً معاهده سال ۱۶۲۳ م (۱۰۳۳ هـ) که مدت آن منقضی شده بود مجدداً بتأیید دولت ایران و پادشاه جدید (شاه صفی) رسانده تجدید نمایم.»

« دربارۀ اجرای دستور اخیر اقداماتم بعلت مقاوت و مخالفت مخفیانه ویسنیش<sup>۳</sup> (مدیر شرکت بازرگانی هلند در اصفهان) و عزل والی فارس که از حامیان هلندیها بود و علاقه زیادی بعملیات بازرگانی ما در قلمرو حکومت خود داشت، به نتیجه مثبت نرسید.»

عزل غیرمنتظره والی فارس شکست بزرگی برای سیاست هلندیها در دربار شد زیرا اختلاف مولائی بیگ وزیر دربار و ویسنیش و فقدان پول و زیادی محصول فلفل اجازه هیچگونه فعالیت و اقدامی را به هلندیها نمیداد. از همه مهمتر بی اطلاعی بزرگان و زعمای دربار بهدفع و مقصود این سفارت بود؛ بطوریکه سرانجام به اسمیت متذکر شدند که مأموریت وی منحصرأ ارتباط بشخص والی فارس که پیوسته با هلندیها در ارتباط بوده است، دارد و حکومت مرکزی نمیتواند در این موضوع دخالت کرده اظهار نظر نماید و تصمیم بگیرد. مولائی بیگ که برآستی با ویسنیش میانه خوبی نداشت و از وی متنفر بود تصمیم گرفت که بازرگانی هلندیها را متوقف سازد. رسیدن فصل گرما و ترس از خراب و ضایع شدن کالاها، هلندیها را وادار کرد که شکایت نزد سفیر برده از وی چاره فوری این کار دشوار را بخواهند. سفیر هم بلافاصله ضمن نامه‌هایی به اولیای امور دربار و بخصوص والی فارس تقاضا کرد نزد مولائی بیگ

2 — Jan Pretersz Coen.

3 — Visnich.



وساطت نمایند و او را وادار کنند که بسوء نیت خود خاتمه داده امتعه هلندیها را از توقیف خارج سازد.

فرمانروای باتاویا بنوبه خود نامه‌ای به ویسنیش نوشت و بوی دستور داد برای تقلیل قیمت اجناس هلندی نزد دولت ایران به اقدامات مجدانه متوسل گردد. سرانجام مولائی بیک با زحمات زیاد و اقدامات مجدانه سفیر، حاضر شد از کالاهای هلندی رفع توقیف نماید.

اما راجع بدخالت نظامی هلندیها در خلیج فارس علیه پرتقالیها میتوانیم از گزارش ژان اسمیت چنین نتیجه بگیریم که دولت هلند از اقدام به این امر بدو دلیل امتناع ورزید:

۱ - بهره نبردن از جنگی که هیچگونه منفعتی از آن عاید نمیشد.

۲ - ضعف قدرت نیروی دریائی در هندوستان.

ژان اسمیت در بیان شرح مسافرت خود در این باره چنین می نویسد: «جای تردید نیست که شاه (عباس) از پرتقالیها فوق العاده دلخور و ناراحت است و منظور وی از فرستادن سفیر به هلند بیشتر برای آن بوده است که معاهده اتحادی علیه پرتقالیها امضاء شود تا بتواند در مرحله اول مسقط را از تصرف آنان خارج سازد.

« ژان پیترز کوئن بمنظور شاه و نیز ضعف قدرت ما در هندوستان در این زمان بخوبی آگاهی داشت و بهمین مناسبت بود که من را از امضای چنین قراردادی ممانعت کرد. »<sup>۴</sup>

سفیر هلند در هنگام مسافرت جنگی شاه صفی به بغداد در روز ۱۱ دسامبر ۱۶۲۹ (۱۰۳۹ هـ) بجانب شیراز عزیمت کرد، باین قصد که شاید بتواند بوسیله والی فارس از مأموریت خود نتیجه بگیرد ولی نبردن او در شیراز ویرا مجبور کرد که خاک ایران را ترك گفته به باتاویا مراجعت نماید (۱۴ ژوئن ۱۶۳۰ م = ۱۰۴۰ هـ ق) اسمیت در هنگام ترك اصفهان از طرف شاه حامل دو

4 — Dunlop. t. 72. p. 751.

نامه برای مجلس طبقاتی شد که متن یکی از آنها که از آرشیو لاهه بدست نگارنده رسیده باینقرار است:<sup>۵</sup>

### هو الله سبحانه و تعالی

استبدال جنرال<sup>۶</sup> جناب عزتمآب ایالت و جلالت نصاب حکومت و شوکت مآب عمدة الحکام الکرام عیسویه قدوة العظمای والولاة الفرنگیه ، ناظم امور دولت الندیسی<sup>۷</sup> کامل مهام ملت مسیحی، خلاصه نامداران فرنگ ، صائب رأی با هوش و فرهنگ ، مرزبان اعظم اکرم ، فرمانده خدم و حشم ، عالیمرتبت عدالت انتماء ، رفیع مرتبت ، ملک آرا را بعد از ادای مراسم تعظیمات و انهای مراتب تکریمات و اظهار قواعد دوستی ، مرفوع رأی صوابنامیگرداند که در این اوقات خجسته ساعات که سعادت و عزتمآب زبده الاعیان جان اسمند ایلچی<sup>۸</sup> ایشان همراه موسی بیگ ایلچی اینجانب باینصوب آمده بسعادت بساطبوسی سرافراز شد و مکتوب میمنت اسلوب حضرت سلطنت و عظمت پناه پادشاه و الاجاه خورشید کلاه ولایت الندیسی و مکاتیب و مراسلات دوستانه آن جناب ایالت و شوکت مآب و سرداران و اعیان الندیسی که بخدمت نواب گیتی شأن فردوس مکانی بابای بزرگوارم<sup>۹</sup> نور مرقده نوشته بودند، بنظر همایون ما در آمده مضامین اخلاقی آئین صداقت تزئین آن و اظهار مسرت و شادمانی که از فرستادن موسی بیگ ایلچی و تعظیم و تکریم سوداگران الندیسی در نامهای نامی درج نموده بودند نواختی خاطر نشان نواب همایون باشد و سعادت مآب جان اسمند ایلچی که مرد سخندانست و ایلچی ما نیز حقایق حالات و محبت و دوستی ایشانرا با این دو دمان سلطنت آشیان بحسن تقریر ادا نمودند و باعث ازدیاد مواد محبت و دوستی بیش از پیش کردند و مانیز از آمدن ایلچی

5 — Archive des États-Généraux (la Haye). No. 8.

6 — États-Généraux.

۷ — هلند

۸ — ژان اسمیت

۹ — شاه عباس کبیر .

ایشان و اظهار دوستی که نموده اند بسیار بسیار خوشحال شدیم و نسبت بمشارالیه آنچه لوازم حرمت و عزت و تعظیم و تکریم بود میندول گشت. چون از قضا واقعه هائله نواب فردوس مکانی بابای بزرگوارم وقوع یافته ازین جهان فانی بسرای جاودانی رحلت فرمودند، و اکنون سریر سلطنت و پادشاهی عرصه ایران که تختگاه پادشاهان رفیع الشان اکاسره و کیان است حسب الارث به ذات اشرف همایون ما مزین است پیشنهاد همت والا آنست که با احبا و دوستان زیاده از زمان نواب فردوس مکان شاه بابام طریقه الفت و وداد و دوستی مرعی داریم و با کافه عبادالله هر طبقه بوده باشند بنوعی سلوک فرمائیم که پسندیده در گاه باشد و با عموم عیسویان بتفصیل مردم ایشان، تا غایت هر کس بدینصوب آمده و می آید حکام گرام و منسوبان در گاه حسب فرمان همایون بنوعی در ترفیه حال ایشان کوشیده و میکوشند که همگی راضی و خشنود آمد شد مینمایند و انشاءالله تعالی بعدالیوم نیز با حضرت پادشاه و الاجاه فرمانفرمای - اندیس و منسوبان ایشان زیاده از زمان نواب جنت آرا مگاه شاه بابام طریقه خصوصیت و دوستی مرعی میداریم و در رفاهیت احوال سوداگران ایشان کمال توجه فرموده نوعی نخواهد شد که یکسر موآسیب از هیچ رهگذر بایشان رسد؛ خاطر از آن ممر جمع دارند. طریق محبت آنکه ایشان نیز همواره این شیوه مرعی داشته در لوازم دوستی تقصیر ننمایند و در امنیت راه و دفع و رفع قاطعان طریق بنادر آنچه مقدور باشد سعی نموده چنان نمایند که مترددین آنصوب با کشتیها و سفاین مملو از اسباب بیخوف و خطر بقلمرو همیون آمد شد مینموده باشند و همیشه ابواب مراسلات مفتوح داشته هر گونه کاری درینولایت داشته باشند از روی یگانگی اعلام نمایند که بحصول موصول گردد. چون غرض اظهار مراتب دوستی بود زیاده نرفت. عاقبت امور جمهور ایشان موافق رضاء حضرت قادر ذوالجلال جل جلاله بخیر و خوبی مقرون باد.

(پشت نامه مهور بمهر شاه صفی است).

هویدر ویسنیش نمایند شرکت بازرگانی اصفهان در موقع مراجعت به

هلند در ترکیه بقتل رسید و بجای او نماینده دیگری بنام آنتونیو دل کورت<sup>۱۰</sup> در تاریخ دسامبر ۱۶۳۰ م. ( ۱۰۴۰ هـ ) انتخاب گردید. مأموریت او با وجود جوانی پادشاه ایران و وارد نبودن وی در امور مملکتی موفقیت آمیزتر از نماینده قبلی بود، زیرا در اندک مدتی موفق شد قرار داد مورخ ۱۶۲۳ را تجدید نماید. تجدید این قرارداد اوضاع بازرگانی هلندیها را در ایران مستحکمتر و تثبیت کرد و هلندیها از این پس توانستند با آزادی بیشتری بکسب و کار خود بپردازند ولی در مقابل نتوانستند از حقوق و عوارض گمرکی معافیتی کسب نمایند.

در خلال این مدت یوهان فان هاسلت<sup>۱۱</sup> هلندی که از طرف پادشاه ایران به این کشور عزیمت کرده بود برای انعقاد قراردادی مبنی بر تسهیل امر داد و ستد اتباع ایرانی در هلند با مجلس طبقاتی وارد مذاکره شده بود و سرانجام موفق گردید در تاریخ ۷ فوریه ۱۶۳۱ م. ( ۱۰۴۱ هـ ) معاهدهای بمضمون ذیل امضاء نماید.<sup>۱۲</sup>

۱- مجلس عالی ونیز و مند طبقاتی ایالات متحده رضایت میدهد که اتباع ایرانی میتوانند بنام نامی شاه و با باعنوان خصوصی بدون گذرنامه و اجازه نامه بهر نقطه و شهری از ایالات متحده و با ممالک تابعه آن که مایل باشند آزادانه و بدون دغدغه خاطر و بدون اینکه از طرف احدی به آنان مزاحمتی وارد آید، رفت و آمد کرده هر چه را که بخواهند، مانند اتباع هلندی، و برای امر بازرگانی خود لازم و ضروری تشخیص دهند، خرید و فروش نمایند.

۲- اتباع ایرانی در این کشور از هر گونه آزادی و حقوقی که مردم آن از آنها برخوردارند، میتوانند استفاده نمایند حتی از امتیازاتی که کارمندان عالی رتبه و با مأمورین دولتی بهره مند هستند. در صورتیکه ایرانیان بخواهند از آنها در امر بازرگانی خود استفاده نمایند، آزاد و مختارند.

10 — Antonio del Court.

11 — Yohan van Hasselt.

12 — Valentijn (E.). Description de la perse T. VII. p. 296-297.

۳- در صورتیکه اتباع ایرانی در مراکز بازرگانی خود کالاهائی بخرند و یا بفروشند میتوانند مقیاس و اندازه و وزن متداول در کشور خویش را بکار برند، مگر اینکه مقدار کالا از حیث وزن زیاد نباشد که در این صورت موظفند اندازه و وزن معمول در کشور هلند را بکار برند. اتخاذ چنین تصمیمی برای این است که برای خریداران و فروشندگان محلی اشتباهی رخ ندهد.

۴- اگر تصادفاً یکی از اتباع ایرانی در خاک هلند بدرود زندگی گوید و شخصی نباشد که اموال مربوط به شاه و یا شخص متوفی را در اختیار بگیرد، در این صورت فرماندار شهری که در آنجا سکونت داشته است آن اموال را ضبط میکند تا زمانی که مأموری از طرف اعلیحضرت شاه ایران و یا یکی از خویشان و نزدیکان متوفی در محل حاضر شود که در این حال آن اموال بوی مسترد خواهد شد. در صورتیکه در بین اموال متوفی اجناس و کالاهای خوردنی و یا فاسد شدنی باشد فرماندار و یا مأمور محل آن اجناس را بقیمت متداول فروخته پول آنها را بمأمور ایرانی تحویل خواهد داد.

۵- زمانی که بازرگانان ایرانی بتعداد زیاد و بامقدار معتنا بهی سرمایه وارد خاک هلند شوند، اولیای امور هلندی مسکن و محل اقامت مناسبی در اختیار آنان خواهند گذاشت، امکنه مزبور از هر گونه عوارض معاف خواهند بود، ضمناً تمام وسایل زندگی اعم از اثاثه و خواربار را نیز در اختیار بازرگانان خواهند گذاشت، نمایندگان و بازرگانان مأمور اعلیحضرت شاه از همین امتیازات برخوردار خواهند بود.

۶- خانه نماینده اعلیحضرت پادشاه ایران دارای همان امتیازاتی است که خانههای پادشاهان و شاهزادگان اروپائی مقیم پایتخت مجلس کبیر طبقاتی دارند، و زمانی که اتباع ایرانی در این کشور برای خود باعضای لازم و سرمایه کافی مرکزی تأسیس کردند، از همان حقوق و امتیازات و حق قضاوتی که اتباع انگلیسی در شهر دلف ۱۳ و از اسکاتلندیها در شهر کومپن ویر ۱۴

13 — Delft.

14 — Compenveer.

دارند، بهره‌مند خواهند شد. دولت هلند و مجلس طبقاتی با پادشاه انگلیس و اسکاتلند از مدت‌ها پیش بموجب معاهداتی در ارتباط بازرگانی میباشند.

اتباع ایرانی میتوانند آزادانه با اجرای مراسم مذهبی خویش پردازند و احدی حق ندارد آنان را مورد اذیت و آزار قرار دهد.

۷- اگر فردی از اتباع ایرانی تغییر مذهب داد مجلس طبقاتی در کار او دخالت نخواهد کرد. بهر صورت اموال این شخص از هر گونه آسیبی مصون است.

۸- محلی برای گورستان اتباع ایرانی معین میشود تا بتوانند در گذشتگان خود را طبق آداب و رسوم مذهبی خود بخاک بسپارند.

۹- اگر یکی از اتباع ایرانی نماینده پادشاه ایران را مورد اهانت قرار دهد و یا بقتل برساند دستگاه عدالت آن محل نماینده رسمی ایران را مساعدت مینماید تا او بتواند بهر طریقی که لازم بداند در مورد خاطی و یا قاتل قضاوت نماید.

این قرارداد در تاریخ ۷ فوریه ۱۶۳۱ م. (۱۰۴۱ هـ) در مجلس عالی ونیز و مند طبقاتی بتصویب رسید. چنانکه از مفاد معاهده مزبور مستفاد میشود سراسر آن بِنفع دولت و ملت ایران بود و مجلس طبقاتی هلند حداکثر موافقت و حسن روابط و مناسبات دوستی را بین دولتین رعایت کرده است.

در جریان همین مدت بود که هلندیها در بندر عباس مستقر شده، برای خود دارالتجاره‌ای تأسیس کردند. در سال ۱۶۳۸ م. (۱۰۴۸ هـ) ادویه محصول ایران را تماماً در انحصار خود گرفتند.

کمی پس از این تاریخ یعنی در سال ۱۶۷۰ م. (۱۰۵۰ هـ) هلندیها مالک - الرقاب خلیج فارس شده کشتیهای آنان آزادانه در آبهای خلیج در رفت و آمد شدند و تمام محصول و کالاهاییکه به بندر عباس وارد میشد با کشتیهای خود حمل میکردند.

هلندیها برای رقابت با انگلیسها امتعه خود را با قیمتی نازلتر از کشورهای

تولید کننده بفروش میرساندند. هلندیها با استفاده از نفوذ و قدرت خویش موفق شدند با پادشاه ایران معاهده جدیدی در زمینه قرارداد سال ۱۶۲۳، امضاء نمایند که نماد آن باینقرار است:

- ۱- آزادی رفت و آمد و خرید و فروش.
- ۲- معافیت از عوارض راهداری.
- ۳- معافیت از بازرسی کالاهای وارده و صادره باستثنای اجناس صادره ممنوعه.
- ۴- استفاده از امتیاسهای اندازه و وزنی که بتصدیق و تائید اعلیحضرت شاه رسیده باشد.
- ۵- زمانیکه یکی از اتباع هلندی در گذشت اموال او در ضبط فرماندار محل درآمده سپس به هلندی دیگری که خود را معرفی میکند تحویل خواهد شد.
- ۶- دولت ایران جبران اموال اجناس مسروقه را خواهد کرد.
- ۷- هلندیها اجازه دارند تعداد لازم چهارپا و وسایل نقلیه تهیه نمایند و مأموران گمرک موظفند کاروانهای هلندیها را محافظت و همراهی نمایند.
- ۸- تأسیسات و دارالتجاره های هلند از هر گونه تعرضی مصون خواهد بود.
- ۹- اگر از اتباع هلند کسی بعنوان برده و زر خرید باشد هلندیها اجازه دارند آن شخص را خریداری کنند. هلندیها اجازه ندارد به آئین اسلام بگردند.
- ۱۰- اگر يك نفر هلندی یکی از مسلمانان را بقتل رسانید، قاتل بمأموران هلندی تسلیم خواهد شد؛ ولی در صورتیکه قتل اتفاق نیفتاده باشد و فقط جرح باشد درین صورت مأموران دولت ایران بموضوع رسیدگی خواهند کرد.
- ۱۱- هلندیها حق دارند گورستانی در محله آرامه برای خود در اختیار بگیرند.
- ۱۲- مساعدتهای لازم ب مترجمان و مستخدمین هلندیها اعم از ترک و ارمنی و مسلمان و بنگالی خواهد شد، و از خدمت و مأموریت آنان جلو گیری

بعمل نخواهد آمد. ولی هلندیها حق ندارند که مستخدمین و مأمورین خود را بدین مسیح در آورند.

۱۳ - در صورتیکه کشتی از هلندیها غرق شد اموال واجناسی که از آب گرفته میشود به آنان مسترد میشود.

۱۴ - هلندیها حق دارند هر گونه امتعه‌ای را که مایل باشند، به استثنای اسب، که در این صورت باید حقوق و عوارضی را که طبق ماده ۲ معین شده است بپردازند، خریداری نمایند و نیز موظفند عوارض راهداری را در مسافت میان لار و هرمز، با توافق والی شیراز، تأدیه نمایند.

۱۵ - اگر سفیری از هلند برای کسب امتیازات دیگری به ایران بیاید اعلیحضرت شاه، در صورتیکه تقاضاهای او موجه باشد، تقاضای او را مورد رسیدگی قرار داده انجام خواهند داد.

معاهده مزبور نتوانست مدت زمانی بقوت خود باقیمانده بمورد اجرا گذاشته شود، زیرا ایرانیها بزور و عنف از هلندیها مبالغ هنگفتی از بابت مالیات و عوارض امتعه تقاضا کردند، این موضوع از نامه‌ای که مجلس طبقاتی به پادشاه ایران نوشت مستفاد میشود.<sup>۱۵</sup>

«..... نیکلا کاپیتن مبالغ هنگفتی را از بابت راهداری که بزور از طرف اعتمادالدوله (صدراعظم) گرفته شده در حساب مدیر کل کمپانی ما منظور کرده است، در حالیکه این تقاضا برخلاف قراردادی است که طبق آن شاه عباس با ما منعقد کرد، و اعلیحضرت آنرا مورد تائید قرار دادید. معاهده مزبور ما را از تمام عوارض راهداری و گمرکی معاف کرده بود.

ما، آدام وسترولت<sup>۱۶</sup> را برای تحقیق در امر روانه ایران نمودیم. از آن اعلیحضرت عاجزانه تقاضا داریم که تمام امتیازاتی را که مورد تصویب

15 — Dunlop (H.). Hist. de la compagnie des Indes Orientales en Perse t. 72, p. 658.

16 — Adam Westerwolt.



قراردادیم، رعایت فرمائید و ضمناً استدعا داریم امر و دستور فرمایند که وجوهی را که بجزب و عنف از بازرگانان هلندی گرفته شده، مسترد دارند.

«پیوسته در اطاعت و اجرای اوامر مطاع ملوکانه آماده بوده، حاضریم تمام نیروی دریائی خود را در هر مورد در اختیار شما بگذاریم...».

مجلس طبقاتی در تعقیب این عریضه نامه دیگری به این مضمون خطاب به صدر اعظم ارسال داشت: ۱۷

«مانمی توانیم تصور کنیم که چنین مبلغ خطیری از او (کاپیتن نیکلا) بر حسب دستور و فرمان اعلیحضرت شاه، گرفته شده است، زیرا فرامینی که بمهر اعلیحضرت مهور گردیده مقرر میدارد که تمام والیان و فرمانداران در سراسر خاک ایران حق ندارند مال التجاره های هلندیها را، از هر نوع و جنس و مقداری و در هر نقطه ای که در قلمرو حکومت او باشد، مورد بازرسی و بازجوئی قرار دهند و از آن مالیات و عوارض راهداری مطالبه نمایند».

هلندیها که در این زمان با تمام قوا برای انحصار تجارت ابریشم ایران و طرد انگلیسیها از این کشور می کوشیدند این بار مقاصد خود را علناً به شاه اظهار کردند.

کارل کنستان<sup>۱۸</sup> مدیر جدید شرکت بازرگانی اصفهان چون روشن-مساعد ایرانیان و عدم اجرای مفاد معاهده ای را که نیکلا اوورشی<sup>۱۹</sup>، سفیر هلند در زمان شاه صفی، با دولت ایران درباره خرید ابریشم باهمان شرایطی که با سایر اروپائیان معامله میشد، مشاهده کرد، رسماً بدربار اصفهان

17 — Dunlop. t. 72 p: 660.

18 — Karel Constant.

۱۹ — نیکلا اوورشی (Nicolaes Overschie) در زمان شاه صفی معاهده ای با شاه صفی امضاء کرد که در آن مقرر شده بود که هلندیها میتوانند هر مقدار ابریشم که مایل باشند مقدم بر سایر ملت های دیگر خریداری نمایند، مشروط بر اینکه برای هر بار (کازبان) آن صد تومان بجای هفتاد تومانی که سابقاً برای هر کازبان می پرداختند، بپردازند. (Dunlop. p. 245)

اعتراض نمود ولی شاه صفوی (شاه عباس دوم) اعتراض سفیر را رد کرده از فروش ابریشم با آن شرایط جداً امتناع ورزید و ترجیح داد این معامله مهم که برای اقتصاد ایران جنبه حیاتی داشت بحال وقفه باقی بماند. هلندیها این بار پیشنهاد کردند که حاضرند در برابر خرید ابریشم که قیمت آن بالغ بر ۱۶۰۰۰۰۰ لیور میشد، ادویه تحویل دهند. ولی شاه پیشنهاد مزبور را رد کرده از مدیر شرکت خواست که در متابل فروش ابریشم پول نقد داده شود. سفیر هم از قبول پیشنهاد شاه امتناع ورزیده مخفیانه بجانب گمبرون عزیمت کرد. شاهنشاه صفوی که از عمل سفیر خشمگین شده بود او را باصفهان مراجعت داد و وادارش ساخت که معاهده اوورشی را امضاء نماید. همین امر باعث اختلاف و کدورت میان دولتین شد. در نتیجه نیروی دریائی هلند به بهانه عدم اجرای معاهده از طرف دربار اصفهان به جزیره قشم حمله ور شده از هر گونه داد و ستد و آمد و رفت کشتیهای دیگر جلو گیری نمود.

شاه عباس دوم بواسطه فقدان نیروی دریائی از اقدام هلندیها نگران شد و از نیکلابلاک، فرمانده نیروی دریائی خواست تا به اصفهان آمده باوی وارد مذاکره شود. بلاک هم بلافاصله به اصفهان آمد و بحضور شاه رسید و قرارداد صلح به این شرط منعقد گردید که هلندیها در هر نقطه ایران هر مقدار ابریشم که خواسته باشند بخرند و بدون پرداخت عوارض و حقوق گمرکی آنرا صادر نمایند.

امتیازات مزبور نه تنها نفوذ و قدرت تجارتهی هلندیها را در خلیج فارس روزافزون کرد بلکه شکست فاحشی بر تجارت انگلیسها که در این اواخر در ایران و سواحل عربستان برقرار کرده بودند، وارد آورد.

هلندیها از پیشرفت و موفقیتی که در مسئله قشم و اجرای مقاصد خویش در ایران نصیب آنها شده بود، تشویق گردیدند و بلافاصله هشت فروند از کشتیهای جنگی خود را به بصره فرستادند و تجارتخانه انگلیسها را در آنجا

خراب کردند. در سال ۱۶۴۹ میلادی (۱۰۵۹ هجری) تسلط و نفوذ هلندیها در خلیج فارس همچنان روبازدیداد میرفت و تصور میشد که دولت بواسطهٔ بیمی که از ایشان پیدا کرده است امتیازات مهم دیگری نیز به آنان بدهد. در سال ۱۶۵۰ م. (۱۰۶۰ هـ) هلندیها پرتقالیها را هم از مسقط بیرون کردند و این مسئله بیشتر بر نفوذ و قدرت آنان افزود. در همین سال یازده فروند از کشتیهای هلندی به بندر عباس آمد و مقدار هنگفتی مالالتجاره بدانجا وارد نمود. تاورنی یه (سیاح فرانسوی) که در سال ۱۶۵۲ م. (۱۰۶۲ هـ) در بندر عباس بوده است، از وسعت تجارت هلندیها در آنجا توصیف کرده میگوید:

« هلندیها معادل یک میلیون و نیم پوند در ایران کالا فروخته و باپول آن قیمت کیسه‌های ابریشم خریداری خود را پرداختند. در دو سال بعد نیز مجموعاً معادل دویست و بیست هزار لیره مالالتجاره به ایران وارد کردند و در نتیجه تجارت انگلیسها را در آنجا فلج کردند».<sup>۲۰</sup>

جنگ میان انگلیس و هلند در اروپا (۱۶۵۲ م - ۱۰۶۲ هـ) بدولت ایران آزادی و فرصت داد تا انتقام خود را از هلندیها بگیرد. شرکت بازرگانی هلند موظف بود که محمولات خود را در انبارهای متعلق به شاه تخلیه کرده آنها را در مقابل اجناس ایرانی از قبیل پشم و قالی و ابریشم و پارچه‌های ابریشمی معاوضه نماید. این وضع برای هلندیها غیر قابل تحمل بود زیرا مقامات ایرانی پیوسته از قیمت اجناس هلندی کاسته بردهای اجناس متعلق به شاه می‌افزودند و ضمناً بجای اجناس مرغوب کالاهای معمولی و گاهی پست به آنان تحویل میدادند.<sup>۲۱</sup>

این روش ایرانیان، دولت هلند را مضطرب و نگران کرده برای جلوگیری یکی از مشاورین امور مربوط به هندوستان را بنام یوهان کونائن<sup>۲۲</sup> را در

۲۰- ویلسون (آرتور) خلیج فارس. ص ۱۸۹-۱۹۰ (ترجمه محمد سعیدی) از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۴۸.

21 — Chardin. Voyages en Perse. t. I. p. 344.

22 — Yohan Cunaen.

سال ۱۶۵۲ م. (۱۰۶۳ هـ) با هدایای بیشماری برای شاه و صدراعظم به ایران فرستاد. سفیر مزبور پس از مذاکرات موفق شد معاهده‌ای باین مضمون که چندان نفعی برای شرکت بازرگانی هلند نداشت به امضای مقامات ایرانی برساند: «در معاهده مقرر شد که هلندیها میتوانند در هر سال معادل یک میلیون کالا معاف از تمام حقوق مالیاتی و عوارض از هر نقطه‌ای از کشور که مایل باشند خریداری نمایند، ولی اگر خواسته باشد بیش از این مقدار تهیه کنند باید کلیه حقوق مالیاتی و عوارض مقرر را بپردازند. ضمناً هلندیها را منعقد می‌کرد که هر ساله از شاه ابریشم متعلق او را، هر کیسه بقیمت هزار و صد لیور (هر لیور معادل بیست و چهار تومان) معادل در حدود ششصد و پنجاه هزار لیور خریداری نمایند». قرارداد بازرگانی که میان شاه ایران و شرکت هلندی منعقد گردید، موجب عدم رضایت و زیان شرکت را فراهم ساخت. زیرا ابریشمی که هلندیها تحویل می‌گرفتند ارزش آن در محل نصف قیمتی بود که پول آن پرداخت میشد؛ در صورتیکه ارزش کالاهائی که هلندیها به ایرانیان می‌فروختند، بیش از آن مبلغی بود که آن اجناس قیمت داشت.<sup>۲۳</sup>

شرکت در سال ۱۶۶۶ م. (۱۰۷۷ هـ) سفیر دیگری بنام لرس<sup>۲۴</sup> به اصفهان فرستاد. منظور و هدف از مأموریت او جلب نظر مساعد شاه نسبت به شرکت و تقاضای ادامه حسن نیت او و شکایت از بد رفتاریهای والی ایالت فارس نسبت به بازرگانان و نمایندگان و مباشران هلندی بود. هدایائی که لرس به شاه و بزرگان دربار تقدیم کرد در حدود ده هزار اکو ارزش داشت. سفیر هلند از طرف شاه بگرمی پذیرائی شد و پس از اقامت کوتاهی در دربار بدون دادن پیشنهاد و یا تقاضائی که متضمن منافع شرکت باشد، ایران را ترک گفت.

شاردن درباره مسافرت لرس چنین مینویسد: <sup>۲۵</sup> «شاه متوفی (عباس دوم)

23 — Chardin. t. I. p. 345.

24 — Lairesse.

25 — Chardin. t. I. p. 345.

که در آن زمان هنوز در قید حیات بود نمیتوانست تصور کند که شرکتی بازرگانی سفیری با هدایای بیشمار و گرانبها نزد او بفرستد، بدون اینکه نقشه و مقصود معین و مخصوصی داشته باشد. بساین مناسبت چندین بار از سفیر منظور و هدف سفارت و مأموریت خودش را استفسار نمود. ولی زمانی که فهمید مقصود او فقط ابلاغ مراتب احترامات و حق شناسی مدیران و زعمای شرکت بود، مصمم شد که اگر سفیر تقاضائی از او بکند بدون مضایقه انجام دهد، ولی متأسفانه سفیر نه شعور و نه جسارت آنرا داشت که از موقع استفاده کرده امتیازات زیادی برای اربابان خود بگیرد. بنابراین سفیر با عجله و با مهربانی و گرفتن هدایائی از قبیل لباس و پارچه و یک اسب و یک شمشیر از اصفهان روانه شد.

با اینکه هلندیها در این زمان در اروپا در جنگ بسا لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بودند و از این بابت گرفتاریهای فراوانی داشتند، معذالك وضع و موقع آنان در ایران روز بروز روبه بهبود و استحکام میرفت و بسا شدت و سرسختی هر چه تمامتر با تمام رقبای خود مقابله کرده دست و پنجه نرم مینمودند. بطوریکه در اندک مدتی موفق شدند قدرت انگلیسها را در سراسر آنها و خاک ایران درهم بشکنند، ولی سیاست غلط و رفتار غیر انسانی آنان موجب شد که در اواخر قرن هفدهم میلادی اساس قدرت و نفوذشان رو بافول و انحطاط بگذارد.

در سال ۱۶۷۳ که هلند از طرف دریای خشکی مورد تعرض و تهاجم ارتش نیرومند لوئی چهاردهم قرار گرفته بود، فرصت پیدا نکرد برای تقویت ناوگان خود در خلیج فارس قوای کمکی بفرستد. بنابراین بازرگانان هلندی از ترس اینکه مبادا رسیدن کمک بدرازا بکشد، تصمیم گرفتند خرید ابریشم را متوقف سازند. بنا بر این تصمیم خود را به استناد مفاد معاهده منعقد میان دولتین، که هلندیها میتوانند معامله ابریشم را متوقف سازند، با اطلاع دولت ایران رسانیدند. ولی اقدامات مقامات ایرانی آنانرا مجبور و وادار کرد که

بجای ۶۰۰ کیسه ۳۰۰ کیسه خریداری نمایند. چنین پیش‌آمدی وسیله‌شد که دولت ایران، که هنوز واقعه محاصره قشم را فراموش نکرده بود، بفکر انتقام از هلندیها بیفتد. لذا تصمیم گرفت از فروش ابریشم، درست در هنگامی که هلندیها که از رسیدن کمک به آنان مایوس شده در صدد برآمده بودند مجدداً بخرید ابریشم با همان شرایط مذکور در قرارداد مبادرت ورزند، خودداری کند. چون هیئت‌مدیره شرکت در باتاویا از تصمیم دولت ایران اطلاع یافت، سه کشتی جنگی فرماندهی کازمبرود<sup>۲۶</sup> « برای اینکه ایرانیان را بسر عقل بیاورد» به آبهای خلیج فارس فرستاد (۱۶۸۳ م - ۱۰۹۵ هـ). هلندیها با نیروئی مرکب از هشت فروند کشتی جنگی در ۱۴ اوت ۱۶۸۴ (۱۰۹۶ هـ) گمبرون و قلعه قشم را در محاصره گرفتند و سیزده کشتی ایرانی را توقیف کردند.

در خلال این مدت فان دن هسل<sup>۲۷</sup> و هربرت دو یا گرا<sup>۲۸</sup> مدیران شرکت در ایران برای حل مسئله از راه صلح به اصفهان آمدند. ولی شاه قبل از بیرون آمدن جزیره قشم از محاصره و آزاد شدن سیزده کشتی ایرانی، حاضر بملاقات با نمایندگان هلندی نشد. سرانجام هلندیها پس از یازده ماه اشغال قشم حاضر شدند تقاضاهای شاه ایران را بمورد اجرا بگذارند (۲۷ ژوئن ۱۶۸۵ م - ۱۰۹۷ هـ). نتایج سوء و زیان‌آور جنگهای اروپا، هلندیها را عمیقاً گرفتار ضعف و سستی کرد، بطوریکه از این پس نتوانستند به اندازه کافی به ایران جنس بیاورند و منافعی که از این راه عایدشان میشد با منافعی که شاه از فروش ابریشم خود میبرد بایکدیگر قابل مقایسه نبود. ابریشمی که مقامات ایرانی به هلندیها میفروختند از حیث جنس باندازه‌ای پست بود که آنرا بمصرف تهیه طناب برای افسار اسبان خود در باتاویا می‌رساندند.<sup>۲۹</sup>

26 — Cazembrood.

27 — Van den Hessel.

28 — Herbert de Yager.

29 — Sanson. Relation de l'Etat present du reyaame de Perse p. 158. Paris 1695.

در سال ۱۶۸۹ م. (۱۱۰۱ هـ.) سفیری دیگر بنام یوهان فان لی نِن ۳۰ از طرف مدیران شرکت باتاویا بمنظور جلوگیری از وقایع ناگوار و رفع سوء تفاهمات بدربار شاه سلیمان آمد. ورود سفیر به اصفهان باشکوه هرچه تمامتر انجام پذیرفت. از طرف شاه بگرمی استقبال شد. لی نِن بوسیله پیش کشیها و هدایای فراوان به شاه و درباریان قصد داشت تخفیف کلی در قیمت ابریشم بگیرد.

نتیجه این سفارت را میتوان از نامه‌ای که شاه سلیمان به فرمانروای هلندی هندوستان در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۶۹۱ م. (۱۱۰۳ هـ.) نوشت استنباط کرد: ۳۱

«... اعتبار نامه یوهان فان لی نِن سفیر خوش بیان شما که مأموریت داشت بدربار باشکوه و عالی مرتبه ما آمده و قرارداد منعقد بین دولتین را تجدید بنماید، باطلاع ما رسید. فرمان دادیم تا طبق تقاضای او در قیمت ابریشم بهمان مقدار سال قبل که بوسیله بازرگانان هلندی خریداری شده بود، تخفیف کلی بدهند.

ضمناً مبلغ ۱۴۴۰۰ تومان و مبلغی دیگر از بابت مالیات و سایر حقوق و عوارض مقرر برای کالاهای صادره و وارده بعنوان هدیه بملت هلند بدهند. علاوه بر این فرمان دادیم که مباشران امور مالی سلطنتی از بازرگانان و سوداگران هلندی عوارضی و مالیاتی جز مبلغی معادل آنچه را که بعنوان هدیه داده شده است، از آنان دریافت دارند.

ما فرمان سابق خود را که احتیاج بتجدید داشت، تجدید کردیم و رضایت دادیم که اگر تقاضای دیگری غیر از آنچه که در قرارداد سابق مذکور است، دارند اظهار کنند تا آنرا تأیید و تصدیق نمائیم. سوء تفاهم جزئی در ترجمه متن فارسی نزدیک بود سبب بروز اختلافات مجددی بشود ولی دخالت و

30 — Yohan van Leenen.

31 — Valentijn (F.). Description de la Perse. t. VII, p. 257.

وساطت هربرت دوياگر و ليکاگتون<sup>۳۲</sup>، مديران شرکت در ايران رفع سوء تفاهم را کرد. مديران مزبور در ضمن موفق شدند که معاهده دیگری در سال ۱۶۹۴ م. (۱۱۰۶ هـ) که مفاد آن رضایت خاطر هر دو حکومت را فراهم مینمود، بامضاء برسانند. در این قرارداد مقرر شده بود که هر سال شاهنشاهی ایران معادل سیصد کیسه بابهای کیسه چهل و چهار تومان به هلندیها بفرودشد. بطوریکه سابقاً متذکر شدیم در اواخر قرن هفدهم میلادی قدرت و حیثیت اقتصادی هلندیها رو باضمحلال وضعف گذاشت و ناچار شدند از این پس میدان را برای رقبای خود یعنی انگلیسها، که با شدت و با تمام قوا در پیشرفت امور اقتصادی و تقویت نیروی دریائی خود در آبهای آسیا و اروپا پرداخته بودند، خالی بگذارند. نیروی دریائی انگلیس، که کشتیهای آن در سراسر آبهای روی زمین در حرکت بودند، بزودی گوی سبقت را از چنگ هلندیها ربود و با حسن سیاست در امور مستعمراتی، موفق شدند برتری و قدرت خود را در سراسر جهان محرز و تثبیت نمایند.

از این پس نفوذ سیاسی انگلیس در همه جا اقدامات و کوششهای هلندیها را که برای رهایی از این بار سنگین بکار میبردند، خنثی کرد.

نه تنها انگلیسها از ضعف هلندیها استفاده نمودند، بلکه ایرانیها نیز وضع را مغتنم شمرده در صدد برآمدند حد اکثر بهره را ببرند. در سال ۱۶۹۵ م. (۱۱۰۷ هـ) دولت ایران از فروش ابریشم به هلندیها، به بهانه اینکه محصول آن در ایران کمیاب شده است، امتناع ورزیدند. در صورتیکه در همان موقع مقدار زیادی از راه حلب به روسیه صادر کرده بودند. شرکت بازرگانی هلند متأثر و ناراحت از عمل دولت ایران سفیر دیگری بدربار شاه سلطان حسین، برای کسب اجازه معامله مجدد ابریشم، فرستادند (۱۷۰۰ م. = ۱۱۱۲ هـ). هوگ کاهمر<sup>۳۳</sup> سفیر جدید بمحض ورود به گمبرون از طرف رئیس گمرک این محل بتهدید قطع

32 — Lycagton.

33 — Hoogkamer.



روابط در صورتیکه شرکت حقوق گمرکی را در سالهایی که از خرید ابریشم امتناع و اجناس دیگری را وارد کرده‌اند، بدولت ایران نپردازد، مواجه گردید. هوگ کامر در پاسخ تهدید رئیس گمرک تصمیماتی باینقرار گرفت:

۱- پرداخت مالیات و عوارض گمرکی برای مبلغی معادل هزار و دویست تومان جنس، مشروط بر اینکه شاه اجازه دهد دویست کیسه از قرار هر کیسه چهل و چهار تومان در همان سال ابریشم صادر شود.

۲- رضایت میدهد که مالیات و عوارض گمرکی سالی را که هلندیها ابریشم صادر نکرده‌اند، بعنوان پیشکش به شاه بدهد.

۳- موافقت میکند که مبلغ سیصد تومان حق الزحمه فرمانی که از طرف شاه مبنی بر صدور اجازه صادر میشود، به صدر اعظم بپردازد.

در ۹ سپتامبر سال ۱۷۰۰ سفیر از طرف شرکت دستور گرفت به اصفهان عزیمت نماید. هوگ کامر در ۷ ژوئن ۱۷۰۱ به اصفهان رسید و بلافاصله بحضور شاه باریافت. منشی مخصوص شاه از طرف سفیر تقاضاهای او را باین قرار باستحضار رسانید: «احتراماً بعرض میرساند، چندین سال پیش قراردادی بین دولتین منعقد شده است که طبق آن دربار با اقتدار تعهد کرده است که در هر سال سیصد کیسه ابریشم بقرار هر کیسه‌ای چهل و چهار تومان بفروشد.»

با تمام این تفصیلات اجرای مفاد معاهده مدت زمانی بطول نیانجامید زیرا پس از یکسال مجدداً دادوستد ابریشم متوقف ماند و کشتی‌های هلندی مجبور شدند دست‌خالی مراجعت نمایند. سفیر هلند تقاضاهایی بقرار ذیل از دولت ایران کرد: ۳۴

۱- از سر گرفتن فروش ابریشم از طرف دولت ایران و رعایت قرارداد منعقد شده در سابق.

۲ - مطالبه ۱۵۰۰ تومان بابت قیمت اجناسی که برای احتیاجات شاه به مأمورین دولتی گمبرون تحویل شده است .

۳ - تعدیل مالیاتها و حقوق و عوارض گمرکی که برخلاف مفاد معاهده از طرف اولیای امور دولت ایران در تمام بنادر خلیج فارس مطالبه میشود .

۴ - اجرای مواد مربوط به امور قضائی در باره اتباع و خدمتگزاران هلندی طبق قرارداد .

۵ - معافیت از پرداخت مالیات خدمتگزاران بنگالی که در خدمت هلندیها هستند (۱۶ نفر در گمبرون و ۱۶ نفر در اصفهان) .

شاهنشاه صفوی با تمام تقاضاهای سفیر هلند، به استثنای موضوع فروش ابریشم که دولت ایران آنرا بر خلاف مصالح و منافع خود میداند، موافقت کرد. ولی پس از مذاکرات طولانی، سرانجام با فروش ابریشم به این قرار رضایت داد :

« دولت شاهنشاهی تعهد میکند که در هر سال معادل ۱۰۰ کیسه ابریشم بقرار هر کیسه چهل و چهار تومان، مشروط بر اینکه هر سال پیشکشی بدربار ایران فرستاده شود، بفروشد . ضمناً در معاهده مقرر گردید که اگر معامله ابریشم صورت نگرفت معذک پیشکشی معهود به دربار تسلیم گردد» .

روابط و مناسبات بین دولتین ایران و هلند در همین زمینه ادامه داشت تا سال ۱۷۱۵ م. (۱۱۲۷ هـ) نمایندهای از ایران بنام محمدجعفر بیگ بادستورهای از طرف شاه برای اداره کردن امور شرکت در ایران به شهر باتاویا رسید . شرکت بازرگانی نیز تصمیم گرفت نمایندهای بنوبه خود باصفهان بفرستد .

شخصی که برای این مأموریت انتخاب شد جان جوزوا کتلا ۳۰ یکی از اعضاء عالیرتبه کمپانی هلندی هند شرقی در هندوستان بود .

کتلا در اوایل اکتبر ۱۷۱۶ م. (۱۱۲۸ هـ) با عدهای از اعضای کمپانی به گمبرون رسید . این هیئت مدتی در گمبرون منتظر ماند تا در ۵ آوریل

۱۷۱۷ عازم اصفهان گردید. هیئت در پایتخت با شکوه هر چه تمامتر استقبال گردید. «ورود او چنان باشکوه بود که گوئی سفیری از یکی از دربارهای اروپا رسیده است». در ۱۲ ژوئن کتلاز با اعضای هیئت بحضور شاه رسید و هدایای کمپانی را تقدیم داشت. چهار روز بعد کتلاز بمذاکرات پرداخت و او با اعتمادالدوله (صدر اعظم) فتحعلیخان داغستانی و سپس با مستوفی خاصه (وزیر دربار) وارد مباحثه شد، در این مذاکرات سفیر خواستار تجدید حقوق و امتیازاتی شد که هوگ کامر در شانزده سال قبل، دریافت داشته بود. ولی صدر اعظم پاسخ داد که اعتبار حقوق و امتیازات مذکور بپایان رسیده است. سپس بر سر موضوع مبالغ زیادی که پترماکاره<sup>۳۶</sup> بازرگان هلندی در اصفهان، بشاه قرض داده بود، اشکالاتی پیش آمد. با وجود این در ۲۹ اوت، کتلاز موفق شد پنج فرمان بدست آورد که طبق آنها علاوه بر تعویض تمام امتیازات سابق به کمپانی، شرایط نا مساعدی را که محمد جعفر در باتاویا پیشنهاد کرده بود کان لم یکن محسوب می داشت. کتلاز اگر چه بمقصود اصلی خود رسیده بود ولی منظور دولت ایران مبنی بر کمک هلندیها برای حمله به اعراب مسقط بر آورده نشد. در این زمان اعراب بحرین را تصرف کرده و گمبرون در معرض خطر قرار گرفته بود. صدر اعظم، کتلاز را احضار کرد و از او خواست که دو کشتی جنگی برای پس گرفتن بحرین قوای نظامی ایران را یاری نماید، ولی سفیر با صراحت ولی مؤدبانه پاسخ داد که اجازه چنین اقدامی را ندارد.

کتلاز با وجود کشمکش بر سر مسئله کمک به ایرانیها علیه اعراب مسقط ضعف و ناتوانی خود، در اواخر نوامبر با اعضای هیئت عازم گمبرون شد. ضمن سفر بآنها خبر رسید که اعراب در جزیره هرمز پیاده شده بمحاصره قلعه پرداخته اند، و بیم این میرفت که به گمبرون حمله کنند. کتلاز با وجود بیماری بگمبرون رفت.

یکی از کشتیهای هلندی بنام هارینگ توین ۳۷ آماده شده بود که سفیر را به باتاویا ببرد؛ ولی بمجرد ورود او فرمانده پادگان ایرانی خواهان استفاده کشتی علیه اعراب شد ولی چون هلندیها با این تقاضا موافقت نکردند قوای ایران محل کار آنان را در محاصره گرفت و راه آذوقه و آب را بست. دو روز بعد کتلار دچار تب شدیدی شد و بعد از مدت کوتاهی در گذشت. وقتی خبر مرگ او شیوع یافت ایرانیها از محاصره هلندیها دست برداشتند و به آنها اجازه دادند که جنازه سفیر را در گورستان خارج از شهر بخاک بسپارند. به این ترتیب مأموریتی که کتلار بانهایت موفقیت انجام داده بود بطرز غم‌انگیزی پایان رسید. ۳۸

در اواخر سلطنت خاندان صفوی روابط میان ایران و هلند چندان حسنه نبود و پیوسته در حال اختلاف و گاهی غیر دوستانه سر می‌کرد. این امر دوام یافت تا زمان بروز فتنه افغانه و سقوط دولت صفوی.

با همه این تفصیل شاهنشاه ایران هیچگاه فراموش نمی‌کرد که ملت هلند برای او ادویه فراهم می‌ساخت، و قسمت اعظم ابریشم ایران را به بهای خوب می‌خرید ۳۹، و اگر زمانی حاضر نمیشد امتیازات زیادتری، بیش از آن

### 37 — Haringtuyn.

۳۸- انقراض سلسله صفویه . لاکهارت، ترجمه فارسی ص ۴۶۶-۴۷۱ .  
از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب . تهران ۱۳۴۴ .

۳۹- کالاهای وارده و صادره در ایران بوسیله هلندیها بقرار زیر بود :

۱- صادرات از ایران : صادرات هلندیها از ایران تقریباً مثل صادرات انگلیسها در این کشور بود. دولت ایران متعهد بود که طبق قرارداد منعقد در ۱۷۰۱ هر سال صدلنگه ابریشم به آن کمپانی بفروشد (هرلنگه ۴۰۸ پوند هلندی وزن داشته باشد). ابریشمهای ایران بانواع مختلف بود و بهترین آنها در آن قرارداد بنام کدخدا پسند ذکر شده بود، بعد ابریشم ناحیه لاهیجان و سپس نوع اردسه که از شیروان بدست می‌آمد. سایر صادرات هلندیها از ایران عبارت بود از: قالیمهای پشمی و قالیچه های زربفت، مخمل، پشم بز، عنبر، آنقوزه، مسکوکات، طلا و نقره، شراب شیراز، پسته، بادام، رومی (گردوی مسقطی)، روناس و انواع نیل.

بقیه در صفحه بعد

مقدار که به سایر ملتها میداد باو بدهد، باین مناسبت بود که نمیخواست به اقتصاد کشور خویش و آنهم در زمانیکه کشور از هر طرف دستخوش آشوب و فتنه شده بود، لطمه وارد آید. معذالك بسیاری از اوقات اتفاق افتاد که دربار اصفهان امتیازات و اختیاراتی استثنائی به هلندیها میداد. برای اثبات این موضوع از گاردان ۴۰ کنسول فرانسه در اصفهان که خود شاهد عینی بوده است، بشنوید. وی در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۷۲۱ م. (۱۱۲۴ هـ) چنین نوشت: ۴۱

در تاریخ ۲۰ اوت چهار فرمان از طرف پادشاه ایران خطاب به رئیس گمرک بندر عباس برای اتباع چهار دولت اروپائی فرستاده شد.

« در فرمان چهارمی فرمان داده بود که هلندیها همان عوارض و مالیاتی را که انگلیسها می پردازند، بدهند؛ ولی بموجب دستور محرمانه دیگری بعنوان رئیس گمرک امتیاز بیشتری برای هلندیها قائل شده بوی دستور داده بود که هیچگاه هلندیها را برای پرداخت حقوق و عوارض گمرکی تحت فشار قرار نداده به آنان هر مدت که بخواهند مهلت بدهد . . . . .»

با تسلط افغانه وضع هلندیها در ایران رو بوحامت گذاشت. خانهها و مراکز بازرگانی آنان بباد غارت رفت و خراب شد، اتباع هلندی از طرف مهاجمین تعقیب شده بقتل رسیدند، کار بجائی رسید که جمعی که از زجر و کشته شدن رهائی می یافتند، بسرعت راه خود را می گرفتند و فرار اختیار

بقیه از صفحه قبل

۲- واردات ایران: این واردات شامل پارچههای مختلف، حریر، عاج، روی، انواع عطر، فلفل، هل، شکر . . . . .  
عطر و ادویه در ایران خریدار بسیار داشت و هلندیها فروشنده عمده آن بودند.

۳- هلندیها هم مثل انگلیسها نه تنها از حمل مسافر بلکه از حمل و نقل امتعه بازرگانان ایرانی و ارمنی و هندی میان ایران و هندوستان استفاده میکردند.  
(لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه فارسی، ص ۴۴۹-۴۵۰).

40 — Gardanne.

41 — Arch. des Affaires étrangères de Paris. (Perse No. 1 fol. 56.).

میکردند. با این ترتیب میدان را برای حریف و رقیب سرسخت، خود یعنی انگلیسها خالی گذاشتند. کار رقابت هلندیها با سایر ملل اروپائی در ایران در اواخر دوران صفوی بجائی کشید که طرفین برای خنثی کردن عملیات یکدیگر به اقداماتی از قبیل جاسوسی و اقدامات محرمانه و حتی از میان بردن رقیب از راههای غیر انسانی مانند زهر دادن و کشتن دست زدند. این جانب به سه فقره از این اسناد در آرشیو لاهه در هلند دست یافتم که عین آنها را ذیلا متذکر میشود. ۴۲

سواد مکتوب کسورداس هندو که از بندر عباس بمهر مکاره کپیتان سابق اصفهان نوشته و در روز نوزدهم ماه جمادی الاول به کپیتان مزبور رسیده بود سنه ۱۱۲۶ (۱۲ ژوئن ۱۷۱۴) :

« عمدة المسيحية والعيسويه نظام الدوله والمكرمه والخلد والصداقه والعزة المعالی آقامکاره کپیتان سابق سرکار ولندیس (هلند) دام دولته .  
 «مخلص حقیقی کسورداس ملتائی بعد از وظایف دعا گوئی و مراسم اخلاصمندی مشهور رأی دولت آرا، خدام والامقام ذوی العز والاحترام مسیحیت و رفعت و معالی عطوفت و مکرمت و عزت دستگاه محبت و مودت انتباه محبان و مخلصان آندر گاه ستوده و برگزیده کرداری منبع الجود والاحسان مستغنی الالقابی میدارد، حقا که شب و روز بدعا گوئی مشغول است. درباب چند طغرا کتابت که باسم کپیتان چهارسرکار ولندیس فرستاده بودند رسید و قلمی فرموده بودند که محب اخلاصمند آنها را برساند. بر رأی دولت آرا مخفی نماند که کمترین سه طغرا کتابت بنحوی که مصلحت دانست و کس مطلع نشد باستادی تمام رسانیده نهایت فرصت جواب گرفتن نمیشود، خود میدانند که روزگار است، حکایت پوشیده شدن خیلی کار است، نهایت آنصاحب درین باب خاطر بکلی جمع فرمایند که انشاءالله بعد از مطالعه نمودن آنها خود جواب بسایشان خواهند فرستاد و علاوه بر نوشتجات بندرسورت که

۴۲- آرشیو لاهه (کولونیال آرشیو) شماره ۸۳۰۴ (۱۲ ژوئن ۱۷۱۴) .

فرستاده بودند که باید بسورت فرستد هم در آن خاطر جمع باشند که آنچه از دست محب برمیآید کوتاهی نخواهد کرد، نهایت چنین شده است که هر کس در بندر کاغذی میدهد می‌پرسند که این از چه کسی است و از کجا آمده، و بلکه قبض از آن کس میگیرند اما خاطر خود را جمع فرمایند که بنده در سعی است و مشخص است که هر کس خدمتی میکند برای خود میکند ان شاء (الله) اطوار خدمتگذاری خود بخدمت ایشان ظاهر خواهد شد که چگونه خدمت بجا آورده قسمتی دیگر بخاطر شریف نرسانند که ان شاء (الله) کارها بنحوی که خود خواهش فرموده این همچنان خواهد شد. بنده نیز از خدا میخواهد که ایشان بر حسب المدعای خود توفیق یابند و ان شاء (الله) که خواهد شد. بنده خدمتگاری از ایشان خدمتی که فیصل تواند ساخت خود را معاف نمیدارد و ملازمان نظر توجه دریغ ازین محبت خود نفرمایند و پیوسته مر جوعات بین الامثال و الاقران سرافراز گردانند. «

دو فقره نامه که مربوط به مسموم کردن مأموران هلندی است :

« حاجی محمد شاطر دارابی نقل کرد که در آن ایام که فرنگسیس دیلماج در خانه عالیجاه دیوان بگی محبوس بود و هوسی مکاره کپیتان سرکار در باغ میرزا احمد قمار باز بود من نو کر او بودم. روزی با سب او سوار شده بطرف میدان شاه رفته بودم شخصی آمد که فرنگسیس تو را میخواند و بسیار خواهش دارد که ترا به بیند. بعد از آنکه من بخانه دیوان بگی رفتم فرنگسیس مرا بوعده و مهربانی گرفته گفت که اگر آنچه من میگویم چنان کنی هر مطلب که تو داری میسازم آخر من گفتم که توجه میگوئی گفت میخوانم که چیزی بتو بدهم که در میان آبریزی و در رخت خواب کپیتان یا رخت پوشیدنی او و رختهای دفتر دار و رختهای اطفال کوچک کپیتان بریزی. من در جواب گفتم

که اگر عالم را بمن میدهی که من این کار را نمیکنم. فرنگسیس گفت این را بمن، و اگر ضرور شود قسم میخورم، در وقتی که حاجی محمد این را گفت نو کر (.....) بود.

نامه دوم:

«من که یادگار ارمنی ام میگویم که در وقتی که من در بندر بودم معلوم من شد که مبلغ کلی پول میخواهند بکالوس بدهند که موسی مکاره را زهر بدهند و بکشند، و بعد از آنکه از بندر باصفهان آمدم و در ماه شوال سنه ۱۱۲۵ فرنگسیس دیلماج کالوس را بخانه سرکار برده نگاه داشت من حاضر بودم که کلمه چی مزبور در حضور موسی بان اوس کپیتان سرکار و وزیر و ناظر که هر دو فارسی میفهمند و در حضور او کم دارتون و اونوس بکالوس دعوا کرد که من مبلغ کلی بتو پول داده بودم که زهر بموسی مکاره بخورانی هر گاه تو این کار را نکردی پول مرا پس بده من این را شنیدم و اگر ضرور شود در دیوان قسم میخورم.»

از دستوری که کمپانی هند شرقی انگلیس به نماینده خود (برنگوین) ۴۳ در سال ۱۶۹۵ م. (۱۱۰۷ ه) میدهد، نیز این اختلاف بخوبی مشاهده میشود: درباره قاصدان و مستخدمین کمپانی هلندی هند شرقی اخطار دیگری شده بود: «لطفاً بقاصدان و مستخدمان هلندی هیچ نامه ای ندهید و با آنها کمتر سروکار داشته باشید؛ زیرا گران تمام میشود هر قدر که ظاهر آبا شما اظهار دوستی کنند در باطن از دشمنان سرسخت ما هستند.» ۴۴

موضوع رقابت هلندیها با انگلیسها و سایر ملل اروپائی در شرق بخصوص

43 — Bringwin.

۴۴— انقراض سلسله صفویه . لاکهارت ، ترجمه فارسی ص ۴۳۰ .



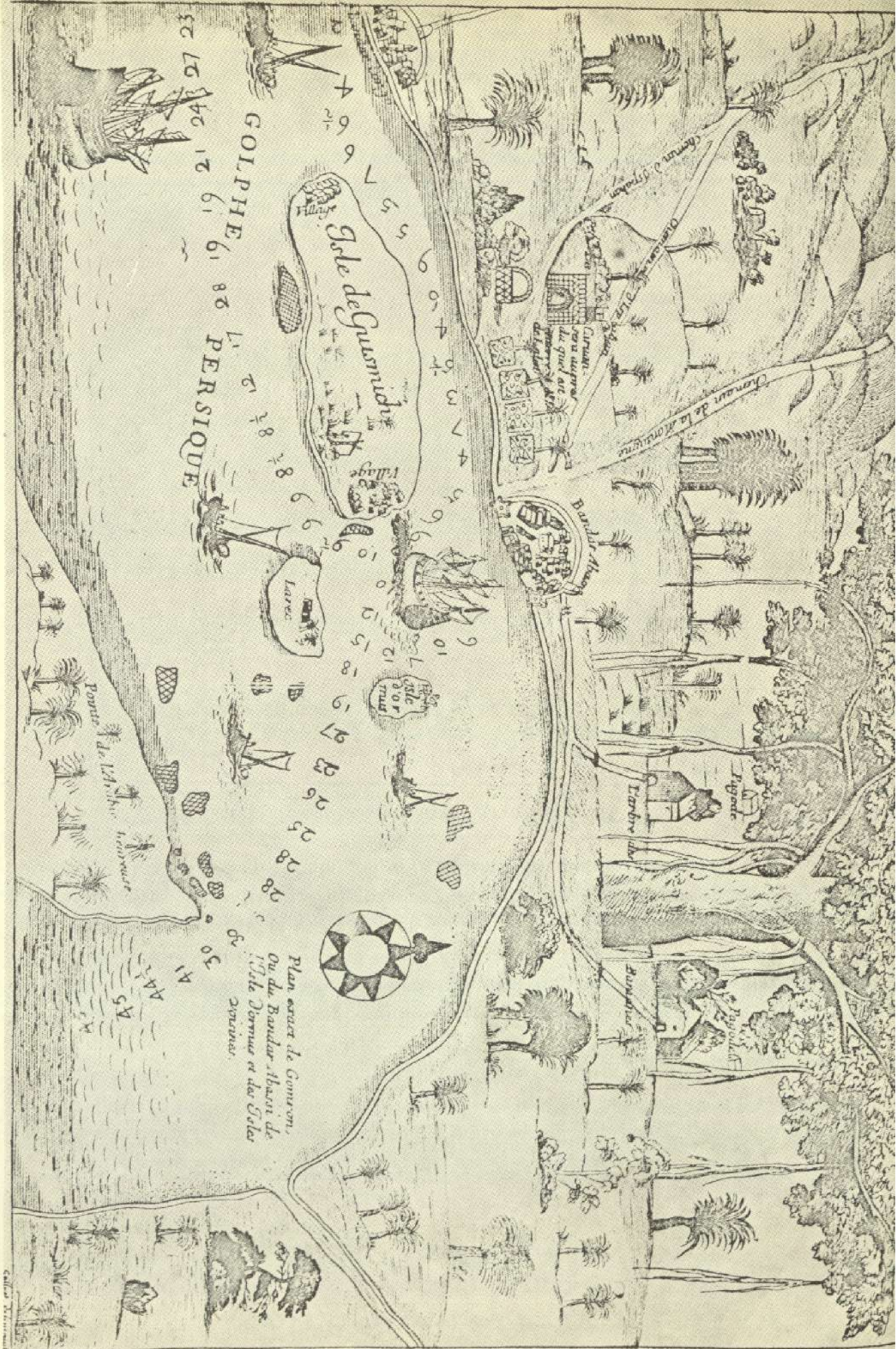
در ایران معلول عللی بود که ذکر آن از حوصله این مقاله خارج و احتیاج بشرح و بسط بیشتری دارد.

اما علل عمده پیشرفت و توسعه روز افزون هلندیها در امر تجارت در شرق و در ایران را سرآرنولد ویلسن در کتاب خلیج فارس باین قرار متذکر میشود: ۴۰  
دلیل عمده پیشرفت اقدامات تجارتهی هلندیها و فتوحات ایشان در هند شرقی آن بود که مؤسسات انگلیسی و پرتغالی در آن صفحات بدون مدافع و نگاهبان بود، بعلاوه کمپانی هند شرقی هلند سرمایه هنگفت و کشتیهای متعدد در اختیار داشت؛ و دولت نیز در کارهای آن مداخله کرده هر گونه کمک و مساعدت لازم را در باره آن بعمل میآورد، در صورتیکه دولت انگلیس سیاست ثابتی را تعقیب نمیکرد و مکرر حقوق و امتیازات کمپانی هند شرقی لندن را پایمال مینمود و مانع پیشرفت و توسعه اقدامات تجارتهی آنها میگردید.

تفوق و سیادت هلندیها در مشرق معلول آزادی مطلقه بود که در مملکت خود تحصیل کرده بودند. در ربع اول قرن هفدهم قدرت و نفوذ انگلیس کمتر از هلند نبود ولی دولت و ملت انگلیس نمیخواستند در راه تجارت شرق فداکاری زیادی کرده باشند، در صورتیکه هم مردم هلند هم حکومت آنان از بذل هیچگونه فداکاری و مجاهدت فروگذار نمیکردند. هلندیها زمانی که وارد عرصه مبارزه شدند اطلاعات دقیقی راجع به تجارت مشرق فراهم کرده بودند، و وطن پرستان آن کشور در سراسر ایالات متحده مبالغه گزافی برای پیشرفت مقاصد کمپانی پرداختند و بعلاوه دولت و ملت مصمم شده بودند که جزایر ادویه را بتصرف خویش در آورده دست اقوام و ملل دیگر را از آن جزایر کوتاه نمایند. اما انگلیسها فقط سرمایه کمی برای این منظور اختصاص دادند و آنرا هم بمبالغه جزء تقسیم کرده در راههای مختلف بکار می انداختند. سیاست دولت هم در آن موقعاً دائماً در تغییر و تبدیل بود و مساعدتی با کمپانی نمیشد. شرکت هلندی تقریباً یک مؤسسه ملی بود ولی کمپانی انگلیس یک مؤسسه خصوصی و شخصی

بشمار میرفت، و بهمین سبب استقامت و بردباری انگلیس در آسیا در برابر قوای  
متحده هلند نمیتوانست کاری از پیش برد. زیرا قدرت و نیروی دو حریف  
بهیچوجه بایکدیگر توازن نداشت.

چنین بود سرنوشت ملتی در ایران که سالهای متمادی با قدرت مالی و  
نیروی دریائی و پشت کار خود سراسر جهان آن زمان را در زیر سلطه و اقتدار  
خویش در آورده، و پیوسته مورد حسادت رقبای سرسخت خود قرار گرفته  
بود.



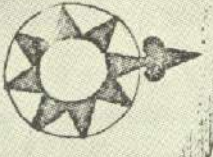
GOLPHE PERSIQUE

Ile de Guerniche

Bander Abbas

Canton de la Comoren

Pont de la M...  
M...  
M...



Plan exact de Comoren,  
Ou du Bander Abbas de  
l'Ile Comore et des Isles  
voisines.



*Costumes des habitants d'Ormus.*

blés en une tresse, à laquelle elles en ajoutent encore d'autres, pour en faire une longue queue enfermée dans un étui de velours ou de satin en broderie qui leur pend par derrière au-dessous de la ceinture. Celles qui sont riches se parent de quantité de bijoux, et j'ai dit ailleurs quel est l'ornement des femmes dans les royaumes de Lar et d'Ormus.

On voit en Perse quantité de belles femmes, tant de basanées que de blanches. Car comme on en amène des unes et des autres de tous les côtés, ceux qui en sont les marchands les choisissent les plus belles qu'il leur est possible. Les blanches viennent de Pologne, de Moscovie, de Circassie, de Menguérie, de Géorgie et des frontières de la Grande Tartarie. Les basanées sortent des terres du Grand Mogol et de celles du roi

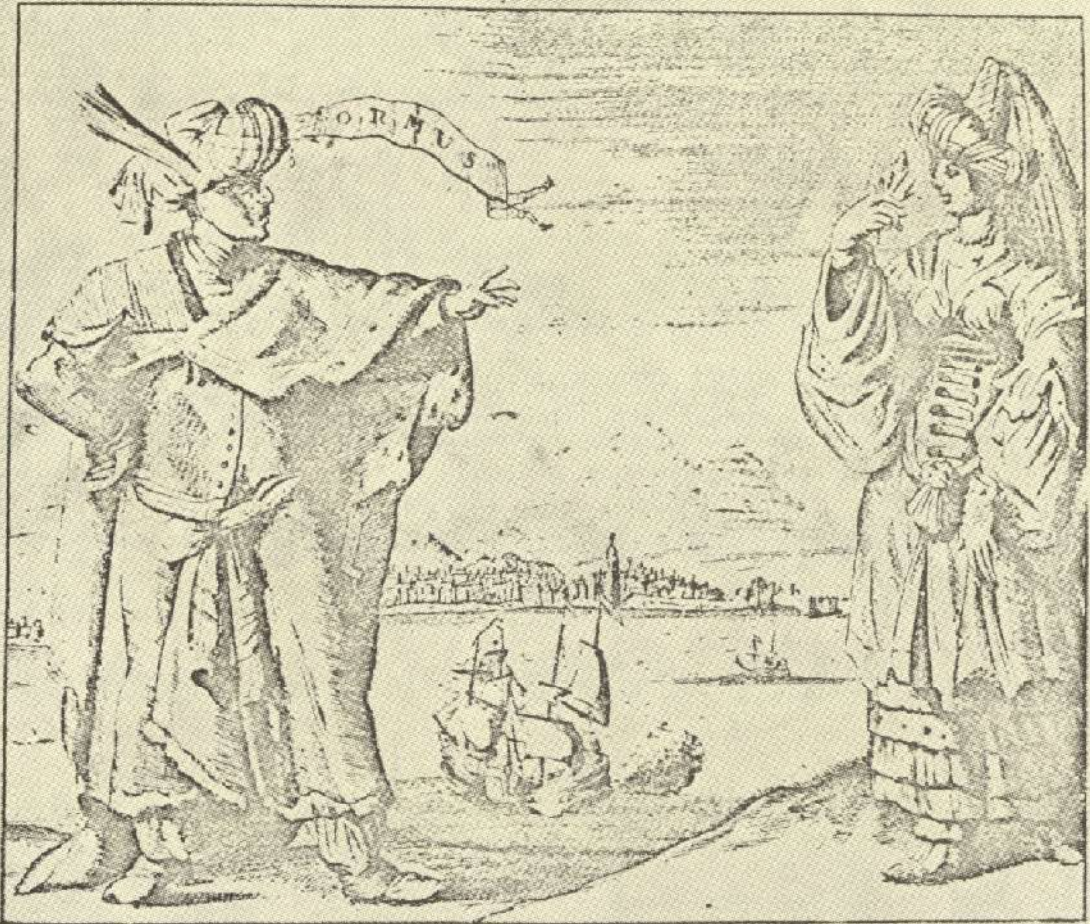
سواد کتاب کوروس مندی که از بندر... نوشته و در توره نامم... کتاب کوروس مندی

عنه بجمع الجسید بالرفعه والفظه والعلمه والحسنه والبر والصدقه والبر والصدقه... سنه ۱۱۰۲

مصدق محمد کوروس مندی

به ارز و تلف و ما کوروس مندی... کتاب کوروس مندی... محبت و مردان... کتاب کوروس مندی... محبت و مردان... کتاب کوروس مندی... محبت و مردان...

کتاب کوروس مندی



*Costumes des habitants d'Ormus.*

blés en une tresse, à laquelle elles en ajoutent encore d'autres, pour en faire une longue queue enfermée dans un étui de velours ou de satin en broderie qui leur pend par derrière au-dessous de la ceinture. Celles qui sont riches se parent de quantité de bijoux, et j'ai dit ailleurs quel est l'ornement des femmes dans les royaumes de Lar et d'Ormus.

On voit en Perse quantité de belles femmes, tant de basanées que de blanches. Car comme on en amène des unes et des autres de tous les côtés, ceux qui en sont les marchands les choisissent les plus belles qu'il leur est possible. Les blanches viennent de Pologne, de Moscovie, de Circassie, de Mengrèlie, de Géorgie et des frontières de la Grande Tartarie. Les basanées sortent des terres du Grand Mogol et de celles du roi



این نامه در روز پنجشنبه ۱۲۰۴ هجری قمری  
 در شهر لاهه (هلند) نوشته شده است  
 من که یاد کار از من میگویم که در دفتر که من در بندر و دوم شده  
 که مبلغ کا پول میخواهند بجاوس بزنند که موسی مکاره در از بند  
 و بعد از آنکه زیندر باصفی استم در راه کوال ۱۲۰۴ هجری قمری  
 نجبه سرکار برده گناه دست م حاضر قوم که کلمه فرزند در صورت  
 در این کتاب که در زیر دناط که هر دو فارسی هستند در بندر  
 و او ذنب بجاوس خوا که در م مبلغ کا پول آورده بودم که زیندر  
 بجز از آنکه در آن کار را کرد در پول مرا پس بد  
 من این رهنم و اگر فرزند در در و آن قسم





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبی محمد شاطر دار ایصال کرد که در آن ایام که فرستادید علاج در خانه

مجلس بود و هر صبح که در آن روزها میرزا افریق ریاری بودم

روزی بابا هم رسیده بیرون میدان رفتند و من هم که در آن

بیاروش در آن که ترا بینه بدو از آن که می نماند دیدم که

بعده در بنا کر وقت را اگر بخیر می گویم چنان که مطلب در آن

افسوسم در تو بگویم که خبری تو بر هم که در این

عزیز گشتن یا خبر شنیدنا او در ختمای قدر او در ختمای

گشتن هرگز در حدیث که اگر علم را بر سر که در آن کار می کنند

م. داکتر در قسم خود در موردی که در آن کار می کنند

خط مشرف عالی که در روز ۱۱ بهمن ۱۱۱۱

برای اطلاع عالی در خصوص...

که در این باره...

و در این خصوص...

و در این باره...

و در این خصوص...

و در این باره...

و در این خصوص...

و در این باره...

و در این خصوص...

و در این باره...

و در این خصوص...

و در این باره...

و در این خصوص...

و در این باره...

مجلس شورای ملی

شماره ۸

# روابط

## ایران با کشور اتیوپی

« پیش از اسلام »

بسم

علاءالدین آذری

(دکتر در تاریخ)

# روابط ایران با کشور اتیوپی

## پیش از اسلام

بستم

علاءالدین آذری

(دکتر و تاریخ)

روابط سیاسی ایران و اتیوپی (حبشه) بعد از جنگ جهانی دوم برقرار شده است<sup>۱</sup> و از زمان مسافرت اعلیحضرت هیلاسلاسی اول<sup>۲</sup> امپراتور آن کشور بایران، مناسبات دوستانه طرفین بیش از پیش توسعه و گسترش یافته است. برای تحقیق و بررسی روابط دولت باید بگذشته بسیار دور و در آن روزگار انیکه شهریاران هخامنشی سرگرم حل و فصل

۱- در تاریخچه وزارت امور خارجه که توسط آقای دکتر حسین داودی تنظیم گردیده است سفرای ایران در اتیوپی بدین ترتیب آورده شده است. در سال ۱۳۲۹ آقای عباس خلیلی بعنوان سفیر کبیر فوق العاده به اتیوپی اعزام شد که تا سال ۱۳۴۱ در آن کشور اقامت داشته است. در سال ۱۳۴۱ سفارت ایران در آدیس آبابا تأسیس و آقای عبدالحسین- میکنده تا شهریور ماه همین سال سفیر ایران در آن کشور بوده است. در مهرماه ۱۳۴۳ مجدداً سفارت در آدیس آبابا افتتاح شد و از آن سال بعد آقایان محمد قوام و منوچهر اعتماد مقدم سفیر ایران در این کشور بوده اند.

۲ - Hailé Selassiéier در شهر هارار Harrar حبشه بسال ۱۸۹۲ متولد شد و در سال ۱۹۳۰ به امپراتوری رسید.

امور و توسعه شاهنشاهی خود بودند مراجعه کرد. گرچه اطلاع ما در خصوص این روابط و انگیزه اصلی آن بعثت قلت منابع محدود است و باید همان منابع محدود را هم دقیقاً مطالعه کرد و صحت و سقم آنرا تمیز و تشخیص داد مع الوصف بررسی تاریخ روابط دو ملت که بعد از چند هزار سال هنوز مانند گذشته قد برافراشته و استقلال و تمامیت ارضی خود را حفظ کرده اند جالب و خواندنی است. قبل از بحث در باره روابط دو کشور لازمست برای آگاهی بیشتر خوانندگان ارجمند مطالبی در خصوص اوضاع طبیعی و انسانی و تاریخ حبشه مجملاً ذکر گردد.....

حبشه در مشرق قاره سیاه (افریقا) قرار گرفته و بوسیله کوههای مرتفع بیشتر قسمتهای آن احاطه و محصور شده است. وسعت آن ۹۰۳ هزار کیلومتر مربع و با اریتره  $۱۰۲۷۷۴۳^۳$  کیلومتر مربع میباشد.

جمعیت آن ۱۶ میلیون نفر و بین کشورهای کنیا و سودان و سومالی قرار گرفته است. ناحیه اریتره که مجاور دریای سرخ قرار دارد در سال ۱۹۵۲ از طرف سازمان ملل متحد بکشور اتیوپی واگذار گردید. موقعیت جغرافیائی حبشه باعث شده است که آن کشور کمتر مورد تجاوز بیگانگان قرار گیرد. شاخه‌ای از رود نیل موسوم به نیل آبی از حبشه میگذرد و در خرطوم پایتخت جمهوری سودان برود اصلی میپیوندد. زبان حبشیان از ریشه زبان سامی است. کلمه حبشه از نام قومی است موسوم به هاباشا که در سواحل غربی یمن میزیستند<sup>۴</sup> مؤلف تاریخ افریقا در باره حبشه مینویسد<sup>۵</sup> «تمدن سرزمین حبشه بر پایه اقتصادیات مرکب از کشاورزی و دامپروری قرار داشت که در آن تقدم و برتری با کشاورزی بود از آنجائیکه حبشیه از قرن سوم میلادی بدین مسیح در آمدند و علاوه بر آن در سراسر ازمنه

۳ - Erythréه که مردم آن در سنوات اخیر بفکر تحصیل استقلال افتاده اند.

۴ - نقل از کتاب Grand Larousse Encyclopédi que Tome 4-1961-Page 765

۵ - رالف لیتتون- تاریخ افریقا- ترجمه پرویز مرزبان ص ۶۹.

تاریخی در تماس دائمی با اجتماعات مسیحی و اسلامی بسر میبردند این تمدن بیشتر ماهیت تمدنی خاورمیانه را بخود گرفت نه ماهیت تمدن افریقائی را. تمدن حبشه بشدت متأثر از نفوذ تمدنهای بیزانس و عربستان بوده و تشکیلات حکومتی آن اصولاً بسبک حکومتهای سامیان بوده است. « همین مؤلف از قول گیاهشناسان مطالبی درباره حبشه و کشاورزی آن بشرح زیر ذکر کرده است: « اغلب محصولاتی که امروزه در افریقای غربی و سودان کشت میشود در اصل یا از امریکا و یا از مراکز آسیای جنوب شرقی بدانجا آورده شده است. ظاهراً بقیه گیاهان و غلاتیکه در ناحیه فوق بعمل میآید نیز بطور عمده آنهایی هستند که ابتدا در حبشه اهلی شده اند اگر گزارشهای علمی گیاه شناسان روسی را کاملاً صحیح و موثق بدانیم باید بگوییم که شماره شکفت انگیزی از نوع غلات و گیاهان از جمله چند قسم ارزن و بادامهای زمینی اول بار در عصر نوسنگی در جنوب صحرا و حبشه اهلی شده است. »<sup>۶</sup> . . . .

قهوه نیز اول بار در سرزمین حبشه بطور خودرو و وحشی دیده شده است. حبشیها معتقدند که سرزمین باستانی سبا در خاك آنها واقع و بلقیس ملکه سبا و زوجه سلیمان در واقع ملکه آنها بوده است. امپراتوران حبشه نیز نسب خود را بملکه مزبور میرسانند.

هوهرداستانسرای مشهور یونانی<sup>۷</sup> از این خطه یاد کرده و گفته است که آنجا سرزمینی است که دست هیچکس بآن نرسیده و همیشه آزاد بوده است. . . . .

حتی در آن موقع مردم جهان میگفتند که آفتاب از حبشه طلوع میکند و باین عقیده خرافی ایمان داشتند و علت آنهم بیشتر از این لحاظ بود که کمتر کسی موفق میشد پا بکشور حبشه بگذارد.<sup>۸</sup>

۶ - س ۱۱ تاریخ افریقا تألیف رالف لینتون

۷ - هومر شاعر و داستانسرای یونان در سده نهم پیش از میلاد نویسنده ایلیداد و اودیسه.

۸ - ر. ک به اطلاعات سالانه - سال ۴۰ - شماره دوم ص ۵۲-۵۱.

سرزمین حبشه مدت‌ها در اشغال مصریان بود ولی یکی از امپراتوران حبشه موفق شد که نه تنها استقلال کشور خود را باز گرداند بلکه بر سرزمین فراعنه نیز مسلط شود.

پایتخت اتیوپی در سده اول مسیحی شهر آکسوم<sup>۹</sup> و امپراتور بالقب نگوسانا گاست (شاه شاهان) ۱۰ در این شهر مرتفع میزیست (۲۱۷۰) ستونی یکپارچه که دارای کتیبه است و هم اکنون پا برجاست بیاد آورنده عظمت و شکوه شهر مذکور در گذشته میباشد.

مردم حبشه در زمان سلطنت نجاشی آئزاناس<sup>۱۱</sup> (۳۴۲ - ۳۲۰) دین مسیح را پذیرفتند مبالغی مسیحی موسوم به فرومانس یا فرومنتیوس<sup>۱۲</sup> که از اسقف نشین اسکندریه و براهنمائی اسقف بزرگ آن شهر بنام آتاناسیوس بحبشه آمده بود توانست دین عیسی را در این سرزمین اشاعه دهد. بدین ترتیب کلیسای اتیوپی بکلیسای مصر وابسته شد. هیلر مؤلف تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران مینویسد: ۱۳ «مسیحیان کلیسای اول معتقد بودند که دوازده رسول، ممالک روی زمین را بین خود تقسیم نمودند متی در حبشه بر توئما در عربستان توما در ایران و هند و غیره بشارت کلام مسیح را دادند...»

در همین زمان کتاب انجیل بزبان حبشی ترجمه گردید. تمدن آکسوم (حبشه) از سده سوم تا سده ششم میلادی شکوفان بود و در ملل مجاور خود تأثیر عمیق بخشید. ظهور اسلام در سده هفتم میلادی و پیشرفت آن در نواحی مجاور دریای سرخ مانع پیشرفت تمدن مزبور گردید اما در ابتدای سده دهم حبشیان بسواحل اریتره پیش می‌آیند و بار دیگر بایمن و نواحی اطراف آن

9 - Aksoum

10- Negusa Nagast که عرب نجاشی گوید

11- Aézanas

12- Frumentius-Saint-Frumence

۱۳- ترجمه علی نخستین و آریانپور ص ۶۴

ارتباط حاصل مینمایند و املاک و تیول نجاشی تا شهر زئیل<sup>۱۴</sup> بسط می‌یابد ولی این دوره کم دوام جای خود را بشورش و جنگهای داخلی میدهد و در این میان پادشاهی آکسوم تاب نمیآورد و برای همیشه نابود میگردد و در واقع قربانی نفاق و تفرقه مردمی میشود که مسیحی نبوده‌اند. بعد از این دوره تاریخ سلسله زاکوئه<sup>۱۵</sup> در حبشه بقدرت میرسد و شهر لاستا<sup>۱۶</sup> را واقع در شمال اینکشور بپایتختی انتخاب مینماید<sup>۱۷</sup> (از سال ۱۱۴۹ تا ۱۲۷۰) با سقوط خاندان زاکوئه یکونو آملاک<sup>۱۷</sup> (۱۲۸۵ - ۱۲۷۰) نامی که مدعی بود از اخلاف سلیمان و ملکه سباست قدرت را قبضه مینماید و سلسله‌ای که او تأسیس میکند سلیمانی خوانده میشود و شهر شوآ<sup>۱۸</sup> را بپایتختی انتخاب مینماید از آن بعد جنگ بین مسلمانان و حبشیان مسیحی سالها بطول می‌انجامد...

از ذکر حوادث و وقایعی که در این مملکت در سده‌های بعد بوقوع پیوسته است خودداری میکنیم و فقط بذکر مطالبی در باره حبشه قرن نوزدهم و بیستم اکتفا مینمائیم: در اواخر سده نوزدهم امپراتور اتیوپی منلیک دوم<sup>۱۹</sup> (۱۸۴۴-۱۹۱۳) نام داشت که دلیرانه در مقابل قوای مهاجم ایتالیا جنگید و آنها را در محل آدوآ<sup>۲۰</sup> در هم شکست و بدین ترتیب استقلال کشور خود را حفظ کرد (۱۸۹۶)

منلیک که در سال ۱۸۸۹ بامپراتوری رسیده بود شهر آدیس آبابا را در سال ۱۸۹۴ بپایتختی انتخاب کرد<sup>۲۱</sup> برخی ازدول استعماری اروپا در اوایل

14— Zeila شهری در ساحل خلیج عدن

15— Zagoué

16— Lasta

17— Yekouno Amalak

18— Choa

19— Menelik

20— Adoua

21— Addis-Ababa



سده بیستم برای مقابله با دولت آلمان اختلافات خود را در آسیا و آفریقا بطور دوستانه فیصله دادند، در حبشه نیز دولت‌های انگلیس و فرانسه و ایتالیا خصومت‌های دیرین را نادیده انگاشته و کشور مزبور را بسه منطقه نفوذ تجاری خود تقسیم کردند.....

بعد از منلیک فرزند پانزده ساله‌اش یاسو<sup>۲۲</sup> در سال ۱۹۱۰ با سلطنت رسید. قبل از جنگ جهانی دوم ایتالیاییها که هنوز سودای تسلط بر حبشه را در سر میپوراندند پس از تسخیر اریتره و سومالی در سال ۱۹۳۵ به حبشه حمله ور شدند و با وجود مقاومت دلیرانه مردم آن کشور توانستند سرزمین مزبور را اشغال نمایند **موسولینی**<sup>۲۳</sup> دیکتاتور ایتالیا با آرزوی خود رسید و پادشاه ایتالیا عنوان امپراتور حبشه را نیز بدست آورد.

در سال ۱۹۴۱ قوای انگلیس بکمک امپراتور هیلاسلاسی آمد و این کشور را از دست ایتالیاییها بدر آورد بدین ترتیب کشور که سال حبشه استقلال و آزادی خود را بار دیگر بچنگ آورد.....

اما در باره مناسبات ایران و اتیوپی باید بزمان سلطنت کمبوجیه ( کمبوجیه - کامبیز - کامبوزیا ... ) ( ۵۲۲-۵۲۹ ق.م ) پادشاه هخامنشی و لشگر کشی وی بخاک مصر نظری بیفکنیم و مطالبی را که مورخ یونانی هرودوت در کتاب خود مشروحاً نقل کرده است مختصراً ذکر نمائیم. هرودوت که خود سرزمین حبشه را ندیده درباره این مملکت مطالب اغراق آمیزی نوشته است منجمله : <sup>۲۴</sup> « در طرفیکه آفتاب غروب میکند در جهت مغرب سرزمین حبشه آخرین قسمتی است که نوع بشر در آن سکونت دارد اینجا سرزمین طلای فراوان و فیلهای بزرگ و انواع درختان وحشی و آبنوس و مردمان بلند بالائی است که طول عمر آنها از دیگر مردمان بیشتر است. در جای دیگر راجع بخوان آفتاب که در خاک حبشه سفره گسترده‌ای برای مردم

22— Yassou

23— Benito-Mussolini (1883-1945)

۲۴- ر.ک. به تاریخ هرودوت ترجمه دکتر هادی هدایتی ج ۳ بند ۱۱۴ ص ۲۰۷.

آن سامان تصور کرده است مینویسد : ۲۵ « اما چنین است آنچه خوان آفتاب نام دارد: در حومه شهر چمنزاری است مملو از گوشت پخته انواع حیوانات چهارپا این گوشتها را صاحبمنصبان عالیرتبه در موقع شب عمداً در آن محل قرار میدهند و هنگام روز هر کس که مایل است میتواند با آنجا رود و از آنها تناول کند بومیها میگویند که همه شب زمین خودبخود این طعامها را از شکم بیرون میریزد ... »

کبوجیه بگفته هرودوت تصمیم به فتح حبشه میگیرد و چون از اوضاع واحوال این سرزمین بی اطلاع است نخست عده ای جاسوس با هدایا و تحف گوناگون ۲۶ برای آشنائی به وضع راههای سوق الجیشی و موقعیت نظامی حبشه به آن دیار گسیل میدارد. فرستادگان شاهنشاه هخامنشی که از طایفه ایختیوفازها ۲۷ بودند و با زبان حبشی آشنائی داشتند به نزد نجاشی میروند و پس از تسلیم هدایا از قول پادشاه متبوع خود با او میگویند: کبوجیه پادشاه پارسها مایل است دوست و متحد تو باشد و ما را بنزد تو فرستاده است تا در این باره با تو سخن گوئیم و این هدایا را که بیش از چیزهای دیگر دوست دارد بتو تقدیم کنیم .

پادشاه حبشه که اطلاع داشت آنها برای جاسوسی بکشور او وارد شده اند در پاسخ گفت نه؛ پادشاه پارسها شما را با این هدایا بخاطر دوستی با من نفرستاده است شما را است نمیگوئید زیرا شما برای جاسوسی به کشور من آمده اید او مرد منصفی نیست زیرا اگر مرد منصفی بود چشم طمع بسرزمین دیگران نمیدوخت و کسانی را که زیانی با او نرسانیده اند با سارت دعوت نمیکرد، این کمان را بشما میدهم که بگیری و با او بدهی و این نصیحت را که پادشاه حبشه به پادشاه پارس میکند باو بازگو کنید، وقتی پارسها توانستند باسانی کمانهائی

۲۵ - ص ۱۲۵ ج ۳. تاریخ هرودوت ترجمه دکتر هدایتی

۲۶ - هدایای کبوجیه بر حسب نوشته هرودوت عبارت بود از قبای ارفعوانی، گردن بندی طلائی، تعدادی دست بند، ظرفی از مرمر محتوی عطر و خمره ای از شراب خرما...

۲۷ - Ichthyophages ایختیوفازها قومی افسانه ای بودند که زندگی را از طریق صید ماهی میگذراندند و در سواحل دریای سرخ مسکن داشتند...

باین اندازه را بکشند پادشاه پارس میتواند با سپاهی بیشتر بجنگ حبشیان  
ماکروبی ۲۸ آید .

اما اکنون باید خداوندان را سپاس گوید که بفرزندان حبشه این فکر  
را تلقین نکرده است که سرزمین دیگری بر سرزمین خود بیفزایند ....

پس از آن پادشاه حبشه درباره هدایا سئوالاتی کرد از جمله درباره  
شراب و طرز تهیه آن پرسید و جواب شنید و از این مشروب بوجد آمد درباره  
غذای پادشاه هخامنشی و حداکثر عمر مردم پارس سئوالاتی کرد **ایختیوفاژها**  
باو جواب دادند که غذای پادشاه نان است و شرح دادند که چگونه گندم  
را کشت میکنند و اضافه کردند که حداکثر عمر انسان ۸۰ سال است پادشاه  
گفت که برای او جای تعجب نیست که مردانیکه بامدفع چارپایان تغذیه  
میکند ( بی تردید مقصود دانه گندم است که در خاک میروید که بامدفع  
حیوانات آنرا تقویت کرده اند ) اینقدر کم عمر کنند و مطمئن است که اگر  
باین شراب قوی قوای خود را ترمیم نمیکردند این مقدار هم عمر نمیکردند  
و از این حیث آنها از حبشیان برتر بودند.

فرستادگان شاه بزرگ از پادشاه درباره طرز زندگی و طول عمر مردم  
کشور او سئوال کردند وی پاسخ داد که تقریباً همه مردم به سن ۱۲۰ سال  
میرسند ولی بعضی از آنها از اینهم تجاوز میکنند، غذای مردم گوشت پخته و  
مشروب آنها شیر است. چون جاسوسان از این تعداد سال عمر تعجب کردند  
پادشاه آنان را به چشمه ای هدایت کرد که آب آن مانند روغن زیتون بدن  
را درخشان میکرد و ظاهراً بوئی نظیر بنفشه از آن متصاعد میشد.

پس از آن نمایندگان شاه پارس از زندانهای حبشه دیدن کردند، بعلت  
فراوانی طلا همه زندانیان را با زنجیرهای زرین بسته بودند و با آنها گفتند که  
مس بعلت کمیابی ارزش طلای شما را برای ما دارد .

پس از آن از مقبره ها بازدید کردند در اینجا جسد را مانند مصریان و یا

۲۸ - Macrobi اقوام ماکروبی که در داخله آفریقا میزیستند بطول عمر اشتهار داشتند.

بطریقی دیگر مومیائی میکردند و پس از آن از گچ میپوشاندند و سیما و چهره مرده را تقریباً شبیه خود او روی گچ نقاشی میکردند سپس آنرا بحالت ایستاده در داخل تابوتی بلورین قرار میدادند جنازه در میان تابوت دیده میشد و نزدیکان متوفی مدت یکسال او را در پیش چشم داشتند و از هر چه میخوردند و یا مینوشیدند باوهم تعارف میکردند پس از آن تابوت را بگورستان میبردند . . .

بگفته هرودوت رسولان کمبوجیه پس از آنکه اطلاعات لازم را در باره حبشه کسب کردند بنزد پادشاه متبوع خود باز گشتند و ماوقع را بعرض او رساندند . کمبوجیه در خشم شد و بدون در نظر گرفتن خطراتیکه لشگر - کشی بحبشه در برداشت قوای متعددی را مأمور تصرف آن کشور نمود ، سپاه او هنوزیک پنجم راه را نپیموده بودند که ناگهان تمام موجودی آذوقه آنها بپایان رسید و شروع بخوردن چارپایان باربر خود نمودند کمبود این حیوانات نیز محسوس شد اگر کمبوجیه با مشاهده این وضع از تصمیم خود منصرف میشد و با وجود خبط اولیه سپاه خود را مراجعت میدادشایسته آن بود که او را عاقل بنامند اما او باین فکر نبود و همچنان براه خود ادامه میداد مادام که سربازان برای تغذیه خود چیزی در زمین یافتند با تغذیه این علفها خود را برپا نگهداشتند ولی همینکه به شنزارها رسیدند بعضی از آنها بکار شگفتی دست زدند ، آنان از هر ده نفر یکی را بقرعه از بین خود انتخاب کردند و خوردند وقتی کمبوجیه از این ماجرا باخبر شد اندیشید که مبادا آنها یکدیگر را بخورند بناچار از ادامه لشگر کشی به حبشه منصرف شد و مراجعت کرد و پس از آنکه قسمت بزرگی از سپاه خود را ازدست داد بشهر تب ۲۹ باز گشت استرابون ۳۰ برخلاف هرودوت معتقد بود که همه سپاهیان کمبوجیه در لشگر کشی بحبشه از بین رفته اند . همانطوری که قبلاً اشاره شد

۲۹ - Thébes یکی از پایتخت‌های معروف مصر در دوره فراغه

۳۰ - Strabon مورخ و جغرافی‌نگار یونانی (۲۵ میلادی - ۵۸ ق.م)

نوشته‌های هرودوت رانمیتوان درست و خالی از غرض تلقی کرد شاید اعزام نمایندگان از جانب شهریار هخامنشی بدربار پادشاه حبشه افسانه‌ای باشد که هرودوت برای سرگرمی تحسین کنندگان تاریخ خود ساخته و پرداخته است.

شکی نیست که فرزند بزرگ کوروش پس از فتح مصر بر قسمت‌های شمالی حبشه دست یافته است و بعدها خواهیم دید که چگونه حبشیان در ارتش ایران بانجام وظیفه اشتغال دارند. از طرفی امکان دارد پارسیان در لشکر-کشیهای خود بسرزمین **ناپاتا**<sup>۳۱</sup> رسیده باشند و شهر مر وئه<sup>۳۲</sup> را بافتخار زوجه کمبوجیه ساخته باشند.

**داریوش (۴۸۶-۵۲۱ ق.م)** شاهنشاه بزرگ هخامنشی در کتیبه‌های بیستون (**سنگنبشته بغستان**) و نقش رستم از سرزمین **کوشیا** (حبشه) نام برده است و آنرا جزئی از امپراتوری خود بحساب می‌آورد البته باید یادآور شد که فقط بخش مجاور مصر از خاک حبشه تحت سلطه ایران بوده و بقیه این سر-زمین دارای استقلال بوده است.

در زمان سلطنت **خشاریارشا** (۴۶۶-۴۸۶ ق.م) وقتی ارتش عظیم ایران عازم یونان بود گروهی از حبشیان که لباس آنها از پوست پلنگ و شیر درست شده بود شرکت داشتند، کمانهای آنها از شاخه‌های درخت خرما بود که لااقل چهار-ذرع طول داشت علاوه بر این اسلحه زوبینهایی داشتند که بشاخ تیز شده غزال منتهی میشد و گریزی که بآن میخهای زیاد کوبیده بودند. اینها وقتی که بجنگ میرفتند قبل از جدال نیمی از بدن خود را گچ مالی میکردند و نیم دیگر را ورمیلون<sup>۳۳</sup> (ترکیبی است از گوگرد و جیوه) فرمانده اعراب و حبشیهایی که بالای مصر سکنی داشتند **ارسام** پسر داریوش از ارتیس تن دختر

۳۱- Nâpata سودان کنونی

32- Meroé

33- Vermillon

کوروش بود. حبشیه‌های شرقی با هندیها خدمت میکردند. ظاهراً بین حبشیه‌های شرقی و غربی تفاوتی نبود مگر از حیث زبان و موها، حبشیه‌های شرقی موهایشان راست است ولی موهای حبشیه‌های لیبیائی (افریقائی) بیش از موهای سایر مردم آن تاب‌خورده ... ۳۴

در دوره ساسانیان (۶۵۲-۲۲۶ میلادی) مناسبات ایران و اتیوپی توسعه یافت مسائل تجاری و دریانوردی و حتی مسائل مذهبی در ایجاد این روابط تأثیر بسزائی داشت. در زمان سلطنت **قباد اول** (۵۳۱-۴۸۸-م) امپراتور حبشه با کوشش جهت رفع اختلاف و دوستی که بین نصارای ایران رخ داده بود نمایندگانی روحانی بایران گسیل داشت، این جماعت که مدتی در ایران اقامت گزیده بودند برای آزادی برخی از کشیشان بحضور شاهنشاه باریافته و میانجیگری کردند. (امکان دارد که خود روحانیان حبشی مقیم ایران بدون اطلاع نجاشی بدین کار دست زده باشند).

**دولت اتیوپی** که دارای ناوگان متعددی بود در دریاهای جنوب درزمینه بازرگانی بنای رقابت با ایران را نهاد و بعلت همکیشی با رومیان همواره جانب روم را می‌گرفت.

حبشیان مایل بودند که کالاهای ارزنده هندیان و سایر ملل جنوبی آسیا را خریداری کرده و در اختیار رومیان قرار دهند ولی در این میان دولت ایران مانع بزرگی در راه انجام این مقصود بود و کمتر در این راه موفقیت مییافت بازرگانان زرنگ و چیره دست ایرانی تجارت ابریشم را با انحصار خود در آورده بودند و رومیان مجبور بودند که ابریشم را فقط از آنها خریداری نمایند و بدین ترتیب منافع تجارتی تنها از آن ایرانیان می‌گردید.

**ژوستی نین (یوستی نیانوس)** (۵۶۵-۵۲۷-م) قیصر روم از نجاشی خواست که در این کار مداخله کند و بدون واسطه ابریشم را از هندیان خریداری و در اختیار همکیشان رومی خود بگذارد ولی امپراتور اتیوپی با نوشتن که

۳۴- نقل از کتاب ایران باستان- کتاب سوم تألیف حسن پیرنیاص ۷۳۴

در کلیه بنادریکه معامله ابریشم صورت می‌گیرد بازرگانان ایرانی نفوذ دارند و بعلت دوستی و آشنائی با هندیان نمی‌گذارند که حبشیان مستقیماً وارد معامله شوند.

این رقابت دیرزمانی بین دو دولت وجود داشت، البته در زمان ضعف دولت ساسانی کشتیهای حبشی بدون بیم و هراس از ناوگان ایران، به حمل مالالتجاره اشتغال داشتند.

**پروفسور آرتور کریستن سن** از قول رینو<sup>۳۵</sup> می‌گوید: « ایرانیان و اعرابیکه دولت از روی تدبیر در میان ایرانیان جای میداد رفته رفته نیروی دریائی معتنا بهی تشکیل دادند، سفاین ایران در همه دریاهاى مشرق سیر کرده در آغاز، کار آنها رقابت با کشتیهای رومی و حبشی بود لکن بعد صاحب اختیار آن دریاها شدند و نفوذیکه ایرانیان در دریا حاصل کردند یکی از عللی بود که قدرت و شهرت روم را در دریاهاى شرق متزلزل و بکلی خاموش کرد. در سال ۵۲۳ پادشاه حبشه برای اینکه با ساکنان حجاز جنگ کند هفتصد سفینه ایرانی و رومی را بیاری خود حرکت داد محصولات هند و جزیره سرانندیب را کشتیهای حبشه برای رومیان میآوردند.»

در عهد خسرو اول **انوشیروان** (۵۷۹ - ۵۳۱ م) شاهنشاه ساسانی، امپراتور روم که بارها با ایران پنجه درافکنده بود در صدد برآمد که با دولت حبشه قرارداد نظامی بر علیه ایران منعقد سازد تفصیل این واقعه را از **پروکوپئوس**<sup>۳۶</sup> می‌شنویم<sup>۳۷</sup>: « در زمانیکه **هلستئوس** پادشاه حبشه بود و از **یمیقیوس** (ممکن است **ذونواس** پادشاه یمن باشد) بر حمیریان سلطنت میکرد ژوستینی نین

۳۵- ر.ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان- ترجمه رشیدیاسمی ص ۱۴۸- Reinaud  
 ۳۶- Procopius مورخ بیزانسی در اواخر سده پنجم میلادی در سزازه فلسطین متولد شد و در حدود سال ۵۶۲ درگذشت، وی منشی بلیزاریوس و مورخ ژوستینی نین امپراتور روم شرقی بود.

۳۷- ر.ک به کتاب جنگهای ایران و روم تألیف پروکوپئوس ترجمه محمد سعیدی ص ۱۰۲ تا ۱۰۵

فرستاده ژولیانوس<sup>۳۸</sup> نام را نزد آنان فرستاد و پیغام داد که چون مردم آنها هر دو دارای يك کیش و آیین هستند صلاح در آنستکه بارومیها متحد شوند و بر ضد ایرانیها بجنگند.

ضمناً به حبشیها خاطر نشان نمود که اگر ابریشم از هندوستان بخرند و برومیان بفروشند هم خود آنها سود هنگفت خواهند بود و هم از رفتن پول رومیها بجیب دشمنان ایشان یعنی ایرانیها جلو گیری خواهند کرد، از حمیریها نیز درخواست نمود که کیسوس<sup>۳۹</sup> (کایسوس) فراری را بریاست اعراب مدنی برگزینند و بالشگری جرار بخاک ایرانیها بتازند، کیسوس سرداری دلیر و جنگجو بود لیکن چون یکی از بستگان از میمیوس را بهلاکت رسانیده بود ناگزیر از کشور خود گریخت و در سرزمینی بایر و غیر مسکون اقامت گزیده بود، پادشاهان مزبور هر دو وعده دادند که درخواستهای ژوستی نین را انجام دهند و فرستاده او را مرخص نمودند لیکن هیچکس بقول خویش وفانکرد یعنی در حقیقت هیچکدام هم نتوانستند کاری از پیش ببرند زیرا در موضوع تجارت ابریشم ایرانیها چون نزدیکتر به هندوستان هستند همیشه بار کشتیهائی را که از آنجا میآیند زودتر در بنادر میخرند و مجالی برای حبشیها باقی نمیگذارند و در قضیه لشگر کشی بخاک ایران نیز اینکار از عهده حمیریان بکلی بیرون بود چه اولاً میان سرزمین ایشان و کشور ایران صحرای وسیع بایری وجود داشت که مسافرت در آن بسیار دشوار بود ثانیاً ایرانیها بمراتب از حمیریها دلیرتر و جنگجو ترند و طوایف مزبور هرگز نیروی برابری و ستیزه با ایشان را ندارند. بعدها وقتی ابرهه اساس پادشاهی خود را مستقر ساخت و قدرت و اعتباری حاصل کرد به ژوستی نین وعده داد که بخاک ایران حمله نماید لیکن بمحض اینکه سپاهی گرد آورد و روبراه نهاد و متوجه خطرات مسافرت و پایان ناگوار این لشگر کشی شده فوراً بکشور خویش مراجعت

38— Julianus

39— Caisus



کرد، این بود شرح روابط میان رومیان و مردم حبشه و طوایف حمیری ...  
**انوشیروان** که تا سنین پیری شخصاً در جنگ‌های ایران و بیزانس شرکت داشت بتقاضای امیر یمن و برای دفاع از مرزوبوم وی و اخراج حبشیان مهاجم که دیر زمانی در یمن رحل اقامت افکنده بودند ناچار بمداخله نظامی شد و توانست قوای اشغالگریگانه را از سرزمین حمیریان بدریا بریزد. تفصیل این واقعه را اکثر مورخان دوره اسلامی با شرح و بسط بسیار در کتاب‌های خود آورده‌اند و از اقدام دولت ایران جانب‌داری و سپاسگزاری کرده‌اند. در اینجا بطور اجمال علل و چگونگی رویداد مزبور را ذکر مینمائیم:

در زمان سلطنت **کنستانتین اول (قسطنطین)** (۳۷۷ - ۳۰۶) میلادی امپراطور روم که دین مسیح را بر رسمیت شناخته بود (فرمان میلانو ۳۱۳ میلادی) مسیحیت در کشور یمن بوسیله مبلغان مذهبی منجمله تئوفیل بتدریج اشاعه یافت. در اواخر قرن پنجم میلادی ذونواس امیر حمیری یمن که دین یهود را پذیرفته بود نظر ببعضی روایات چون شنید که رومیها با یهودیان بدرفتاری میکنند تجار روم را کشت و باآزار مسیحیان یمن پرداخت و گروه زیادی از آنها را در **نجران** واقع در شمال یمن بهلاکت رسانید: ۴۰ «ذونواس خبر این اقدام یعنی قلع و قمع مسیحیان را رسماً بمملوک عرب غیر نصرانی و آنجمله پادشاه حیره **المنذر بن امری القیس** داد و مخصوصاً سفیری پیش پادشاه لخمی حیره برای اعلام این وقایع و تشویق او بدفع مسیحیان فرستاد، ورود او بحضور المنذر مصادف شد با ورود سفیری که از جانب امپراتور روم بدربار حیره، و سفیر روم که **ابراهام** نام داشت واقعه را بامضمون مراسله پادشاه یمن به منذر را در آنجا شنید و بدربار روم اطلاع داد و در مراسله معروف **سیمون بت آرشام** تفصیل قتل نصارای نجران بتفصیل در همان تاریخ نوشته شده ...»

۴۰- ر.ک به تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن بقلم سید حسن

تقی زاده ص ۷

خبر قتل مسیحیان چون بگوش ژوستن<sup>۴۱</sup> (یوستن) اول (۵۲۷ - ۵۱۸ م) امپراتور بیزانس رسید سخت بر آشفت و به نجاشی (نام ابن نجاشی را مورخین عرب کالب الاصبجه و مورخان رومی هلستیوس نوشته‌اند) دستور داد بر یمن بتازد و انتقام مسیحیان مقتول را از ذونواس بگیرد. طبری نوشته است: <sup>۴۲</sup> « که نجاشی برای لشگر کشی بیمن از قیصر کشتی خواست و او کشتیهای بسیار برای وی فرستاد و پشتیبانی و حمایت بیدریغ خود را نسبت با اقدامات دولت حبشه بنجاشی اعلام داشت. ابن خلدون<sup>۴۳</sup> نوشته است که پیشگویان و کاهنان عرب قبلا پیشگوئی کرده بودند که حبشه بر بلاد ایشان میتازد. نجاشی اریاط بن اصحمه سردار خود را با هفتاد هزار تن بیمن فرستاد (حبشیها در روز گاران گذشته نیز چندین بار بیمن لشگر کشیده بودند) ذونواس پادشاه یمن شکست خورد و برای اینکه بدست دشمن نیفتد خود را در دریا افکند و غرق شد (۵۲۵ - میلادی) حبشیان بفرماندهی اریاط در یمن مستقر شدند. چند سال بعد ابرهه - الاشرم<sup>۴۴</sup> (ابراهیم) از افسران حبشی مقیم یمن اریاط را کشت و خود حکمران یمن گردید. دینوری گوید: <sup>۴۵</sup> « ابرهه اریاط را بمبارزه دعوت کرد، اریاط بمیدان او رفت و حربه خود را بسوی ابرهه افکند آن حربه بصورت ابرهه اصابت کرد و چهره او را شکافت از اینرو او را ابرهه الاشرم نامیدند، از سوی دیگر ابرهه شمشیر خود را بفرق اریاط فرود آورد و او را بکشت.»

مسعودی گوید: <sup>۴۶</sup> وقتی نجاشی از کشته شدن اریاط با خبر شد از کار

41- Justin

۴۲ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۹۲۶

۴۳ - ر.ک به ج اول مقدمه ابن خلدون ص ۶۶۵

۴۴ - ابرهه و فرزندانش یکسوم و مسروق مدتی در یمن حکومت کردند.

۴۵ - ر.ک به کتاب اخبار الطوال ترجمه صادق نشات ص ۶۶-۶۵

۴۶ - ر.ک به مروج الذهب ص ۴۴۰ ج اول

ابرهه خشمگین گشت و قسم خورد که موی پیشانی او را بکند و خونش بریزد و خاکش یعنی یمن را پایمال کند و چون خبر به ابرهه رسید موی پیشانی خود بکند و در حقه تاج نهاد و کمی از خون خود در شیشه کرد و مقداری از خاک یمن را در کیسه‌ای ریخت و برای نجاشی فرستاد و هدیه‌ها و تحفه‌های بسیار همراه آن کرد و نامه نوشت و ببندگی وی اعتراف کرد و بدین نصرانی قسم خورد که مطیع اوست و چون شنیده است که شاه قسم خورده موی پیشانی او را بکند و خونش بریزد و خاکش را پایمال کند اکنون موی پیشانی خود را بنزد شاه میفرستم که بریزد و کیسه‌ای از خاک دیارم میفرستم که پایمال کند. نجاشی ابرهه را بخشود و حکومت باو وا گذاشت.

**پروکوپئوس** برخلاف مسعودی از جنگهای متعدد نجاشی و ابرهه سخن بمیان آورده است ۴۷ و پیروزیهای مکرر ابرهه را بر قوای اعزامی حبشه یادآور شده است. بعقیده وی این جنگها تا زمان مرگ هلستئوس پادشاه حبشه جریان داشته و پس از آن ابرهه برای استحکام پادشاهی خویش متمهد میشود که همه ساله خراجی بجانشین وی بپردازد. ابرهه در شهر صنعا ۴۸ پایتخت یمن کلیسای مجللی بنا نهاد و اعلام داشت که اعراب بجای کعبه بزیارت آن بشتابند ولی چون شخصی شب هنگام در آن نجاست ریخت بر آشفت و مصمم گردید که خانه کعبه را ویران سازد و دین مسیح را در سراسر شبه جزیره عربستان انتشار دهد با این مقصود سوار بر پیلی محمود نام که گویا نجاشی برای او فرستاده بود عازم مکه گردید ولی بجهاتی موفقیت نیافت ...

در این ایام اعراب بایران متمایل بودند و جانبداری رومیان را از حبشیان برای خود امری خطرناک میدانستند «مادامیکه عربها بت پرست بودند و نیز مادامیکه بیم و اندیشه آنها نسبت بازادی خودشان از حبشه و روم بود

۴۷- ر.ک به کتاب جنگهای ایران و روم - ترجمه محمد سعیدی ص ۷۰  
 ۴۸- صنعا کلمه ایست حبشی بمعنای استحکام و پایداری - شهر مزبور سابقاً دمار نام داشت -

(اخبار الطوال ص ۶۶)

با آندو دولت کمتر تمایل داشتند و حتی از حبشه بیمناک بوده و وحشت داشتند و از رومیها هم بواسطه لشکر کشی آنها بیمن و تسخیر مملکت نبطی و تدمر و قطع تجارت یمن از راه خشکی بواسطه راه انداختن سیرسفاین در بحر احمر و کمک روم بحبشه در حمله بعربستان با کشتی و تجارت و همچنین بعلت تصرف فلسطین و سوریه و جلورفتن تدریجی نفوذ آنها در شمال غربی عربستان تا حدی اندیشناک بودند و اغلب تمایلی بایران داشتند خصوصاً بسبب کمکی که با آزادی یمن از دست حبشه کرد. لیکن در دوره بلا فاصل قبل از اسلام بمروور ورق برگشت و علل متعددی وسیله شد که قسمت زیادی از عربها را از ایران دور نماید که از آنجمله بود تمایل عربهای مسیحی عربستان بدولت بزرگ روم و همچنین خطر ناک شدن قدرت روز افزون ایران برای همه عربستان چه آوازه عظمت و فتوحات خسرو انوشیروان و غلبه او در جنگهای خود باروم و تسلط دولت ایران بر یمن و تمام نواحی شرقی و جنوبی عربستان و پس از آن صیت فتوحات خسرو پرویز و غلبه او بر رومیان و رسیدن اردوهای او بنزدیکی پایتخت روم و استیلای وی بآسیای صغیر و شامات و فلسطین و حتی مصر و مجاورت تهدید آمیز ایران باین طریق با حجاز و نجد و بر انداختن دول عربی معروف و قدیم حیره و غسان در تمام عربستان و حتی در میان قبایل بدوی، پیچیده بود و شاید... اینهم در خاطرها بود که دولت مقدونی و دولت روم در حملات خود بمملکت عربی انباط در ۳۲ و به یمن در ۲۵ قبل از مسیح کامیاب نشده شکست خوردند و یامجبور بعودت شدند ولی ایران دورترین نقاط عربستان را مانند یمن و حضرموت و عمان تصرف کرده و نگاه داشته بود...<sup>۴۹</sup> در مورد تصرف یمن بوسیله ایرانیان باختصار مطالبی ذکر مینمائیم:

پس از در گذشت ابرهه فرزندان او یکی پس از دیگری بپادشاهی یمن

۴۹- تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن - تقی زاده - قسمت هفتم

و هشتم و نهم ص ۲۶-۲۵

رسیدند نخست یکسوم و بعد از او مسروق، ایندو نسبت بمردم ظلم و جور فراوان کردند سیف بن ذی یزن از شاهزادگان حمیری یمن، برای بیرون راندن حبشیان مصمم شد از ممالک بزرگ آن زمان یعنی ایران و روم کمک بخواهد، سیف نخست از امپراتور روم یاری طلبید، امپراتور حاضر به همراهی نشد و پاسخ داده بود که حاضر نیست بابت پرستان بر علیه مسیحیان (حبشیها) که همکیشان او هستند وارد جنگ شود، پس سیف متوجه ایران شد ابتدا بخدمت پادشاه حیره یعنی نعمان بن منذر که دست نشانده ایران بود رفت و موضوع را با او در میان نهاد، چون نعمان سرزمین خود را از جانب حبشیان یمن در خطر میدید و کینه آنان را در دل داشت به سیف گفت: «<sup>۵۰</sup> که سبب اخراج جد ما ربیعہ پسر مضر از سرزمین یمن و اقامتشان در این مرز و بوم همین بود حال اینجا باش در سفر سالیانه من بدر بار کسری همسفرم باشی».

پس از مدتی سیف به همراهی امیر حیره بدر بار انوشیروان رفت، وقتی بحضور شاهنشاه باریافت خود را خویشاوند او قلمداد کرد انوشیروان چگونگی را پرسید. گفت: «<sup>۵۱</sup> ای پادشاه خلقت و پوست سفید، که از این جهت من از آنها بتو نزدیکترم؟ انوشیروان وعده داد که او را بر ضد سیاهان یاری دهد، آنگاه بکنگ روم و اقوام دیگر سرگرم شد و سیف بن ذی یزن بمرد و سالها پس از او پسرش معدیکرب بن سیف بیامد»

تفصیل واقعه بسیار است که ما بطور خلاصه ذکر کردیم (برای اطلاع بیشتر بکتاب تاریخ اجتماعی سعید نفیسی مراجعه شود) معدیکرب بنزد انوشیروان آمد و خواهش پدر را که در غربت بناکامی جان سپرده بود باز گفت بدستور شاهنشاه شورائی تشکیل شد و مقرر گردید که از زندانیان محکوم بمردگ جهت کمک بفرزند سیف استفاده گردد.

۵۰ - اقتباس و تلخیص از مروج الذهب مسعودی ص ۴۴۳

۵۱ - همان کتاب همان صفحه

پس از آن فرماندهی این سپاه عجیب و درعین حال محدود را بمردی که هشتاد و هفت ساله و نام ازبزرگان دیلم که او نیز بعزت سرکشی یاراهزنی در زندان بسر میبرد سپردند و بهمراهی معدی کرب در هشت کشتی آنها را راهی یمن نمودند. آنها هنوز چندان از بندر ابله<sup>۵۲</sup> دور نشده بودند که دو کشتی بادویست نفر سر نشین خود بزیر آب رفت و جملگی غرق شدند و شش کشتی با ششصد تن در سواحل حضر موت لنگر انداخت، وقتی سپاهیان از کشتی بساحل گام نهادند و هرز دستورداد تا تمام کشتیها را آتش بزنند بدین منظور که راه فرار سپاهیان از طریق دریا سد گردد و با جان و دل با دشمن پیکار نمایند.

بلعمی گوید:<sup>۵۳</sup>

آن ششصد مرد عجم را گرد کرد و گفت کشتیها از بهر آن سوختم تا همه بدانید که شما را باز پس شدن راه نیست و بدان سبب جامه ها بسوختم تا اگر دشمن ظفر یابد بر ما او را چیزی نرسد و افزونی طعام یک روزه از بهر آن بدریا افکندم تا هر کسی بداند که او را اندرین جهان جز یک روز زندگانی نیست اگر حرب کنید زندگانی فزون شود و نعمت یابید.

در باره همراهی ایرانیان برای رهائی سرزمین هاماوران (یمن) از جنگ حبشیان و مقاصدیکه دولت ایران در اعزام قوا منظور نظر داشته مطالبی از کتساب شادروان سعید نفیسی در اینجا ذکر میکنیم:<sup>۵۴</sup> «یاری ایران از مردم یمن در برابر حبشیان بجز رقابت دیرین بارومیان و بوزنتیان (دولت بیزانس - امپراتوری روم شرقی) دلایل دیگری نیز داشته است نخست آنکه پادشاهان ساسانی جدی داشته اند که دین زردشتی را در هر جا که ممکن بوده است انتشار دهند چون یمن میدان کشمکش در میان ادیان مختلف بود امید داشتند که در آنجا نتیجه ای بگیرند، دیگر آنکه از یهود

۵۲ - شهر ابله در مجاورت بندر بصره قرار داشت و مرکز تجارت با هندوستان بود...

۵۳ - رک. بتاریخ بلعمی ص ۱۰۳۱

۵۴ - رک. به تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان ص ۵۶ اسفندماه

در برابر ترسایان یاری میکرده‌اند و در ضمن چون نصارای ایران نستوری<sup>۵۵</sup> بودند و پادشاهان ساسانی ناچار از ایشان پشتیبانی میکردند مخالفت با کلیساهای نصارای رومی نیز در سیاست خارجی ساسانیان بی‌اثر نبوده است، نخستین اقدامیکه ایرانیان در این زمینه کرده‌اند اینست که سفیری به یمن فرستاده‌اند که ابرهه در کتیبه خود ذکر کرده است...»

وقتی مسروق بن ابرهه خبر ورود ایرانیان را شنید با لشکریان خود سوار بر پیل بمقابله آنها شتافت. « وهرز با ایرانیان همراه خود گفت بشدت حمله کنید و صبور باشید، آنگاه پادشاهشان را نگریست از فیل پیاده شد و سوار شتری شد آنگاه از شتر فرود آمد و سوار اسب شد آنگاه نخوتش نگذاشت که بر اسب جنگ کند که مسافران کشتی را حقیر میشمرد، وهرز گفت ملکش برفت که از بزرگ بکوچک نشست... مابین دو چشم مسروق يك یاقوت سرخ بود که با آویز طلا بتاج وی آویخته بود و چون آتش میدرخشید وهرز تیری بینداخت آن قوم نیز تیر انداختن آغاز کردند تیر وهرز یاقوت سرخ پیشانی مسروق را درهم شکست و او را از پای در آورد<sup>۵۶</sup>» ایرانیها حبشیها را تارومار کرده و گروه بسیاری را زدم تیغ گذراندند. سیف از جانب شاهنشاه ایران پیادشاهی یمن رسید.

در باره شاهزاده یمنی و صبر و تحمل او و نیز شجاعت و جوانمردی ایرانیان همراه او که با آزادگان یا احرار آزادگان معروف شده‌اند یکی از شعرای عرب موسوم به ابوزمعه جدامیه بن ابی الصلت ثقفی شعری سروده که

۵۵- نستوریه‌ها (بانی آن نستوریوس Nestorius) معتقد بودند که مسیح دو طبیعت مجزا از یکدیگر داشته یکی انسانی و دیگری ربانی حال آنکه یعقوبیان را عقیده بر آن بود که این دو طبیعت در ذات مسیح وحدت یافته است...

۵۶- ر.ک به مروج الذهب ص ۴۴۴-۴۴۳ ج اول

باختلاف جزئی در بیشتر کتب تاریخی دوره اسلامی مضمون آن ذکر شده است. ترجمه آن بقرار زیر است :

«باید کسان چون ذی یزن انتقامجویی کنند که بگرداب دریا تا خطر هاهمی رفت تا احرار زادگان را همراه آورد که در تاریکی شب آنها را کوه پنداری ، چه مبارک گروهی بودند که آمدند و در زمانه نظیرشان را نخواهی دید، شیران را بتعقیب سگان سیاه فرستادی و فراری آنها در زمین سرگردان شد، بنوش و خوش باش که تاج بگرداری و برفراز غمدان<sup>۵۷</sup> خانه و جایگاه تو است ، مشک اندود کن که دشمن هلاک شد ، و در جامه های خویش آسوده باش ، این فضیلتها است نه دوظرف شیر که بآب مخلوط شده باشد و بعد بصورت پول در آید.»

حکومت معدیکرب که با زحمت و صبر و تحمل بسیار نصیبش شده بود دیری نپائید چند تن حبشی مقیم یمن که از مرگ رسته بودند اعتماد امیر را بخود جلب کرده و در سلك نگهبانان مخصوص وی درآمدند هر زمان که از کاخ غمدان خارج میشد غلامان نیزه دار حبشی پیشاپیش او بحرکت درمی آمدند، روزی این غلامان که کینه او را بدل داشتند بر سرش ریخته و بانیزه های خود بحیاتش خاتمه دادند. وقتی خبر کشته شدن پادشاه یمن به انوشیروان رسید در خشم شد و بار دیگر وهرز سالخورده را که شایستگی و لیاقت خود را در سفر جنگی اول بمنصه ظهور رسانیده بود با چهار هزار سرباز مأمور یمن ساخت و با و دستور داد که هر کجا افراد مجعد موویا دو رگ مشاهده کرد زنده نگذارد. وهرز به صنعا رسید و فرمان خسرو را بمرحله اجرا در آورد و خاک یمن را از وجود دشمن بکلی پاک کرد .

انوشیروان وهرز را بحکومت یمن منصوب نمود ، مؤلف اخبار الطوال

۵۷- قصر معروف غمدان در شهر صنعا مقر پادشاهان حمیری



گوید : <sup>۵۸</sup> وهرز پنجسال دریمن بود چون مرگ او نزدیک شد و تیر و کمان خواست و گفت مرا تکیه دهید : پس کمان خود را گرفت و تیری از آنرها ساخت و گفت که هر جا که تیر من بیفتد بر ایم آرامگاهی بسازید و مرا درون آن قرار بدهید، تیر او پشت کلیسا افتاد و آن موضع را تا امروز مقبره وهرز مینامند .

۵۸ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری که در سده سوم هجری میزیسته است... ص ۶۸

# چند فرمان تاریخی

از

محمد علی کریم زاده تبریزی

= ۱ =

این فرمان در زمان ولیعهدی مظفرالدینشاه در مورد تعقیب فرمانهای عباس میرزا و محمد شاه و ناصرالدین شاه در مورد قنات شاه چلبی صادر شده و مهر ولیعهدی مظفرالدین شاه را دارد .

محل مهر

منشور حکمرانی بگرفت زیب و آئین از خاتم ولیعهد سلطان مظفرالدین

حکم والا شد آنکه عالیشان عزت نشان علی اکبر بیگ تفنگدار بداند چون از قرار رقم ولیعهد مبرور البسه الله فی حلال النور فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت شهر یاری روحنا و روح العالمین فدا و نوشته جناب جلالت نصاب مستوفی الممالک و مقرب الخاقان امین لشکر پانزده لوله آب از قنات شاه - چلبی باید بباغ مرحوم یحیی خان برود و مطالبه حقا به نشود مانیز امتثال الامر - الاقدس الاعلی و باجرای قرارداد امنای دولت قوی شوکت قاهره بصدور این منشور قضا دستور امر و مقرر میداریم که عالیجاه رفیع جایگاه فخرامت و مناعت اکتناه مقرب الخاقان حاجی فتحعلی خان بیگلربیگی دارالسلطنه تبریز قدغن نماید بمحصلی مشارالیه پانزده لوله آب از قنات مزبور بباغ

مسطوره داده التزام بگیرد از میرابان قنات مزبور که هر ساله علی‌الاستمرار کما فی السابق آب بباغ مزبور داده ممانعت نکرده و مطالبه حقا به از آنجا نمایند المقرر عالی‌شان علی‌اکبری بیک تفنگدار خود را مأمور محصل دانسته قرار لوله بندی آب باغ مزبور را گذاشته حسب المقرر معمول دارد و در عهده شناسد . تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۴

فرمان شماره ۲۴ قرائت و تقدیم از موزه اسناد و فرامین محمد علی - کریم زاده تبریزی .

=۲=

### فرمان از حشمت الدوله

سجع مهر (فروزان گوهر دریای شاهی حشمت الدوله)

عالیجناب صداقت مآب افلاطون الزمان میرزا علینقی حکیم باشی بالطف خاطر والا مخصوص باد اگر چه همه اوقات اطمینان خاطر ما در معالجات مردم عموماً و متعلقان سرکار والا خصوصاً بحسن تجویز و استقامت سلیقه آن عالیجناب بوده اما در این روزها که موکب و الاعازم اردوی کیهان پوی همایون روانه چمن سلطانیه است لازم دیدیم که آنعالیجناب را بصورت این ملفوفه مورد التفاتی خاص سازیم که در غیاب ما بیشتر از ایام حضور رعایت معالجات عامه ناس را که رعایا و ممالیک دولت عدالت اساس میباشند مراقب بوده و التفات والا را زیاده شامل حال دانسته تا مراجعت موکب والا احوالات اتفاقیه آنولایت را که متعلق بشغل آنعالیجناب باشد با مطالب و مستدعیات خود قلمی دارد و مسئول خود را بقبول مقرون دادند شرحی هم که جناب جلالتمآب اجل اکرم صدراعظم دام مجده در باب یکصد تومان مستمری مرقوم داشته بودند که از غایب و متوفای مستمریات آذربایجان در وجه المعالجات برقرار شود انفاذ داشتیم که مقرب الخاقان قوام الدوله بجهت سند ضبط نموده مراتب آنرا صادر نماید . حرره فی ذی قعدة الحرام ۱۲۶۹

درپائین خط حشمت الدوله نوشته شده است تعلیقه را که تنخواه آن صادر شده است از برای مستمری بشما فرستادیم والسلام .

=۳=

### فرمان مسعود میرزا ظل السلطان

سجع مهر

(یمین دولت شه آفتاب چرخ وجود یگانه گوهر دریای خسروی مسعود)  
 هو الله تعالی شأنه حکم والاشد آنکه عالیجنابان سیادت و سعادت مآبان سادات مفصله طایفه عرب سرافرازو آگاه بوده بدانند (محل اسامی سادات) از قراریکه عالیجناب سیادت انتساب آقا سید محمد حسین معروض داشت از قرار نوشته جات اساتید شرعیه همه ساله آنعالیجنابان مفصله فوق مبلغ شصت تومان از بابت بدهی قبیله علی شمسی و علی بیگی بصیغه نذر بر ذمت خود قرار داده اید که بر سبیل استمرار در وجه اوسازگاری دارند چون مدتی است ادای وجه مسطور بعهدہ تعویق و تعطیل افتاده لذا مقرر میفرمائیم که بر طبق احکام شرعیه باید مبلغ مزبور را بدون معطلی برسانند هر چه در این مدت قبض از او ابراز شود قبول نماید والا حقوق ثابتہ شرعیه او را تمام و کمال بدون عذر و حرف رد سازند که آسوده حال و فارغ البال بدعای بقای دولت ابد اتصال مشغول گردد البتہ از قراریکه حکم و مقرر فرموده ایم باید وجه مزبور در وجه سید مسطور همه ساله برسد و رضای او در این باب بعمل بیاید و اهمال و اغفال نورزند . فی غره شهر ذی قعدہ الحرام ۱۲۸۰ .

=۴=

سجع مهر فرهاد میرزا

( فرهاد گوهری ز دریای خسروی است )

هو الله تعالی شأنه

حکم والاشد آنکه چون جماعت سادات عرب از قدیم الایام معاف و مسلم بوده مطالبه مالیات و عوارض دیوان بهیچ وجه از آنها نمی شد و امور آنها همیشه مفوض و مرجوع بعالیجناب سیادت و سعادت انتساب آقا سید محمد حسین

(۳)

پیشنماز و مرحوم سید محمد حسن بوده است و هر ساله مبلغی از آنها عاید میشد که نصف او بعالیجناب آقاسید محمد حسین پیشنهاد میرسید و نصف دیگر بمرحوم سید محمد حسن و اصل میگشت علی هذا محض رعایت حال سادات و مزید دعا گوئی دوام عمر و دولت روز افزون اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه جمجاه عالیشان پناه روحی و روح العالمین فداه از معامله هذاه السنه سیچقان نیل و ما بعدها جماعت سادات عرب را از مالیات و عوارض دیوانی معاف و کمافی السابق امور آنها را بعالیجناب آقاسید محمد حسین واگذار فرمودیم و مبلغی که از آنها عاید میشد در حق مشارالیه و ورثه سید محمد حسن با المناصفه مقرر داشتیم و این رقم مطاع صادر شد و سادات عرب کمافی السابق خود را سپرده بمشارالیه دانند و مستوفیان و کتبه سرکاری شرح رقم مبارک را ثبت و ضبط نمایند و در عهده شناسند . شهر رمضان ۱۲۹۳

=⊙=

## فرمان جلال الدوله

سجع مهر (بر جلال الدوله نازد آسمان)

هو الله تعالی شانه

حکم و الا شد آنکه چون از قرار ارقام حکام و اعمام گرام از قدیم الایام جماعت سادات عرب بدین موجب از مطالبه (محل اسامی سادات) مالیات و عوارض دیوانی معاف و مسلم بوده از آنها حبه و دیناری دریافت نمیشد و امور آنها همیشه موکول و مفوض بعالیجناب سعادت و سیادت انتساب آقاسید محمد حسین پیشنهاد و مرحوم سید محمد حسن بوده و همه ساله مبلغی معین که از آنها عاید میگشت با المناصفه بعالیجناب آقاسید محمد حسین و مرحوم سید محمد حسن میرسید و آسوده خاطر صرف معاش خود نموده بلوازم دعا گوئی دوام دولت قوی شوکت قاهره قیام و اقدام مینمودند علیهذا مانیز محض رعایت جناب سادات و مزید دعا گوئی ذات ملکی صفات اعلیحضرت

قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه روحنا و روح العالمین فداه ازابتداء  
 هذه السنه میمونه ئیلان ئیل فرخنده تحویل وما بعدها جماعت سادات عرب را از  
 مالیات و عوارضات دیوانی معاف و کما فی السابق امور آنهار ابعالیجناب مشارالیه  
 واگذار فرموده بصدور این مبارک رقم قدر توأم امر و مقرر میفرمائیم مبلغی  
 که از جماعت سادات عاید میشود بالمناصفه فیما بین عالیجناب مشارالیه و  
 ورثه مرحوم مزبور قسمت نموده صرف معیشت خود سازند و از روی خلوص  
 نیت بلوازم دعا گوئی دوام دولت قاهره پردازند مقرر آنکه جماعت سادات  
 عرب خود را سپرده عالیجناب مشارالیه دانسته مخالفت ننمایند. المقرر  
 مقربو الخاقان مستوفیان عظام و کتبه کرام شرح رقم مبارک را ثبت و ضبط نموده  
 تخلف جایز ندارند و در عهده شناسند. فی شهر رمضان المبارک ۱۲۹۸

=۶=

## فرمان رکن الدوله

سجع مهر (هوالمعز رکن الدوله) سنه ۱۲۹۴

هو

حکم والاشد آنکه چون همواره پیشنهاد خاطر مهر مظاهر مبارک والا  
 آنستکه در باره هر یک از چاکران و خدمتگذاران دولت ابد مدت که گوی  
 مسابقت را از همگنان ربوده اند بذل عاطفتی خاص فرمائیم مصداق این مقال  
 شاهد احوال معتمد السلطان میرزا حسن خان مستوفی است که سالهاست در وزارت  
 جلیله مالیه مشغول تحریرات رسایل خاصه است و خدمات شایسته خود را  
 بدرجه شهود و بمنصبه ظهور رسانیده مبلغ دو بیست و پنج تومن از تحقیقات  
 محلی فارس بصیغه مواجب در باره مشارالیه مرحمت شده بود چون محل

(۵)

نداشت بر گشت نمود علیهذا به امضاء دستخط آفتاب نقط همیونی و صدارت عظمی بصدور این رقم قضا نوام مبارک از ابتدای هذه السنه یونت ئیل خیریت دلیل و مابعدھا مبلغ دو بیست تومان بصیغه مواجب سرکاری از تفاوت عمل مملکتی عوض دو بیست و پنجاه تومان برگشتی از محل در حق مشارالیه مرحمت و برقرار فرمودیم که همه ساله از قرار صدور برات دفترخانه مبارک که اخذ و دریافت داشته آسوده خاطر و مرفه الحال مشغول خدمت گذاری دولت ابد مدت بوده باشد مقرر آنکه معتمد السلطان مستوفیان عظام و کتاب دفترخانه سعادت فرجام شرح این رقم مبارک را ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند . فی جمادی الاول ۱۳۱۲

=۷=

## فرمان از ناظم الدوله

هو

( خط تعلیق عالی )

حکم عالی شد آنکه چون موافق يك طغرا رقم حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد والا رکن الدوله ثبت سر رشته دفترخانه مبارک که مبلغ دو بیست تومان بصیغه مواجب سرکاری در حق جناب معتمد السلطان میرزا حسن خان مستوفی مستمر و برقرار بوده از آنجا که مراتب شایستگی و کفایت و راست قلمی مشارالیه مشهود افتاد و خاطر ما را از محاسن خدمتگزاری تحریرات رسائل و احکام ایالتی آسوده داشته علیهذا محض بذل مرحمت و شمول مکرمت که موجب تشویق مشارالیه باشد بصدور این خطاب مستطاب از ابتدای هذه السنه پیچی ئیل خیریت تحویل و مابعدھا مبلغ پنجاه تومان بدون رسوم اضافه بر دو بیست تومان مواجب سرکاری سابق او افزودیم که همه

ساله از قرار صدور برات دفترخانه اخذ و دریافت داشته آسوده خاطر و مرفه-  
الحوال بشرایط خدمتگذاری دولت جاوید عدت مشغول شود مقرر آنکه  
معمدالسلطان مستوفیان عظام شرح این حکم مطاع را ثبت و ضبط نموده و  
در عهده شناسند. تحریراً فی شهر رمضان المبارک ۱۳۱۴ ملاحظه شد محل  
مهر ناظم الدوله با سجع (هوناظم الدوله)

=۸=

### فرمان سالار لشکر فرمان فرما

سجع مهر (سالار لشکر فرمان فرما ۱۳۱۴) فرمان خط تعلیق ممتاز

حکم والا شد آنکه چون نظر بلیاقت و شایستگی و کفایت و آراستگی  
و امانت و راست قلمی معمداالسلطان میرزا حسن خان مستوفی منشی که در  
اداره جلیله ایالت فارس مشغول خدمتگذاری و تحریرات ایالتی است محل  
مواجب سرکاری و مدد معاشی لازم دارد و از قراریکه بعرض مبارک والارسید  
که میرزا محمد حسین مترجم شصت تومان مواجب سرکاری دارد و مدتی است  
از شیراز رفته و در تهران نو کوی یک نفر تاجر فرنگی را اختیار نموده و  
استحقاق این مواجب را نداشت علیهذا بموجب صدور این رقم والا از ابتدای  
هذه السنه ایتئیل خیریت تحویل و ما بعدها مبلغ شصت تومان بدون رسوم  
را در حق معمداالسلطان میرزا حسنخان مرحمت و برقرار فرمودیم و مقرر  
میداریم که کار گذاران آن ایالت این مبلغ مزبور را در هذه السنه و ما بعدها  
بصدور برات دفترخانه در حق میرزا حسن خان عاید داشته و از میرزا محمد-  
حسین مقطوع دانند مقرر آنکه معمداالسلطان مستوفیان عظام و کتاب  
دفترخانه سعادت فرجام شرح رقم مبارک را ثبت و ضبط نموده و در عهده  
شناسند. تحریراً فی شهر ذی قعدة الحرام ۱۳۱۵

(۷)



هو

در حاشیه فرمان نظام الملک چنین رقم شده است

۱ - این رقم مطابق با ارقام احکام با احتشام سابق فارس صحیح است البته برات از دفترخانه مبار که صادر شود تنگوزئیل ۱۳۱۷ ملاحظه شد (خط نظام الملک)

۲ - بر حسب دستخط مطاع مبارک بندگان حضرت مستطاب اجلا کرم افخم اعظم آقاروحی فداه و تصدیق جناب جلالتمآب نصیرالملک پیشکار مملکت فارس مبلغ دو بیست و پنج تومن عوض برگشت محل تحقیقات از محل مقررات سرکاری بصیغه موجب در باره جناب معتمد السلطان میرزا - حسن خان مستوفی برقرار و معمول سنواتی بوده و حسب الامر مبارک بروا صادر نموده و صحیح است .

= ۹ =

### اصل فرمان

حکم عالی شد آنکه چون موافق ارقام و احکام حکام با احتشام سابق مملکت فارس مبلغ دو بیست و پنج تومن بدون رسوم بصیغه موجب سرکاری در باره جناب معتمد السلطان میرزا حسن خان مستوفی که مشغول تحریرات رسایل و احکام ایالتی است مستمر و برقرار بوده و مراتب کفایت و شایستگی و لیاقت و درستکاری و امانت و راست قلمی مشارالیه مشهود افتاد علیهذا بامضای احکام سابقه و بصدور این خطاب مستطاب امر و مقرر می فرمائیم که از ابتدای هذه السنه تنگوزئیل خیریت دلیل و مابعدها مبلغ دو بیست و پنج تومن را همه ساله از قرار صدور برات دفترخانه کما فی السابق اخذ و دریافت

(۸)

نموده آسوده خاطر بشرایط خدمتگذاری قیام و اقدام نماید مقرر آنکه معتمدالسلطان مستوفیان عظام شرح اینحکم را ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند. ذی الحجّه ۱۳۱۶

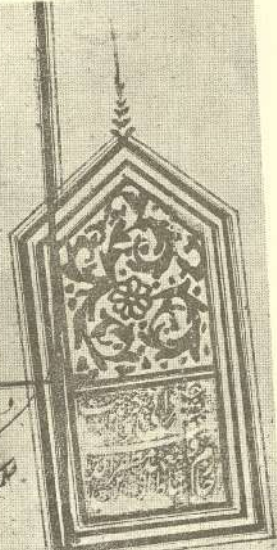
محل مهر نظام الملک با سجع ( نظام الملک ۱۳۱۶ )

= ۱۰ =

### نامه خصوصی مربوط باوضاع جنگ ایران و روس بخط معتمدالدوله نشاط برای یکی از دوستان یافامیل خود

در خصوص کار و بار و جنگ و صلح و اقامت و انصراف موکب همایون تازه که آگاه ساختن شما لازم باشد نداریم بهمان پایه و مایه است کارها که قبلا اعلام شده بود و الحمدلله از جانب دشمن اگرچه از تأثیر هوای نخجوان و ایروان باشد بجز ضعف و فتور تا بحال چیزی ظهور نیافته موکب نایب السلطنه هم بالفعل در آنطرف ایران نهضت آراست منتظر خبر فتحی بزرگ هستیم بعضی حرفهای خنک در تبریز و آنجاها بزبانها افتاده است گفتم شاید آنجا خنکتر از آنچه هست مذکور شد میخواستم به - حسینعلی خان حقیقت آنرا بنویسم که مطلع باشید اگرچه مصحوب جامعی یارخانه در این خصوص آمده پیدا کرده بودم لکن شما آنقدر مرا حیران بدخیالیهای خود در حق من ساخته اید اگر هزار کاغذ بنویسم هنوز باید نوشت من و بعد از بیست سی سال چنان و چنینها باشما تغیر سیاق و احوال و به این بی هنگامی و بی مزگی سبحان اله نمیدانم این خیال شما از کجا برخواسته است از کجا این دریافت شده است که من از سرکار شما ملالتی دارم خوب سبب ملالت را راهی جسته بودید که دیرفرستان کلچه باشد اما از من چه دیده اید که دلالت بر ملالت من داشته باشد معلوم نشد باری علت ملول شدن کلچه دیر رسیدن يك تصدیع هم بکشید و اعلام بفرمائید که از کجا

دانسته‌اید که من ملول شده‌ام ای به آفرین بر جان ما بخدا اگر زنده بمانم  
 و شما را انشاء اله یکبار دیگر ببینم کاری بر سر تن بیاورم که بدانید بد بد است  
 ماشاء اله اینهم حرف ماچه کاغذخوش ظاهر بر حکم وحی است هر چه خواستم  
 طویل بنویسم ممکن نشد .



آنکه عیاشان عزتشان به مهر سلطنت برسانند  
چون در آرزوی تویم و همه در آرزوی منم

تو که در عالم غیبی در روح العالمین در او کوی  
مستجاب شدی به حاجت و در عالم غیبی در او کوی

ایستادان و علمای دین و دنیا را در او کوی  
مستجاب شدی به حاجت و در عالم غیبی در او کوی

و این است که در عالم غیبی در او کوی  
مستجاب شدی به حاجت و در عالم غیبی در او کوی

و این است که در عالم غیبی در او کوی  
مستجاب شدی به حاجت و در عالم غیبی در او کوی



لجانب خرافت تاب انظار من الزمان میر عیسیٰ علم باطن لطافت خاطر در راه مخصوص  
 اگر چه همه آداب الهی در خاطر دریا است

میرزا  
 ۱۰۱۰  
 لازم است  
 در وقت

و معتقدان را کاروانه افروخته سخن گوید و آنست که این لغت است اما درین زود نماند که در کتاب عامه از هر کس در میان  
 در وقت

بعد در این لغت خود سروده شده و خاصیت آنست که در این لغت است اما درین زود نماند که در کتاب عامه از هر کس در میان  
 در وقت

میرزا  
 ۱۰۱۰  
 لازم است  
 در وقت

زیاده شمرده است اما در این لغت است اما درین زود نماند که در کتاب عامه از هر کس در میان  
 در وقت

میرزا  
 ۱۰۱۰  
 لازم است  
 در وقت

شرح و توضیح این لغت است اما درین زود نماند که در کتاب عامه از هر کس در میان  
 در وقت

هو الشا



تو چنانچه ما را تعالی مایل است منصفه کند

سید ابراهیم	سید احمد	سید محمد
سید حسین	سید محمد حسن	سید علی
سید محمد	سید آقا	سید رحیم

اینست که چنانچه بیست و پنج آینه حسین در دست از قرار در کاشی

و گاه بود بر آینه

همه را آنچه ما منصفه نمودیم بیست و پنج آینه تدریجاً در دست خود قرار دهی

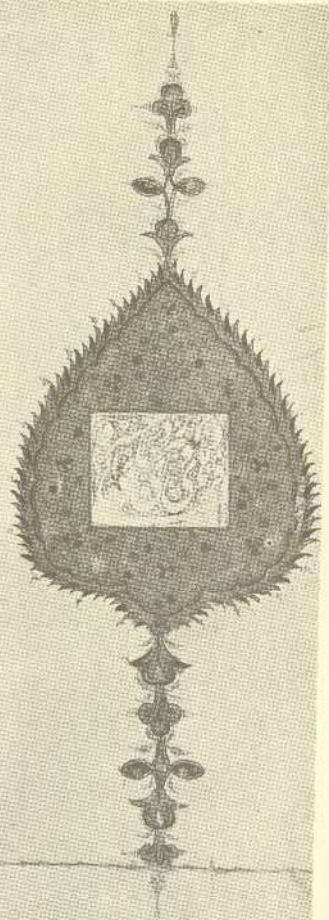
در وجه او کار سازد و هر چه در دست او از وجه بطور مجبوره تعویق و تعطیل است و نه از غیره نیز میاید که بر طبق حکم است

در دفع معطل است هر چه در اینست قبض از او برابر آنچه قبلاً در وجه حقوق ثابت شد و هر چه از او تمام و کمال در دفع معطل است

کما تراه حال دفع اهلک بر ما بر تو است لکن حق منکر کرد و اینست از قرار حکم و مقرری که در اینست

از او در وجه سینه بطور مجبوره در وجه از اینست و در حال احوال گفتار در دفتر و در دفتر

شماره



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين



مش  
در این کتاب

الحق ان شاء الله تعالی  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

مش  
در این کتاب

سید ابی طالب  
سید حمزه  
سید زین العابدین  
سید محمد باقر  
سید علی نقی  
سید جعفر صادق  
سید موسی کاظم  
سید احمد رضا  
سید محمد تقی  
سید آقا میرزا محمد باقر  
سید آقا میرزا محمد باقر

مش  
در این کتاب

مبایات و غرائب و اولاد معارف و سلم بوده در این کتاب  
در این کتاب

مش  
در این کتاب

و یادداشت باقی سید محمد حسین پشمار و در این کتاب  
در این کتاب

مش  
در این کتاب

در این کتاب سید محمد حسین میر سید و آورده در این کتاب  
در این کتاب

مش  
در این کتاب

باین فرض رعایت صفت است و نیز در این کتاب  
در این کتاب

مش  
در این کتاب

الحق ان شاء الله تعالی در این کتاب  
در این کتاب

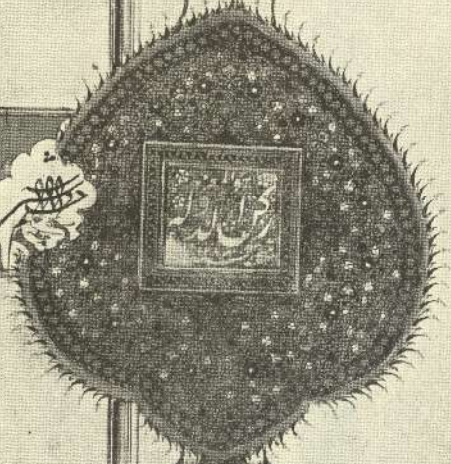
مش  
در این کتاب

معارف و غرائب و اولاد معارف و سلم بوده در این کتاب  
در این کتاب

مش  
در این کتاب

بلند و در این کتاب و در این کتاب  
در این کتاب





Handwritten text within the central square frame of the seal.



Handwritten marginal note in the top left corner.

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.

الذی چون سوره سینه و خط و خط بر سر او دالا شد در بر یک اجارا

که لوی سابق امکان بود و ندیدل غاصبی خاص فرمایم مصداق این مقال شاهان سینه و سلطان میر حسن خان شوی

شمول تبرکات بر این خاصیت و قدرت با شایسته خود را بدو شود و منصب ظهور یافته صلح دولت و جاه تو ان رخفیات محفل

رحمت شده بود چون محل بدست گرفت نمود عهد ارضاء و خط اب لفظ همیونی و صدرت عظمی بصدور بر

در سینه یونیت سل سرب لیسیل و ابعد اسبغ دولت تو مان بصدور واجب کاری ارتقا و عمل عملی خصوص دولت و عاقلان بری محفل

و بر قرار فرمودیم که همه ساله از فرار صد و برت و جامه را از خود و اب و آینه اسوده خاطر در حال شمول حدت گذاری در ۱۳۱۱

باشد سفر الی معمر و سلطان سو فیان عظام کتاب شایسته و جام شرح اس و مسارا انبضه بوده در عهد پسادنی بر



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

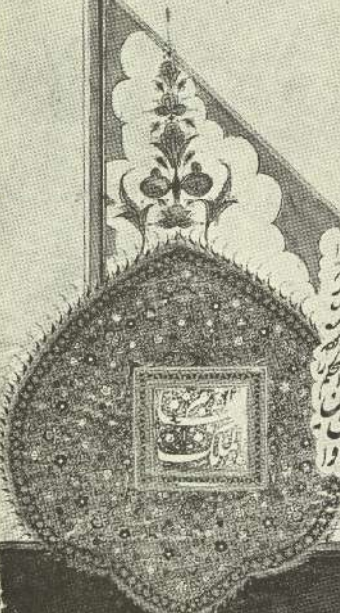


مجلسی  
تالیف  
در تاریخ  
و جغرافیه  
ایران  
جلد اول  
صفحه ۶

عظیم  
اند چون و اقا و حکما حثت  
سایه با ام تو ملک مین  
روخت تو بن و ن  
مواجر کاری  
مواجر کاری  
مواجر کاری

میشود  
سایه با ام تو ملک مین  
روخت تو بن و ن  
مواجر کاری  
مواجر کاری  
مواجر کاری

مجلسی  
تالیف  
در تاریخ  
و جغرافیه  
ایران  
جلد اول  
صفحه ۶



و در این  
مجلسی  
تالیف  
در تاریخ  
و جغرافیه  
ایران  
جلد اول  
صفحه ۶





بقية نامه خصوصي بخط معتمدالدوله نشاط

چند نامہ

سلطان احمد شاہ قاجار

بہ

میرزا حسن خان

مشیر الدولہ (پیرنیا)

تقلم

محمد گلبن

# چند نامه از سلطان احمد شاه قاجار

به

میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا

بمقدم

محمد گلبن

دوران سلطنت سلطان احمد-  
شاه آخرین پادشاه سلسله  
قاجاریه یکی از دوران حساس  
چند قرن اخیر کشور ما است .  
احمد شاه بیش از ۱۲ سال نداشت  
که پدرش (محمد علی شاه) را  
از سلطنت خلع کردند و او را  
بجای پدر گماردند .

احمد شاه ۱۷ سال -براین  
کشور سلطنت کرد در ۵ سال  
اول سلطنت او ، امور کشور  
زیر نظر نایب السلطنه اداره  
میشد . تا اینکه بسن قانونی  
رسید و در شعبان ۱۳۳۲ تاج-  
گذاری کرد . و ۱۲ سال بقیه  
عمر سلطنت، شخصاً در امور  
کشور دخالت، مستقیم داشت .  
در دوران سلطنت این پادشاه



کشور مادچار کشمکشهای چند جانبه بود. احمدشاه خود در سنی نبود که بتواند مشکلات دامنه دار کشور را بر طرف سازد. هر روز دولتی می آمد و دولتی میرفت. بناچار هر روز در برابر یک سیاست و یک نظر تازه قرار می گرفت. از وزرائیکه در دوران سلطنت او بر سر کار آمدند بعضی برای خود بدنامی و بعضی نیکنامی بجای گذاردند. یکی از نیکنامانیکه در دوران حساس سلطنت احمد شاه بوزارت رسید و همواره از او در تاریخ کشور ما به نیکی یاد میشود (مرحوم) میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا<sup>۱</sup> (مؤلف تاریخ ایران باستان) است. این مرد شریف و وطن پرست در چند دوره حساس عهده دار ریاست وزراء شد و امور کشور را بخوبی اداره کرد. مشیرالدوله نه تنها مورد اعتماد و احترام احمد شاه بود بلکه مردم ایران و نیز آنان که با سیاست کشور ما آشنائی داشتند با احترامی خاص در او نگاه میکردند.

مشیرالدوله برای نخستین بار در ربیع الثانی ۱۳۳۳ هجری بر ریاست وزراء برگزیده شد و پس از دو ماه استعفاء کرد. پس از او قرار بود میرزا اجواد-خان سعدالدوله تشکیل کابینه بدهد که با مخالفت مجلس روبرو شد و عین الدوله (عبدالمجید میرزا) عهده دار ریاست وزراء گردید.

عین الدوله پس از چندی بعلت استیضاحی<sup>۲</sup> که از فرمانفرما وزیر داخله کابینه او شد، از ریاست وزراء استعفاء کرد و مجلس بار دیگر بمشیرالدوله رأی داد که مشیرالدوله به علتی که خواهیم گفت ریاست وزرائی را نپذیرفت. از سلطان احمد شاه، نسبت بدیگر پادشاهان قاجاریه دستخط و نوشته کم در دست است و اگر هم باشد کمتر به نشر آن اقدام کرده اند.

۱- میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا نائینی (متولد ۱۲۵۲ شمسی و متوفی ۱۳۲۴ شمسی) فرزند میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی صدراعظم مظفرالدین شاه، برای اطلاع از شرح زندگی خانواده مشیرالدوله مراجعه کنید به کتاب تلاش آزادی تألیف دکتر باستانی پاریزی.

۲- برای اطلاع از شرح و چگونگی استیضاح از فرمانفرما رجوع شود به روزنامه نوبهار سال چهارم شماره ۱۹۰۵۴ شعبان ۱۳۳۳ ه. ق.

سه نامه چاپ نشده که به خط دست سلطان احمد شاه میباشد و به مشیرالدوله پیرنیا در فاصله ۵ روز، در روزهای :

۹ - رمضان ۱۳۳۳ مطابق ۳۰ سرطان (تیرماه) ۱۲۹۴ شمسی ،

۱۲ - رمضان ۱۳۳۳ ،

۱۳ - رمضان ۱۳۳۳ هجری نوشته شده است ، مربوط به آن روزهایی است که عین‌الدوله از ریاست وزراء استعفاء کرده و سلطان احمد شاه در نظر دارد که مشیرالدوله را مأمور تشکیل کابینه نماید. برای اینکه علت نگارش سه نامه مذکور روشن گردد در زیر به نگارش شرح چگونگی آن می‌پردازیم :

در بالامتداد کردیم که پس از استعفای عین‌الدوله مجلس ریاست وزرائی مشیرالدوله رأی داد، آقای مورخ‌الدوله سپهر در این باره مینویسد:

«چهارشنبه ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۵ (مطابق ۸ رمضان ۱۳۳۳ هجری) بعد از افطار جلسه خصوصی در بهارستان منعقد بود، تلفنی، از طرف شاه به مؤتمن‌الملک رئیس مجلس رسید مبنی بر اینکه استعفای عین‌الدوله پذیرفته شده و دیگر عودت نخواهد کرد. باید هرچه زودتر تمایلات و کلا نسبت به رئیس‌الوزراء جدید معلوم شود. بلافاصله فراکسیونهای مجتمع و پس از تبادل افکار به اتفاق تام به رئیس‌الوزرائی مشیرالدوله رأی دادند و قرار شد عده‌ای از نمایندگان او را ملاقات و تقاضا کنند بفروریت اقدام بتشکیل کابینه نماید.» ۳

در روز ۵ شنبه ۹ رمضان ۱۳۳۳ هجری مطابق ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۵ سلطان

احمد شاه نامه زیر را به مشیرالدوله می‌نویسد :

«سلطان احمد شاه قاجار ۱۳۳۳» (هجری)

قصر صاحبقرانیه ۹ - رمضان

جناب مشیرالدوله انشاءالله احوال شما خوب است. چندی است که هیچ

۳ - ایران در جنگ، بزرگ تألیف مورخ‌الدوله سپهر (چاپ ۱۳۳۶) ص ۱۷۷ - ۱۷۸

شاه قاجار  
سلطان  
۱۳۲۳

قم صاحب محله  
۹ = رمضان

جناب مشیر الدوله  
ان الله اعلم  
جناب  
لن کیرام روز منزه  
از نظر ما شیرا

بمجلس ما شرفیاب نشده‌اید. امروز شش و نیم بعد از ظهر بیائید اینجا.  
«امضاء»

آقای مورخ الدوله سپهر مینویسد: «غروب پنجشنبه ۲۲ ژوئیه (مطابق ۹ - رمضان ۱۳۳۳) میرزا محمد صادق طباطبائی و شاهزاده سلیمان میرزا بملاقات مشیرالدوله در رستم آباد شمیران رفتند و اظهار داشتند که اتفاق آراء مجلس با ریاست وزرائی شما موافقت کرده است. مشیرالدوله در جواب گفت: بهتر است مجلس سیاست خارجی خود را تعیین کند تا من از روی همان سیاست اعضاء کابینه را تعیین نمایم آیا مقصود تعقیب، بیطرفی حقیقی است مثل کابینه سابق من و کابینه مستوفی الممالک یا بیطرفی تمایل به روس و انگلیس مثل کابینه عین الدوله... بعد از افطار اعلیحضرت مشیرالدوله را بقصر صاحبقرانیه احضار کرد و ریاست وزراء را به او تکلیف نمود. مشیرالدوله برای جواب قطعی دوزمهلت خواست.»<sup>۴</sup>

از متن دومین نامه احمدشاه به مشیرالدوله چنین پیداست که در ملاقات قبلی که میان سلطان احمدشاه و مشیرالدوله روی داده است احمدشاه باو دستور داده که بمجلس برود و راجع به تشکیل کابینه با او مذاکره نماید که متن نامه چنین است:

#### «سلطان احمدشاه قاجار ۱۳۳۳»

قصر صاحبقرانیه ۱۲ - رمضان

جناب مشیرالدوله نمیدانم دیشب رفتید مجلس یا نه و اگر رفتید نتیجه چه شد با شما چه گفتگو کردند. مختصر حرفهای خودتان را برای من بنویسید و بفرستید - امشب هم بعد از افطار خودتان بیائید اینجا. «امضاء»  
از متن سومین نامه سلطان احمد شاه که به مشیرالدوله نوشته و در زیر می‌آید، چنین پیداست که مشیرالدوله در قبول ریاست وزراء نامه‌ای به احمدشاه نوشته مبنی بر اینکه اگر مستوفی الممالک و عین الدوله عضویت کابینه

۴ - ایران در جنگ بزرگ، تألیف مورخ الدوله سپهر (چاپ سال ۱۳۳۶) ص ۱۸۸

شاه قاجار  
سلطان  
۱۳۲۳

قم صاحب محفل  
۱۲ = / هجری

حیات مشیر الدوله  
منه الم دلای فتنه علی باب  
فتنه  
فتنه بلیه ص ۵ باب ص ۵ کفتار

کشف و فیه شرحه و تفسیر

بازیر لیه و غیره

مستعد

افکار

بیت

او را به پذیرند او ریاست وزراء را خواهد پذیرفت. مورخ الدوله سپهر نیز  
در این باره می نویسد :

«شنبه ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۵ (۱۱ - رمضان ۱۳۳۳) ساعت ۵ بعد از ظهر پرنس-  
رویس<sup>۵</sup> بدیدن مشیرالدوله در رستم آباد رفت. مشیرالدوله گفت خیال  
دارد يك كابينه مختلطی تشکیل دهد، که در آن مستوفی الممالک و عین الدوله  
و مستشار الدوله عضویت داشته باشند.»<sup>۶</sup>

سومین نامه ای که سلطان احمد شاه در این باره به مشیرالدوله نوشته که  
نقل قول مورخ الدوله را تأیید می کند چنین است :

### « سلطان احمد شاه قاجار ۱۳۳۳ »

« قصر صاحبقرانیه - ۱۳ - رمضان »

«جناب مشیرالدوله ! عریضه شما رسید ، همانطور که نوشته بودید که  
هر دو آنهارا پیش خودم احضار کنم به نظر من هم بهتر است ولی در هر صورت  
همینقدر هر طوری هست بمن اطلاع بدهید به بینم مذاکرات با و کلاً بالآخره  
به کجا منتهی شد . آنوقت فوراً من هر دوی آنها را یعنی مستوفی الممالک و  
عین الدوله را می خواهم و مذاکره می کنم.» «امضا»

از متن سومین نامه احمد شاه و نقل قول مورخ الدوله سپهر از پرنس رویس  
معلوم میشود که مشیرالدوله قبول ریاست وزراء را مبنی بر این دانسته که  
مستوفی و عین الدوله عضویت کابینه او را بپذیرند .

ظاهراً مستوفی الممالک در آغاز ، عضویت کابینه را نپذیرفته بوده و  
مورخ الدوله سپهر راجع به نپذیرفتن مستوفی عضویت کابینه مشیرالدوله را  
می نویسد :

۵ - وزیر مختار دولت آلمان

۶ - ایران در جنگ بزرگ تألیف مورخ الدوله سپهر چاپ ۱۳۳۶ ص ۱۸۸

قلم صاحب کمال

۱۳ - رمضان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عذرت منتهی که دولت  
 و رفعت من است به نظر کمال  
 بعد از ۱۳۶۵ اینک  
 کلم نظر من نیز است  
 بر صورت معتقد به طرز  
 من اطلاع یافته است

شکر و سپاس  
 از جانب  
 شما  
 بابت  
 این  
 همه

در «۲۴ ژوئیه ۱۹۱۵ (۱۱- رمضان ۱۳۳۳) . . . بعد از غروب عده‌ای از وزرای سابق و نمایندگان مجلس و آزادی خواهان در منزل مشار السلطنه در «دزاشوب» جمع بودند حاجی محتشم السلطنه از من پرسید آیا اطلاع دارید که مشیرالدوله ریاست وزراء را قبول خواهد کرد یا خیر؟ جواب دادم قبول مینماید بشرط اینکه مستوفی الممالک يك پرتفوی وزارت را اختیار کند. گفت به نظر من این شرط تعلیق بر محال است. زیرا مستوفی الممالک که از هر حیث مقامش بالاتر است چگونه عضویت کابینه مشیرالدوله را خواهد پذیرفت . . . ۷ بعد از افطار جلسه غیر رسمی در پارلمان منعقد شد و چهارده نفر از فراکسیونها انتخاب شدند که بروند و از مشیرالدوله خواهش کنند که در تشکیل کابینه تسریع نماید. ۸

بهر حال مشیرالدوله در پذیرفتن ریاست وزراء امروز و فردا کرد، تا اینکه «روز شنبه ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۵ (۱۴- رمضان ۱۳۳۳) هیأتی از وکلا نزد مستوفی الممالک به ونک رفته و هیئت دیگری در مجیدیه شاهزاده عین الدوله را ملاقات و اصرار نمودند هر دو داخل کابینه مشیرالدوله شوند و قرار شد هر سه نفر یعنی مشیرالدوله و مستوفی الممالک و عین الدوله در صاحبقرانیه حضور شاه شرفیاب شده در آنجا تکلیف کابینه را معین کنند. در مراجعت مشیرالدوله مراسله‌ای به مؤتمن الملک رئیس مجلس نوشت که در جلسه خصوصی قرائت شد مبنی بر اینکه از ریاست وزراء استعفاء دارم ولی حاضر در کابینه‌ایکه مستوفی الممالک تشکیل دهد عضویت اختیار نمایم. ۹ بالاخره مشیرالدوله ریاست وزراء را نپذیرفت و در روز «چهارشنبه چهارم اوت ۱۹۱۵ مستوفی- الممالک در مجلس، علنی اظهار داشت که از طرف اعلیحضرت ریاست وزراء

۷- ایران در جنگ بزرگ تألیف مورخ الدوله سپهر ص ۱۸۸-۱۸۹

۸- همان کتاب ص ۱۸۹

۹- همان کتاب ص ۱۹۰



به من محول شده و در سه چهار روز آینده کابینه خود را معرفی دینمایم. « ۱۰  
این بود شرح چگونگی سه نامه سلطان احمد شاه قاجار به مشیرالدوله  
که با همه کوشش احمد شاه و تلاش و کلا ، مشیرالدوله ریاست وزراء را  
نپذیرفت . و مستوفی الممالک عهده دار ریاست وزراء گردید .

# کتابخانه در ایران قدیم

از

ابراهیم دهگان

ایران باستان دارای کتابخانه های متعددی بوده که تا بعصر ما جز کم و بیشی در حواشی کتب اثر دیگری از آن بدست نیامده ولی کندوکاوهای اخیر ریخته پاشیده هائی از کتابخانه های سابق بدست آورده و آنرا جزئی از کل و مشتی از خروار میدانند.

ابن ندیم- در جزه هفتم از کتاب خود الفهرست مینویسد وقتی که اسکندر بر فارس مسلط گردید و کوکبه دارا را از پایتخت کهن تخت جمشید بیرون راند، آثار علمی آنجا را، حتی منقوشات بر صفحه صخره ها و قطعات چوبین سقفها و در و دیوارها را میسوزانید سپس کتابخانه استخر را گشود و آنچه توانست از نسخ نفیس آن استنساخ نمود و بزبان رومی غبطی بر گرداند و از آثار هنری موجود مورد حاجت خود را بر گزید و بقیه را به آتش ریخت و با لهبات تند آن، از میان برداشت بخصوص در عبارت ابن ندیم چنین ذکر شده

است « ماکان مکتوبا بالفارسیه . . . در آتش ریخت و سوزاند . آری کتابخانه بزرگ ایران در آتش جهل و شعله‌های نادانی یا تعصب سوخته شد و تأسف در اینجاست که آن کتابخانه بدست دست پرورده ارسطو دانشمند بزرگ‌زمان برداشته شد.

در این اواخر در جلوی آپادانه بحفره‌ای دست یافتند که بعداً معلوم شد اطاقی بوده است و محل تردد عامه، در منتهی‌الیه آن الواح زیاد از چند هزار مکتوب یافتند که منتقل پاریس گردید و اکنون قسمتی از آن استکتاب و مطالب شده است یا بندگان این اثر بزرگ تصدیق کردند که آثار خاکستری‌ترین در این بنای مقدس یافتند باور کردنی است که اینجا کتابخانه‌ای بوده است مشتمل بر هزارها از اوراق نفیس که همه سوخته شده است و آثار نفیسی مایه ما از میان رفته است.

**کتابخانه‌های عصر ساسانی** کما و کیفاً چقدر بوده و وضعیت و نحوه استفاده از آن تا چه اندازه، ما اطلاع تفصیلی از آن نداریم جز آنکه در متون و حواشی کتب بسیار به نکاتی بر خورد نموده که حکایت از عنایت ایرانیان کهن بجمع کتب و انباشتن آن بروی هم و استخراج مطالب و ترجمه مطاوی آن مینماید.

در زمان انوشیروان بعرض رسانیدند که در هندوستان کتابیست مشتمل بر نکات ادبی و حاوی حکمت و فلسفه علمی، برزویه طبیب را فرستاد و کتاب را از آنجا گرفته و استخراج و ترجمه بفارسی نمود و رنگ تازه‌ای به مطاوی آن داد نقایص آنرا بر طرف و موارد دقت را روشنتر گردانید بنام کاپلک نامه (کليلة دمنه) اکنون در اختیار ماست.

این کتاب و محتویات آن بعد از هزار و پانصد سال هنوز پیر نشده و تلاوی جوانی خود را از دست نداده است تازه بود و تازه زندگانی کرد در عصر ما هم پیشرو قافله کتب ادبی است.

باز درباره کتاب هزار افسانه یا الف لیله همین حکایت بمارسیده که خمیرمایه آن را از خارج آورده و با فلسفه پهلوی آرایش پارسی بدان داده اند. نیز در تاریخ شعارنگ و کتاب شطرنگ نامک همین نقل و آورده شده که همه حکایت از عنایت و توجه ایرانیان بضبط کتب و اشاعه علم و دانش مینه بوده اند.

در زمان انوشیروان عده ای از فلاسفه یونان از جور سلطان وقت متواری شدند. انوشیروان پادشاه ایران آنانرا به آغوش باز پذیرفت و همه گان رادر دانشگاه جندی شاهپور بکارتدریس و ادار کرد.

مورخین اسلامی در باره مال غم انگیز کتابخانه عمومی شهر مداین مینویسند سردار فاتح جنگ سعد وقاص بمولای خود خلیفه دوم نوشت که با کتابخانه پارسیان چه کنم؟ او بزرگان صحابه رادعوت کرد و موضوع را با آنان در میان نهاد بالاخره رأی همگان بر آن قرار گرفت که این کتابخانه و محتویات آن اگر با کتاب خدا موافقت دارد که کتاب آسمانی مارابس است و اگر راه مخالفت میپوید ابصطلاح عرب فاضربوه علی الجدار پس جواب نوشت که آنرا بسوزانید این حکایت چقدر باحقیقت وفق داشته باشد نمیدانم جز آنکه کتابخانه جندی شاهپور با آن عظمت، کتابخانه مداین و تیسفون با آن کیفیت، با آن عنایتی که شاهان ساسانی در جمع کتب داشته اند و دیگر کتابخانه ایران چه شد که امروز اثری از آنها باقی نیست و حتی آنقدری که بزرگان دو قرن بعد از آن از کتب مسموعه نام برده اند نیز آثاری بر جانمانده است.

درستش همان است که در زیر پای جهل اعراب بدوی پابرهنه لگدمال شد و یک جمله ای خیلی مضحك بر زبان میراندند (کفانا کتاب الله) جانم فدای آن امام بحق صادقی که در میان همان جامعه بدویان بصدای رسافرمودند **والله ان ابوحنیفه واصحابه لایعلم من القرآن حرفا .**

حکایت دیگری از توجه ایرانیان قدیم بکتاب و نگهداری آن منقول از ابن ندیم صاحب الفهرست برای اثبات مدعی خود بشرح زیر آورده میشود.

ابو معشر<sup>۱</sup> در کتاب **اختلاف زیجات** خود مینویسد : « پادشاهان پارسی نژاد ایرانیان ، توجه خاصی بحفظ کتب و نگهداری آن و عنایت بیشتری با کتساب علوم متنوع داشتند آنان کتابخانه های زیادی احداث کرده و نوشتجات علمی خود را در آن ها نگهداری میکردند کوشش مینمودند که مکتوبات آنان بر اوراقی ثبت گردد که بر اثر گذشت زمان دچار فرسودگی و عفونت نگردد ، از این رو پوست درخت خدنگ را که بنام **توز** خوانده میشد فراهم کرده و مکتوبات خود را بر آن مینوشتند مردم هند و چین و دیگر ممالک مجاور ایران تقلید نموده لحاء خدنگ را برای اینکار انتخاب کرده بودند و نیز در انتخاب محل کتابخانه دقت مینمودند جائی باشد که از دستبرد رطوبت مصون و همه خشک باشد .

بعد از انتخاب محل کتابخانه و اوراق مدونه بهترین مسائل علمی خود را استخراج و از علوم متداوله جهان استمداد کرده و کتابخانه نفیسی را احداث و انباشته بکتاب علمی مینمودند تا برای زمان متمادی باقی بماند ، در زیر آسمان کبود اصفهان و از آن بلد ناحیت **جی** و در محلت **جی** کهن دژ مرگزی آنرا متناسب برای اینکار دیدند ، چطور پیش بینی شده بود که بلای عالمگیر آتش سوزنده از نواحی غرب کشور ایران را تهدید میکند در محل کهن دژ جائی را بنام - سارویه انتخاب کردند و کتب مضبوطه را در آن کتابخانه مضبوط نمودند ابو معشر میگوید در بین آن کتابها کتابی بنام ادوار الهزارات بوده است که پادشاهان سابق و قدمای کلدانی و سران بابل اوساط کواکب را استخراج و در آن مدون نموده بودند .

۱- ابو معشر. جعفر بن محمد بن عمر، از دانشمندان خراسان و پنجمین عالمقدر نیمه اول قرن سوم هجری است وفات استاد در بیست و دوم رمضان ۲۷۲ اتفاق افتاد استاد عالمقدر نجوم در فیهیات و ریاضیه استاد بی بدیل بوده است در دربار خلافت بغداد بزم انالقیتمه و موفق سمت ندامت داشته تالیفات زیادی از وی منقول است که شمارش آنها نزدیک بیست و یک جلد میرسد همه در فنون طبیعی و ریاضی از جمله طبایع البلدان ، کتاب موالید ، تعدیل کواکب تاریخ ایران از جمله تالیفات مهم بوده است .

این بود تا بسال ۲۵۰ که آن مکان خراب و آن کتب بزیر دست و پایی  
جهل و نادانی از میان رفت. در اینجا ابو معشر مینویسد کتابخانه کهن دژ اصفهان  
جایی بسیار محکم و همسر اهرام مصر در مغرب بوده است.  
این حکایت را ابن ندیم مفصل در ذیل جزء هفتم کتاب خود نقل کرده  
است که مأمور استشهاد خود را استخراج نموده و برای روشن شدن مطلب  
در اینجا منتقل نمودیم از حکایت فوق عنایت ایرانیان بکتاب و کتابخانه  
بخوبی ظاهر میگردد.

پدران ما بخوبی میدانستند که بلای آسمانی و اهبات آتش جهل چیزی  
از خشک و تر باقی نخواهد گذاشت جوانهای پرورش یافته را بنخاک و خون  
خواهد کشید ولی جبران دارد، بچه‌های دوسه ساله روزی جای برادران خود  
را خواهند گرفت، باغات و مزارع ویران میشود ولی نیروی انسانی باغ احداث  
میکند درخت غرس مینماید .... اما اگر کتابی از میان رفت دانش سابقین  
و تجربه آنان از میان خواهد رفت اینست که هرگز جبران پذیر نخواهد  
بود... در پایان این بحث خوبست نام عده‌ای از مترجمین کتب پارسی قدیم  
را بعربی زینت فصل قراردادده و توجه ایرانیان را بعلم متنوع از مسیر تمدن  
اسلامی یادآور گردیم.

ابن مقفع، مترجمین عالیقدر ایرانی است که کتب بسیاری را از نامه‌های  
پارسی بزبان عربی برگردانده است.

کتابهای ادب الکبیر، ادب الصغیر، کیلیک نامه از آن جمله است.

خانواده نوبخت خود سرسلسله و پسر او فضل بن نوبخت مترجم کتب

ریاضی و هیأت و نجوم میباشند.

از جمله مترجمین عالیقدر موسی و یوسف پسران خالد در خدمت داود بن-

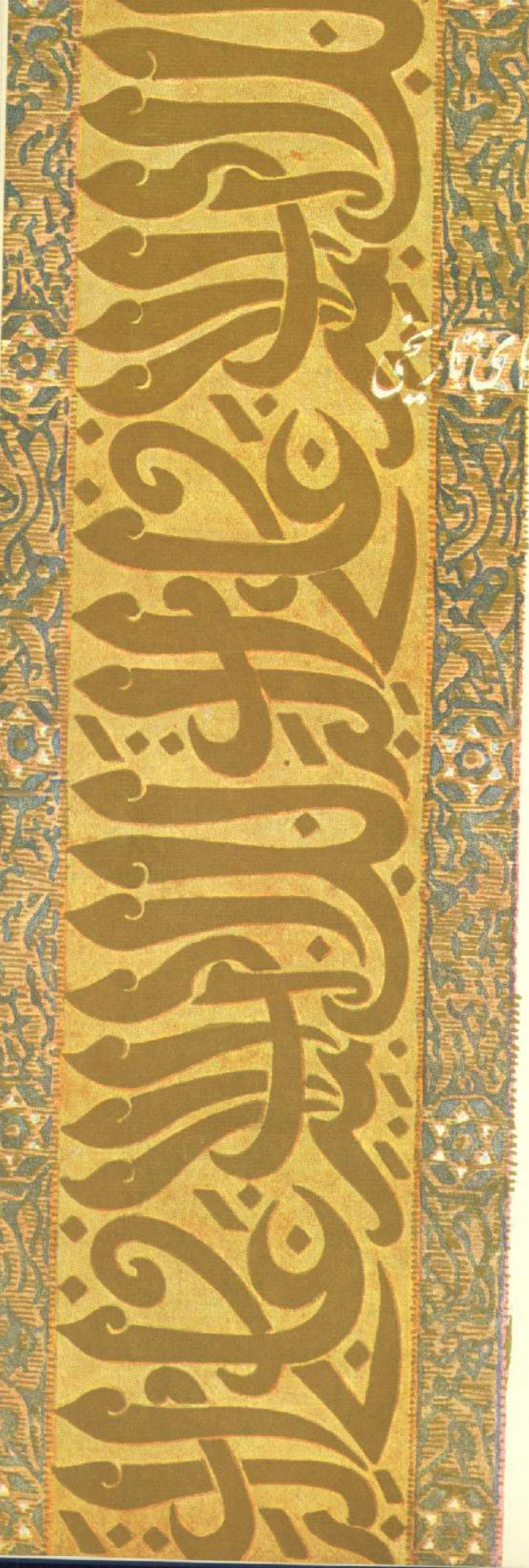
عبدالله بن حمید بن قحطبه صدها کتاب از پارسی بعربی برگردانند.

علی بن تمیمی مکنی به ابی الحسن کتاب زیچ شهریار را از پارسی پهلوی

بعربی در آورده است.

حسن بن سهل از منجمین عالیقدر پارسی است، جمله بن سالم کاتب هشام و اسحاق بن یزید ناقل کتاب معروف **اختیارنامه** است هشام بن قاسم و موسی بن عیسی کردی و عمر بن فرخان از نقله کتب پارسی بعربی میباشند، در همان صدر اول اسلام حدود بیست کتاب در زمینه تاریخ، ادب، هیأت و ریاضیات او متون پارسی و بیش از سی کتاب در زمینه ریاضیات و طب و نجوم از متون سانسکریت از طریق علمای پارسی نژاد بزبان عربی برگشته است.

اسناد و نامہ کی تاریخی





# اسنادی از مجموعه

## میرزا ملکم خان (ناظم الدوله)

« دو نامه از سید نصرالله تقوی و اسنادی درباره مرز های ایران و عثمانی »

بکوشش

سرمنگ جهانگیر قائم مقامی  
« دکتر در تاریخ »

- ۱ -

نامه حاجی سید نصرالله تقوی به میرزا ملکم خان

بعرض محضر افاضت اثر میرساند

چندی قبل عریضه [بی] بحضور مبارک ایصال داشته بار سال جواب مفتخر نشدم در صورتیکه از توجیه جواب مضایقت فرمایند پیداست که از اجابت مسئلت بطریق اولی مسامحت خواهند فرمود بهر حال از مکارم اخلاق سامی مترقب بود به ترقیم چند کلمه جواب سرافرازم فرمائید . عجاله وضع مملکت خیلی غریب است پادشاه از مشاهده اوضاع و استماع اخبار گوناگون مسلوب-الرأی و حیران وزرا همه از نادانی و بی همتی متکاره و سرگردان . علما در این تغییر وضع بین مسلم و مکفر و کلاً بین قاصر و مقصر او جاهل و مسامح . قلبی از آنها هم که مردکارند بعلت بی اسبابی و تنهایی زیر ثقل بار در مانده اند .

۱ - بر گهای ۸۶ و ۸۷ مجموعه ۱۹۹۱ Suppl . Persan

پول در مملکت کیمیاست، گذران یومیه به نسیه کفش و کلاه. عنقریب که شغل و منصب دیوانی محل رغبت روستائی هم واقع نشود. خدا آسان کند دشوار ما را. فقط چیزیکه خیلی مایه امیدواری است همان هیجان عامه و جنبش کور کوران است که با این احساس اوضاع ناگوار و وقوع هرج و مرج فتنه و فساد روز بروز گرمتر میشوند و رو بمقصد بیشتر میروند لکن از طرف دیگر چیزی که باعث نو میدی و یأس است مقالات روزنامه نویسان است که غالباً مبعداً مقصد و منفرط باع است لازال نوک قلم را بروهن مذهب و رؤسای دولت و ملت تیز کرده وسیله دست مستبدین و مخالفین میدهند. چند روز است که حاجی شیخ فضل‌اله نوری و حاجی میرزا حسن تبریزی و جماعتی دیگر بتحریر و امداد مخفی دیوانیان مندرجات جرائد را دست‌آویز نموده با ناله و ادنیوا و اسلاما و اشریعتنا بناحیه حضرت عبدالعظیم هجرت و بمخابرات فتنه‌انگیز قلوب علمای داخله را عامه و خاطر حجج اسلام عراق را خاصه از این معنی متزلزل و مضطرب کرده‌اند. بر همه کس روشن است که ما این مجلس را بنام شرع و شریعت و داعی ترویج آئین و مذهب گرفتیم زیاده از پنجاه سال است که شما زحمت کشیده مساعدت اصول اسلام را با سیاست امروزی دنیا در خاطرها جا دادید تا عموم خلائق بر رغبت صادق خواستگار شاهد مقصود شدند ولی دریغ از جهل حماة مجلس که بی داعی موجه و بدون مراعات مقتضای وقت و مقام و ملاحظه پیشرفت حال و صلاح، ستونهای جرائد را از زیاده روی و زشت گوئی پر میکنند یعنی حربه و سلاح دست دشمن میدهند ورشته را بدر از میکشند. خوف است قبل از آنکه این کو کب اقبال کامل اطلوع کند و با فول و زوال نهد و تمام زحمتهای هدر رود. تا زود است فکری کنید و بیک تحریر نیش قلم جلو این سیل بنیان کن را به بندید. هزار مرتبه فریاد کرده‌ام که رب النوع اهل قلم حضرت اشرف پرنس ملکم است تمام نویسندگان عصر عیال ویند هر یک هر چه دارند بقدر ظرفیت و استعداد خود از بحر بیکران او بهره برده‌اند آن عاقل یگانه و دانشمند فرزانه همه مطالب و دقایق را نوشت و گفت و هیچ نکته را فرو گذار نکرد و نهفت معهدنا هیچکس

از طغیان قلم او شکایت نکرد و چیزی که منافی اساس اسلامیت باشد از او حکایت نمود. اینها در روش چیز نویسی از شما تقلید میکنند ولی سوراخ دعا گم کرده اند. هزار نکته در مرقومات شریفه شما ملحوظ و منظور است که بیسکد قیقه از آنها بر نخورده و بر قیقه سرش پی نبرده اند اکنون شما همه طور حق تربیت و تعلیم نسبت باین مردم دارید لازم است از باب نصیح و اشفاق بیک لایحه مفصلی همه را نصیحت بلکه ملامت و شماتت فرمائید خواص و مزایا و لطایف اسلام را با آن بیانات دلپذیر و عبارات معجز تأثیر شرح دهید شاید قلوب مردم از نوبنشاط آید و هم بادره روزنامه نویسان فی الجمله تدارک شود. هیچ نمیدانم از تلویح بجواز تعاطی خمرو کشف حجاب و رمی مذهب بکهنگی و قصور و تصریح به شناخت اعمال علما و نسبت اخذ رشوه و استماع قول زور، چه فائده تحصیل میشود که این اندازه دنباله گیری لازم باشد حاصل بدون مبالغه و اغراق، همان اندازه از بیانات سامی فائده برده ایم از مقالات ناهنجار این مردم سبک مغز زیان میبریم بر خاطر مبارک مثل آفتاب روشن است که امروز حال این مجلس مثل طفل تازه مولودی است که موت و حیوتش بسته بیک نسیم اقبال و اعراض اهل اغراض است با همه این هیاهو باز که ملاحظه میکنم می بینم هنوز مردم از حقیقت امر اجنبی و بیگانه دولت مترصد دست آویز و بهانه همسایها در اثاره فتنه و طلب بازار آشفته. با این حال چه لازم است در امور نامعقول غیر لازمیکه تذکارش موجب تزلزل قلوب و لاقبل باعث تاخیر اصلاحات است اصرار شود. بلنی مجلس پار [هیی] لوازم مهمه غیر منفکه دارد که ناگزیر از قبول او هستیم و در موقعش جریان طبیعی امر آنها را خود بخود باذهان میقبولاند و بدون محدودات مذهبی خواهی نخواهی واقع میشود لکن همان امور حتمی الوقوع را نیز مقدماتی چند است که یکی از آنها مرور مقداری زمان است چنانچه بیش از وجود اسباب و مر زمان مقدر، تقاضای آن لوازم شود نقض غرض و همچون اقتطاف ثمره قبل-الابتیاع خلاف حکمت است. شهداله امروز اهم امور تعدیل بودجه و تأسیس بانک ملی و ترتیب وزارتخانهها و تصحیح حکومتها است اگر در مقام قول یا عمل

بهر چه جز اینها اقدام شود تضييع عمر و تقويت مقصود است. تا بحال ذکرمعايب و شرح مفسد بقدر کفایت شده است بعد از این باید راه کار و طریق اصلاح را بیان کرد و نشان داد. بر عکس به بینید از بیم محل گوئی و بیموقع نویسی عامیان وطن و فدائیان یاوه سخن دچار چه مشکلات گشته ایم. شب و روز مشغول مدافعه از مجلس، رؤسایهم در سر کفر و اسلام مجلسیان بجان یکدیگر افتاده اند عجب است در وجود مجلس پار[ه بی] محذورات شرعی ذکر میکنند ولی از محذور استیلاى روس و انگلیس ذکر نمیکنند و هیچ اهمیت نمیدهند مثل این میماند که این محذور را محذور نمیدانند و یا از وقوعش باک ندارند. قوه مالیه و قهریه دولت هم بالمره مفقود اگر حشاشه [بی] باقی باشد صرف تخریب این اساس مقدس میشود نه اصلاح. نزدیک است یکسره رشتها گسیخته شود با همه این احوال بیمی از این انقلابات نیست از بهانه جوئی همسایها اندیشنا کم. زیاد تصدیع دادم و هنوز عرایض ناتمام مانده مجدداً جسارت میکنم. امروز آن مقدار آزادی که در قون و قلم در این مملکت پیشرفت میکنند و مفید است فقط حریت افکار در بیان مناسد و مصالح امور مملکتی و منافع و مضار عمومی است لا غیر دیگر رأی مبارک در این مقام هر نحو اقتضا دارد بفرمائید زودتر مرقوم و ارسال دارید تا فوراً بطبع رسانیده منتشر کنم.

نصراله التقوی الاخوی

یکشنبه ۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۵

=۲=

### نامه دیگری از حاجی سید نصرالله تقوی به میرزا ملکم خان<sup>۱</sup>

هیچ حرفت را مبین کاین عقل ما تاند او آموخت بی هیچ اوستا امروز حالت حالیه ما ایرانیان هم موجب تشکر است و هم مایه تحسر. اما اینکه جای تشکر است برای آنست که بحمداله تخمهای کشته شماسبز

۱ - برگ ۸۵ مجموعه ۱۹۹۱ Persan Suppl.

گشته و چراغی که بزحمتهای زیاد روشن کرده بودید فروغ گرفته اما از طرفی مورد تحسر است که خوف است خدای نخواستہ در این هواهای مختلف و هبوب ریاخ متخالف آن گیاه نورسته پژمرده شود و آن چراغ افروخته فرومیرد. هر چند موانع پیشرفت این مشروع مقدس بسیار ضعیف است لکن مقتضیات کار و دلیل دانای راه سپار که ما را قبل از سnoch عارضه بسرعت برق و بادرو بمقصود حرکت دهد و بلطایف تدبیر از حوادث متواتره جلو گیری کند و قابوب عامه را بمسالك اعتدال و صراط مستقیم جلب نماید مفعوداست در این صورت عذرو قوف حضرت سامی در آن حدود و نواحی چیست و برای اقامه این وظیفه بزرگ من به الکفایه از شما در این مرز و بوم کیست. اگر چه کپرسن و اقتضای شیخوخت و ترتیب زندگانی بروش مخصوص از روی انس و عادت منافی قبول زحمت این مسافرت و خیلی صعب است و لسی تصور میکنم ابنای جنس را درهوقف جهل و سرگردانی گذاشتن و ازدور آنها را در مهلكه زوال و اضمحلال نگریستن اصعب است.

ای حریف راز دار خوش سخن عیب کار بذر ما پنهان مکن

حسن و قبح کار را بنما بما تا نگرديم از روش سر درهبا

در این عرض واستدعا مرا تنها ندانید بلکه سایرو کلا محترم مجلس و وجوه ملت از حضرت عالی همین توقع را دارند. من نیز بر آنم که همه خلق بر آنند.

### نصر الله التقوی الاخوی

روز گذشته کابینه وزرا تغییر کرده بریاست وزیر داخله جدید میرزا-

علی اصغر خان اتابک در مجلس محترم معرفی شدند.

۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۵

=۳=

## نامه میرزا ملکم خان به وزارت خارجه ایران

فدایت شوم سواد کاغذیکه در باب امورات ما باعثمانی به لاردرربی نوشته ام با سواد جواب ایشان سابق از برای اطلاع جنابعالی فرستاده ام. چند روز قبل از وزارت جلیله امور خارجه تلگرافی رسید مشعر بر اینکه سرکار شما حضور مأمور انگلیس را در مجلس سرحد لازم دانسته اید باید من هم در اینباب لازمه اقدامات را از اینجا مجری بدارم، بنده فی الفور رفتم به وزارت خارجه. لاردرربی در شهر نبود. بالاردرشاردمن مفصلا در این مورد مذاکره نمودم. نتیجه این شد که چون هنوز نمیدانیم در اسلامبول چه مذاکره شده و چه نوع اشکالات ظهور نموده از روی این اشارات تلغرافیه نمی توان اقدام بیک امر قطعی نمود. باید منتظر راپورتهای اسلامبول شد. میگفتا گریز یاد عجله دارید ممکن است که هم بنده و هم وزارت خارجه اینجا از اسلامبول بعضی تحقیقات بخواهیم ولیکن میگفت مطلب اینقدر معجل به نظر نمی آید. و با تلگراف تفصیل معلوم نخواهد شد بهترین است که چند روز هم صبر بکنیم تا از اسلامبول تفصیلات لازمه برسد. دولت انگلیس در تعیین مأمور مخصوص هیچ نوع حرفی نخواهد داشت. بنده قبل از آنکه از دقایق عقاید آنجناب مطلع شوم نخواستم در باب حضور مأمور انگلیس زیاد اصرار نمایم. زیرا که در این مورد حدود محظورات چند می بینم که از دور نمی توان درست تحقیق نمود مگر بواسطه معلومات بصیرانه جنابعالی. لهذا قبل از اقدام تازه به آنجناب تلگراف نمودم که مرا از تفصیلات لازمه مطلع فرمائید. جواب رمز اگرچه بواسطه خبط تلگراف در دوسه نقطه مجهول ماند اما کلیه مقصود را خوب بیان نمود. لزوم حضور مأمور انگلیس را تکرار فرموده بودید بنده هم بکلی شریک این اعتقاد هستم. اما این راهم باید عرض بکنم که بواسطه بعضی ملاحظات جای کمال احتیاط است که مبادا حضور مأمورین خارجه

مایه مزید قوت عثمانی بشود. در اینباب آنچه بنظر بنده میرسد الان عرض خواهم کرد و بعد منتظر معلومات کامله آنجناب خواهم بود. از تلغراف سرکار چنان معلوم میشود که از موافقت سفیر انگلیس مایوس هستید اگر واقعاً سفیر مشارالیه لازمه همراهی را باما ندارد مأمور انگلیس هر کس باشد حکماً متابعت میل سفیر خود را خواهد کرد و عوض يك دخالف دو نفر مدعی خواهیم داشت که بالطبع مقوی همدیگر خواهند شد و دیگر از برای ماجای ایراد و مجال شکایت نخواهد ماند اولیای دولت انگلیس چنانکه میدانید محققاً خیر خواه دولت ایران هستند و از حسن اتفاق لاردربی مثل بعضی از وزرای سابق هیچ عشقی بعثمانی ندارد ولیکن طرز مداخله این دولت در امور سرحد تماماً بسته بملاحظات سفیر انگلیس مقیم اسلامبول خواهد بود وزارت اینجا ابداً در فروع مسئله نخواهد کرد همین قدر بسفارت اسلامبول دستور العمل خواهد داد که دولت انگلیس با ایران دوست است نگذارید که بر حقوق ایران خللی وارد بیاید باقی کار کلاً بسته به تحقیقات شخصی سفیر اسلامبول خواهد بود. وزارت اینجا یا نباید رأی سفیر مشارالیه را مبنای عقاید و حرکات خود قرار بکنند یا او را معزول بکنند. احتیاج باظهار نیست که لاردربی هرگز سفیر انگلیس را از برای مصلحت ما معزول نخواهد کرد و مادامی که او در اسلامبول سفیر است رأی او را مبنای مسائل آنجا قرار خواهد داد در اینصورت قبل از آنکه از برای سفیر انگلیس همدست تازه بتراشیم باید او را بهر وسیله که ممکن باشد با خود موافق بکنیم اگر موافقت او محال است پس حضور مأمور انگلیس کمال خطر را خواهد داشت از طرف دیگر وقتی پولطیک و اطوار سفارت روس مقیم اسلامبول را بخاطر میآورم می بینم مأمور روس هم بهیچوجه حاضر نخواهد بود که بابعالی را برای خاطر ما بر نیجاند دولت روس حالا بر حسب ظاهر با عثمانی اظهار عشق میکند و سفارت روس هر روز در بابعالی يك احتیاج و يك توقع تازه دارد اگر بفرض محال در پتربورغ باما مساعد باشند سفارت

اسلامبول بجهت پیشرفت امورات مخصوصه خرید مصالح ما را در باطن بی مضایقه صرف رضایت بابعالی خواهد کرد. در هر صورت زبان و وعده‌های روس در ظاهر هر قدر بمامساعد باشد خلاف عقل میدانم که سفارت روس را در اسلامبول رضایت بعیده طهران را بر فواید حضوری اسلامبول ترجیح بدهد بنا باین ملاحظات ما یک خطبی کرده‌ایم که سبب آن هنوز درست بر من معلوم نیست نمیدانم چطور شد که محل این مجلس را در اسلامبول قرار دادیم این نوع مجالس را باید از مرکز قدرت مدعی بقدر امکان دور قرارداد این مجلس میبایستی یا در تبریز یا در ارض روم یا در ویانه منعقد بشود نه اینکه در پایتخت عثمانی در زیر چنگ بابعالی مضمحل بماند. سفرای خارجه و هر نوع مأمورین ایشان در پایتخت عثمانی البته به هزار ملاحظه هوا خواه عثمانی باید باشند تصور بفرمائید هر گاه این مجلس در طهران فراهم میآمد مأمورین خارجه را در آنجا چقدر میتوانستیم مساعد خود قرار بدهیم حالا بابعالی بمراتب سهل تر میتواند در اسلامبول مأمورین خارجه را در این مسائل حدود که چندان ربطی به مصالح مخصوص آنها ندارد با خود متفق و همدست نماید. اوایل در اینجا مذکور شد که این مجلس در تهران منعقد خواهد شد بنده چه قدر وجد کردم خلاصه حالا بنظر بنده چنان میآید که ما خارج از موافقت سفرای اسلامبول هیچ وسیله پیشرفت نخواهیم داشت باین جهت چنانکه باعتراف هم اشاره کرده بودم باید آنچه مقدور باشد سعی نماییم که راپورت سفرای آنجا مطابق صلاح ما باشد. مطلب دیگر این است که اساس حقوق ما یعنی عهدنامه ارض روم خیلی معیوب است اگر هم عثمانیها نقطه بنقطه متابعت آن عهدنامه را نمایند باز دولت علیه غبن فاحش خواهد داشت بیچاره مأمورین ما در ارض روم با عدم هر نوع معلومات و نقشه و درحالتی که هیچ عهدنامه در عمر خود نخوانده بودند آنچه توانسته‌اند کرده‌اند اما آنجناب بااطلاعات این عهد می بینند که عهدنامه مزبور چه قدر معیوب و متضمن چه نوع ضررهاست بنا بر این اعتقاد بنده جمع ادعا و حرفهای خود را نباید منحصر بنص عهدنامه مزبور بسازیم. اساس حقوق



ما آن عهدنامه است اما این مطلب را نباید بطوری تصریح و محکم کرد که دیگر جای گریز نباشد خارج از آن عهدنامه هر قدر حرف و سند بمیان بیاورند باعتقاد بنده نباید بکلی رد کرد بلکه بوسیله حرفهای حضرات ما هم باید حرف و دعاوی که خارج از نص عهدنامه داریم بکنجانیم. میدانم شرح این دقایق از اینجا هیچ لزومی ندارد از حسن اتفاق این مسائل خطیر وقتی ظهور کرد که تجارب مادر اسلامبول جامع جمیع اطلاعات مشرق و مغرب است گویا خداوند عالم سرکار شما را بجهت رفع این مشکلات تربیت می کرد علاوه بر اطلاعات و تجربیات آنجناب چیزی که بخصوص سرمایه پیشرفت میدانم آن قدرت مراد و آن کرامت واقعی است که در جلب قلوب دارید این ملاحظاتی که مختصراً اشاره نمودم محض این است که باجناب عالی در این مواد صحبتی کرده باشم حال وقت است که سرکار شما نیز کلیه ملاحظات خود را در این مواد از برای من مرقوم فرمائید در باب حضور مأمور انگلیس رشته مطلب را از دست نخواهم بود پس از اتمام این نوشته الان از جناب امجد اشرف مجدداً تلگراف رمز رسید باین مضمون که رؤسا تعیین مأمور را برای حاضر شدن در قومسیون سرحد قبول نموده اند بشرط اینکه انگلیس هم موافقت بکند و با گناتیف دستور العمل داده اند که با ایلچی انگلیس بجهت قرار این کار گفتگو نماید شما میدانید که عثمانیها بی وجود ثالث مجال است که در حل مسئله سرحد آسوده به نشینند تا بتوانید سعی نمایید که انگلیسها هم مثل روسها موافقت نموده آدم برای این کار معین نمایند پس از وصول این تلگراف اعتقاد بنده باز همان است که در فوق عرض کرده ام باوصف این فردا میروم بوزارت خارجه و لازمه گفتگورا خواهم کرد جواب وزارت اینجا بعینه همان است که روسها گفته اند اینها از تعیین مأمور هیچ مضایقه نداشتند ولی میگویند تکلیف این مأموریت باید از اسلامبول بشود سفیر انگلیس و سفیر روس باتفاق جناب شما هر چه مصلحت بدانند فی الفور مقرر خواهد شد

هر گاه احیاناً با سفیر انگلیس نتوانید متفق بشوید شرح اختلاف و دلایل خبط سفیر را مفصلاً و رسماً از برای بنده بنویسید که بنده هم از روی آن در اینجا مذاکره نمایم و هر دستور عملی که لازم باشد بجهت سفیر انگلیس از وزارت اینجا بخواهم چیزی که تافردا خواهم کرد این است که وزارت خارجه را و خواهم داشت مطابق همان دستور العمل پتر بورغ تلگرافی بسفیر انگلیس در اسلامبول برسانند اقدامات آینده من بسته باشارت و صوابدید آنجناب خواهد بود.

= § =

### یادداشت دولت ایران به وزارت خارجه انگلستان در باره روابط ایران و عثمانی

از مضامین و مفهومات کاغذ جناب جلالتمآب لاردر در بی که آنجناب جلالت-  
مآب از برای دوستدار قرائت فرمودند استحضار حاصل نمود. با کمال احترام  
زحمت میدهد که دولت علیه ایران همواره دوستی معنوی دولت انگلیس  
را در موقع محترم و مغتنم شمرده و نصایح مشفقانه آن دولت را همیشه در هر  
مورد بانهایت میل باطنی شنیده و طالب آن بوده و هست که این حالت مطلوب  
دولت انگلیس را از برای خود محفوظ و ابدی بدارد و مساعی خود را در هر  
مقام برای تحصیل این مقصود بعمل آورده و خواهد آورد و در باب خیال  
دولت ایران نسبت بدولت عثمانی در این موقع باریک که جناب معزی الیه  
آنطور نگاشته بودند این معنی واضح است که دولت ایران بالقطع والیقین  
کمال میل را که در ضمن حسن نیت و اظهار مودت بادولت همدین و همجوار  
تحصیل منظور عمده خود را که خشنودی دولت انگلیس باشد نموده مقصود  
خود را تکمیل کند و حالاهم هیچگونه سوء نیت و قصد مجانمیتی نسبت بدولت  
عثمانی ندارد لیکن چون جناب لاردر در بی آن اظهارات را از فرط دوستی و

خیرخواهی طرفین نموده بودند لازم شد مختصراً بعضی موارد تعدی و سوء اعتنای دولت عثمانی بحقوق باهره دولت ایران باطلاع جناب معزی الیه برسد. از جمماه دره قطور ملك دولت ایران را در وقتیکه و کلای دول اربعه از برای ملاحظه و گردش سرحدات ایران و عثمانی رفته بودند دولت عثمانی علناً غصب نموده با آنکه مأمورین دول واسطه جنرال ولیمس و چرمکوف تحریراً تصدیق و شهادت صریح بر حقیقت ایران و غاصبیت عثمانی داده اند که الان موجود و حاضر است هر قدر دولت ایرن با واسطه و بلا واسطه مطالبه کرده رد نموده اند همچنین دره باژر که و دره دیری و محمودی و اخورک و اباقه و چیقلو و خیرینا و غیره را که املاك صحیحه دولت ایران است غصب کرده والی الان رد نکرده اند و هیچ دولتی باندازه دولت ایران در چنین مواد تحمل و حلم ننموده است که خاک و ملك خود را در تصرف و غصب دولت دیگر دیده و هر چه مطالبه نماید رد نکنند و باز بهیئت دوستی خود تغییر ندهند. از جمله سوء سلوک و رفتار آنها با رعایای ایران در خاک عثمانی عموماً و بسا زوار خصوصاً بحدی است که از اندازه تحریر افزون و صادق ترین گواه بر این مطلب اینست که با وجود آنکه رعایت احترام و امتیازات زوار ایران جزو عهدنامه دولتین ایران و عثمانی است و زیارت اما کن متبر که کربلا و نجف و مدینه و مکه و غیره يك جزء عمده دین اسلام است و هیچکس خود را نمیتواند از این زیارت محروم به بیند بقدری با زوار ایران در خاک عثمانی بد رفتاری و بحقوق آنها و عهد نامه بی اعتنائی شد که دولت ایران مورد طعن ملت خود گردیده سالهای طویل امنیت آنها را از دولت عثمانی با اصرار خواهش نمود بهیچوجه ثمری نبخشید سهل است حالت آنها بجائی رسید که خون و مال و جان و عرض و ناموس زوار در آن ممالک بهدر بوده آخر الامر دولت ایران به ملاحظه آنکه دید بر خواهش و اصرار ثمری مترتب نشده برعکس نتیجه می بخشد و خواست هیئت مودت و صفوت خود را هم با دولت عثمانی تغییر نداده پاس دولتی را بدارد لاعلاج رعایای خود را از رفتن بس زیارت منع

نمود که حال چهار سال است بکلی از زیارت محروم مانده‌اند و در این مدت نیز هر قدر اظهار و اصرار و خواهش از طرف دولت ایران شده است که قراری در باب امنیت و احترام زوار بدهند بهیچوجه مساعدت و اقدامی از طرف عثمانی بظهور نمی‌رسد منجمله دولت ایران از دولت عثمانی خواهش کرد که عباس-میر زارا از بغداد بشام یا حلب تبعید نمایند با عالی هم بسفیر ایران مقیم اسلامبول رسماً و مکتوباً قبول این فقره را اعلام و دوسه تلگراف ظاهری هم به ایالت بغداد نمود حال هفت ماه است که این خواهش جزئی دولت ایران را بمماطله گذرانده حالا از قول و قبول خود نکول نموده‌اند. واقعه قتل و جرح رجال و نساء و نهب اموال و هتک ناموس حجاج ایرانی در مدینه که روزنامه‌جات کل فرنگستان و عثمانی و ایران متأسفانه ناطق آن است و تازه اتفاق افتاده بار جدیدی بر خاطر دولت و ملت ایران گذاشته و بحدی خلق ایران بلکه هر ذی انصافی را از اهل هر مملکت باشد متأسف داشته است که فوق آن بتصور نمی‌آید. از اینگونه رفتار و مواد زیاد است که اگر دوستدار بخواهد شرح دهد در این ورقه نمی‌گنجد باعث زحمت خاطر آنجناب می‌گردد علاوه بر اینها حال قریب چهل سال است عمل تحدید حدود دولتین را معوق گذاشته‌اند و هر قدر در این باب دولت ایران اقدامات مجدانه بعمل آورده و مصرأً قطع این فقره را که موجب آسودگی طرفین است خواهش نموده مأمورین مخصوص فرستاده است با وجودی [که] دخالت دولتین معظمه واسطه هم در میان است باز دولت عثمانی و جهأ من الوجوه اقدامی در اینکار ننموده و عوایق فراهم کرده است. دولت ایران چنانچه آنجناب یقیناً اعتماد دارید از برای استماع نصایح مشفقانه دولت انگلیس حاضر و خشنود است که دوستی با دولت عثمانی روز بروز زیاد شود هر گاه دولت انگلیس که خیر خواه طرفین است بملاحظه عظمت و خیر خواهی خود بخواهد که دوستی و اتحاد صمیمی و قلبی حقیقی ما بین این دو دولت برقرار باشد مقتضی است از فرط نیک خواهی اهتمامات دوستانه خود را در دادن نصایح مشفقانه بدولت عثمانی و اصلاح این مواد مبذول دارد که دولت مشارالیه

املاك مغصوبه ايران رارد نموده بعد از آن قرار قطع تحديد حدود را بهمين خطوط سرحدات كه الان در تصرف طرفين است بدهد. قراری در امنیت زوار بگذارد، عباس میرزا را بر حسب وعده صریحه رسمیه خود بشام یا حلب تبعید نماید ترضیه و ترمیم فقره تأسف آمیز مدینه بطوری که سزاوار است بنماید. یقین است که دوستی و اتحاد صمیمی حقیقی الی الابد باقی خواهد ماند بر خاطر منصف آنجناب واضح است از برای حرکت و صحت یافتن يك مریض لازم است طبیب در صدد رفع امراض او بر آید تا صحت یافته حرکت کند هر گاه بدون اقدام برفع مرض تکلیف حرکت کردن به او شود و حرکت هم نماید باز از بابت آن امراض خواهد افتاد دولت ایران هر چند کمال جد و جهد صمیمی در عمل آوردن نصایح دولت انگلیس دارد ولی مادامی که این مواد تسویه نشده و رفع مرض نگردیده است در دست ملت همواره مجبور و دوچار صدمه است.

= ○ =

### ترجمه دستور العمل وزارت خارجه دولت انگلیس که به سفیر خود در ایران فرستاده است

وزارت امور خارجه، بیست و هفتم آپریل ۱۸۷۴ - سواد مراسله از جناب سفیر دولت روس را با سواد مراسله که جناب مستطاب پرنس کرچکو در خصوص مسئله سرحدیه ایران و عثمانی بجناب معزی علیه نگاشته از برای اظهار باولایای دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان نزد شما ارسال شده است. مراسله جناب مستطاب پرنس کرچکو حاوی سواد مکاتبه میباشد با جناب سفیر دولت ایران مقیم سنت بطرزبورغ و همچنین دستور العملی که دولت روس در این ماده برای جناب جنرال اکنتوف روانه داشته است شما در خاطر خواهید داشت که در سنه ۱۸۴۴ کمیسیون مرکب از ایلچیان دو دولت اسلام و مأمورین دولتین انگلیس و روس در ارزنة الروم منعقد شد برای مذاکره

این مسئله و درسینزده ماه می‌سنه ۱۸۴۷ دولتین ایران و عثمانی عهدنامه برای تعیین سرحد دستخط نمودند. کمیسیون مذکور در سنوات ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ و ۱۸۵۱ در محمره و بغداد اجلاسهای مجدد داشتند و در سنه ۱۸۵۱ بالاخره مقرر شد خط عمومی سرحدیه را مأمورین دولتین اسلام بکممک مأمورین دولتین انگلیس و روس بر حسب شروط عهد نامه ارزنة الروم طرح نمایند ، لهذا مأمورین مذکوره اغری داغ الی محمره را ملاحظه کرده در سنه ۱۸۵۲ مراجعت باسلامبول نمودند که نقشه مملکت را بکشند در آن تاریخ از جهت ظهور جنگ قرم<sup>۱</sup> او حصول نقشه صحیحی از مملکتی که ملاحظه شده بود تأخیر زیادی وقوع یافت چون رفع این مشکلات گردید در سنه ۱۸۶۵ سوادی از نقشه که مقرر شده بود بدولتین ایرانی و عثمانی داده شد و دولتین انگلیس و روس نیز سوادی در تصرف خود نگاهداشته سوادی هم برای نماینده‌های خود در اسلامبول و طهران فرستادند در همانوقت بدولتین ایران و عثمانی اطلاع داده شد که باعتقاد دولتین واسطه خط آینه سرحدیه فیما بین ممالک اعلیحضرتین پادشاه و سلطان، جزو حدودی خواهد بود که در نقشه مذکوره تحدید شده و دودولتی که مملکت آنها مطرح گفتگوست خود، آن خط را مشخص نمایند و در صورتیکه از جهت مکان خصوصی فیما بین آنها اختلافی بمیان بیاید نقاط اختلافیه رجوع بحکمیت دولتین انگلیس و روس شود اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مطلع نمیشدند که دولت ایران یا دولت بابعالی از آنوقت تا بحال اقدامی نموده باشند و بدانواسطه نزاع سرحدیه مداماً وقوع یافته و در نقاط مختلفه سرحد روز بروز تعداد آنها درتزايد است. اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان کاملاً حاضرند و باتفاق دولت روس کوشش دوستانه خودشانرا بدولتین ایران و عثمانی تقدیم نمایند مشروط بر آنکه آنها مایل باشند که قراری را

۱- منظور جنگ کریمه Crime است.

که در سنه ۱۹۶۵ داده شد انجام بدهند بشما دستورالعمل میدهم که سعی نمائید در راضی نمودن دولت ایران را بر آنکه بمنظور یکدفعه موقوف داشتن این مسئله پرزحمت اقدامات مؤثرانه بمقام اجرا بگذارد. لہذا بدولت ایران تکلیف خواهید نمود که بدون دفع الوقت تعیین نماید که بامأموریکه دولت عثمانی معین مینماید همراهی کند و تکلیف آنها این خواهد بود که بلا تأخیر رفته خط سرحدیه بین دو مملکت را مشخص کنند و قسمتهای با شبهه و خط مزبور را بحکم حکمیت دولتین واسطه مرجوع دارند و آن حکم را در این ماده باید قطعی دانست و در همانوقت هم بدولت ایران اظهار خواهید داشت که اگر یکی از این دو دولت تعیین مأمور خود را بتأخیر بیندازد و یا در بعدها اداره خود را در امتداد دادن مذاکره یا طفره زدن از آن ظاهر سازد مأمورین دولتین واسطه و مأمورین دولت دیگری که راضی است، خط سرحدیه را معین خواهند کرد. سوادی از این مراسله در نزد اولیای دولت ایران خواهند گذارد و بمنظور آنکه در اقدامات دولتین موافقت نامه باشد با هم منصب روسی خود بالاتفاق خواهید بود و باید بعلاوه اظهار بدارم که دستورالعملی مطابق همینکه حال برای شما ارسال داشته‌ام برای شارژدفر اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم اسلامبول نیز فرستادم. (داربی)

= ۶ =

### کاغذ جناب لارڈ دربی در جواب من

شرف وصول مراسله آنجناب مستطاب اشرف ارفع را بتاريخ ۹ ماه گذشته در خصوص مسئله سرحدیه ایران و عثمانی اظهار میدارد، قبل از آنکه جواب دوستدار بآنجناب مستطاب اشرف ارفع برسد سوادی از دستورالعملی که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندہ های اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم طهران و اسلامبول صادر نموده که به آنجناب مستطاب اشرف ارفع خواهد رسید و دوستدار امیدوار است که آرزوی آن اولیای دولت

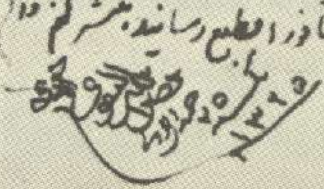
اعلی‌حضرت اقدس شهر یاری قدرمیل اولیای دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان را کاملاً خواهند دانست که این مسئله زیاد بطول انجامیده بقسمی ختم شود که مطبوع دولتین ایران و عثمانی باشد. در هنگامیکه دولت انگلیس باتفاق دولت روس راضیند که مجدداً در این مسئله واسطه شوند ملتفت شده‌اند که از هر دو دولتی که در این مسئله مدخلیت دارند کمال خودداری و تحمل لازم است و اگر از هر دو طرف میلی ظاهر نباشد که حتی المقدور ممانعات جزئی را تماماً رفع نمایند سعی و کوششهای دولتین واسطه بی‌ثمر خواهد ماند و وقت زیادی و پر زحمت تلف خواهد شد. بر آنجناب مستطاب اشرف ارفع معلوم شده است که اولیای دولتین انگلیس و روس تکلیف بنمایند که در این مسئله از روی بنیان قراریکه در سنه ۱۸۶۵ داده شد عمل نمایند و اولیای دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان با اولیای دولت ایران دعوت بنمایند که مأموری را معین سازند و بدون معطلی رفته باتفاق مأموری که دولت عثمانی تعیین نموده است خط سرحدیه فیما بین ممالک ایران و عثمانی را مشخص سازند و نقاط باشبهه را بحکم حکمیت دولتین واسطه‌ها گذار نمایند و آن حکم را باید قطعی دانست، اولیای دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان نیز تکلیف مینمایند که اگر یکی از این دو دولت تعیین مأمور خود را بتأخیر بیندازد و یا اراده خود را در امتداد دادن مذاکره یا طفره زدن از آن را ظاهر سازد و مأمورین دولتین واسطه و مأمور دولت دیگری که راضی است خط سرحدیه را تعیین خواهند کرد. جناب مستطاب اشرف امجد این شقی میباشد که بنظر اولیای دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان از همه با فایده تر خواهد بود. برای معجلاً ختم نمودن این مسئله پر زحمت را بقرار دوستانه و متروک داشتن آن نزاعهای سرحدیه که اگر بگذارند مداومت پیدا نماید امکان ندارد که روابط دوستی و اتحاد فیما بین ایران و بابعالی را بشدت ناگوار نسازد.

لندن ۲ جون سنه ۱۸۷۴ - داریبی



بعض صحرا فاضل تر شد چندی قبل در نوبت حضور مبارک اقبال در کشته بار سال حاج ابوسعید ششم در صورتیکه  
 از توجیه جواب مصافحت فرمایند پدیدت که از اجابت مسئلت بطریق اولی مسامحت خواهند فرمود بهر حال  
 از سکام اطلاق سالی سزوب بود به ترقیم چند کلمه جواب سر از لایم فرمایند جمله وضع مکتب خلیع عیبت  
 پادشاه از شاهده لادفاع و استماع اخبار کوناگون مسلوب الای و غیر کاتبی و زراعه و زراعاتی و بی همتی  
 شکاره و سرگردان طقار این خیر وضع بین مسلم و کافر و کلمه بین قاصد و مقصد او جابل و مسامح  
 تعلیل از انهام که در کارند بیعت به اسپای و تنهائی زیر اقل بار و زمانه اند پول در مکتب کیماست  
 گذران یوب پند و کفش کله خفیب که شغل و منصب و حیوانی عملیست روستائی هم واقع نشود  
 خدا آسان کند دشوار ما را قضا چه کند خلیع مایه امید داری است همان همچنان عامه و چشمش کور کور است  
 که باین احساس او ضاع ناگوار و وقوع اینده مرج و مرج قند و خاد روز بروز که تر میشوند و روح مقصد  
 بیشتر میروند لکن از طرف دیگر که باعث نویسی و یاس است مخالفت روزنامه نویسان است که غالباً  
 مبتدیان مقصد و مشرف طباع است هذال نوک قلم را بروین مذاب و رؤسای ولت و ملت بزرگه  
 و سبب دست مستبدین و مخالفین میدهند چند روز است که حاجی شیخ فضل الهودی و حاجی بزرگوار  
 و حاجی دیگر بنویسند و احوال محضی در اینان مندرجات بر آید دست آویز نموده بانام دادنیاد و اسط  
 و اثر بسیار بنا بر حضرت قدس عظیم هجرت و بهما برات قند انکیز قلب علما و افاضل اعانه و خاطر  
 حج اسم عراق را خاصه از این معنی تزلزل و مضطرب کرده اند بر هر کس روشن است که باین مجلس  
 بنام شیخ و شریعت و داعی ترویج آئین و مذاب که رفیق زیاد از پنجاه سال است که شازعت کشیده  
 مسامحت اصول اسلام را با سیاست امروزی دنیا در خاطر اجادادید تا عموم خلیق بر خست صادق  
 خود ستاد شاه مقصود شدند ولی درین از جهل حماه مجلس که به داعی موقه و بدون مراعات  
 مقتضای وقت و مقام و ملاحظه پیشرفت حال و صلاح ستونهای بر آید را از زیاد روی  
 و زشت کوفه پر میکنند یعنی عرب و صلاح دست دشمن میدهند درشته را به دراز میکشند

خوف است قبل از آنکه این کوب اقبال کامله طلوع کند و با قول و زوال نهند و تمام زجهت پاره  
نارود است فکر کنید و یک تحریک نیش قلم جلوه این سیل بنیان کن را ببندید هرگز مرتبه  
زیاد کرده ام که رب النوع اهل قلم حضرت اشرف پرس حکم است تمام نویسندگان عصر حال دیدند  
هر یک هر چه دارند بقدر ظرفیت استعداد خود از بحر بیکران او بهره برده اند آن عاقل چنانچه  
و دانشمند فرزانه به مطالب و دقیق و اذیت و گفت و مسج نکته را فرود کند از کوه و نهفت سعادت  
همچو کس از طغیان قلم از شکایت نکرد و چیزی که منافی اساس اسلامیت باشد از او حکایت ننمود  
اینها در روش چیر فویسی از نشا تقلید میکنند و از سوراخ دعا حکم کرده اند هرگز نکته در مرقومات  
شریفه شاطوط و منظور است که بیکدیگر از آنها برخوردارند و بر قیقه سرش چیده اند اکنون شما  
به طور حی تربیت و تعلیم نعت باین مردم دارید لازم است از باب ضح و اشفاق یکدیگر  
مفصلی به دراضحیت بلکه علامت و نشانت فرمائید خواص و مزایا و لطایف اسم را  
با آن بیانات و پذیر و عبارات بجز تاثیر شرح دهید شاید قلوب مردم از نوینا ط آید  
و هم با دره روزنامه نویسان در آنجا تذکر شود هیچ نمیدانم از تلویح بجز از تعاملی خبر  
و کشف حجاب و در می مذبح بکنند و تصور و تصریح و شاعت و حال علا و نسبت اندر شده است  
قول زور چه فایده تحصیل میشود که این اندازند و بنا را گیری لازم باشد حاصل بدون مبالغه و افراط  
همان اندازه که در بیانات سالی فایده برده ایم از مقالات نامتعارف این مردم سبک نوزنایان میرا  
بر خاطر مبارک مثل آفتاب روشن است که امروز حال این لباس مثل طفل تازه مولودی است  
که سوت و جوش بسته بیک نیم و قبال و اعراض دلیل اعتراض است با این هیاهو بار  
عصه میکنم می بینم هنوز مردم از حقیقت لبر لاجی و بیکانه و لست مرصد دست آویز و بهانه  
مسایه در اشاره فتنه و طلب باز را شفت باین حال چه لازم است در امورنا مقبول فرمائید

۵۰  
 نگارش موجب نزال قلوب و لذات با ثبات تأخیر اصلاحات است امر از شود بی مجلس  
 لازم هر غیر منعکس دارد که ناگزیر از قبول او هستیم و در موقعش جریان طبیعی امر آنها را خود بخود  
 با زمان میقبولاند و بدون مخذرات مذمبی خواهی نخواهی واقع میشود کس همان امور  
 حتی الوقوع را نیز مقدمات چند است که یکی از آنها سرور مقداری زمان است چنانچه پیش از همه  
 سباب و ممر زمان مقدر تقاضای آن لازم شود نقص فرض و همچون اقطاف ثمره قبل از این  
 فقط حکمت است شده امروز هم امور تعدیل بود و تا پس بانک و تربیت در آنها  
 تصحیح حکومت است اگر در مقام قول یا عمل هر چه جز اینها اقدام شود نقص عمر و ثواب  
 مقصود است تا بحال در معایب و شرح مفاسد بقدر کفایت شده است بعد از این باید راجع  
 و طریق اصلاح را بیان کرد و نشان داد برعکس به بنید از بحمل کون و بموقع نویسی حایمان  
 و فدائیان یاد سخن و چهارم مشکلات کشته ایم شب و روز مشغول مدافعه از مجلس و تمام  
 در سر کفر و رسم جلسیان بجان یکدیگر افتاده اند عجب است در وجود مجلس پاره مجدد است شرعی  
 ذکر میکنند ولی از مخدور استیلا روس و انگلیس ذکر نمیکنند و هیچ اهمیت نمیدهند مثل این  
 بیاند که این مخدور را محذور نمیدانند و یا از وقوعش باک ندارند قوه یار و قهریه است تمام  
 باله مقفود اگر خاشا باقی باشد صرف تحریک این اساس متهم میشود از صبح نزدیک است  
 یکباره رشتها کینچه شود با هر این احوال بی از این انقلابات نیست از بهانه جود همای  
 اندیشناکیم زیاد تصدیق دادم و هنوز عرضم ناتمام ماند مجدد احوال است میگویم امروز آن  
 آزادی که در قول و قلم و در این مملکت پیروز میگردد مفید است فقط حریت انکار در بیان  
 مفاسد و مصالح امور ملک و ممالک عمومی است لا غیر دیگر این مبارک در این مقام  
 هرگز افتقاد دارد بفرمایید و زود تر رقم و در لاله دارد و اطعم رسانید بترشم  


بهج معرفت را بسین باین عقل ما نماند و آموخت به هیچ روشنا  
 لروز حالت عالیه با ایران بیان هم موجب شکر است و هم بایسته شکر انا اینک بای شکر است  
 برای آنست که چهارده تنهای کشته شما سبزه کشته و چراغی که بر چمنهای زیاد  
 روشن کرده برهید فروغ گرفته اما از طرف سرود شکر است که خوف است  
 خدای بخوانسته در این هواهای مختلف و بهوب ریاح تماثلت  
 ان کلاه نوزده پزیده شود و آن چراغ افزوده زد میرد هر چند  
 چراغ پیشرفت این شروع مقدس بسیار ضعیف است لکن تقنیات کار  
 و دلیل دانی راه سپار که ما را قبل از سنج عارضه سرعت برق باد  
 رو بمقصود حرکت دهد و بطایف تدبیر از حوادث متواتره جلوه گیری کند  
 و قلوب عامه را بسکال اعتدال و صراط مستقیم جلب نماید مقصود است  
 در این صورت عذر و قوف حضرت ساسی در آن حدود و نواحی صحت  
 و برای اقامه این وظیفه بزرگ من به انفعالیه از شما در این مرز و بوم کفایت  
 اگر چه کبر سن و اقصای شیخوف و ترتیب زندگانه بر روش مخصوص

نامه ۲ - خط سید نصراله تقری به میرزا ملکم خان

از روی انس و عادت مانده قبول رحمت این سادگت و خیلی

صعب است و آن تصور میکنم انبای جنس را در سوخت چهل

دگر کرده اند گذشت و از جور آنها را از چنگه زوال و از محلا

گرایتن اصعب است (۱۰۰)

ای عریف از درد خوشترین عیب کار بد را پنهان کن

حسن و قبح کار را بنما با تا که دریم از روشش بر درهما

در این عرض و دستند عامر آنها ندانید بلکه بسیار و کلام محترم

و وجه طاعت از حضرت عالی همین توقع برادارند


من نیز بر آنم که همه خلق برآیند *فصل فی التواضع*

*ادب و کرامت*  
*در رسیدن غیبت*  
*راست در رسیدن غیبت*  
*در کلام حق*  
*در کلام حق*  
*در کلام حق*

مهریت

دادگاه خدیو که در باب مرآت با همیله بهر دو در بد نوشته ام با براد جوهری بی سابقه

از در این صبر و جاهله فرستادم چنه در دفتر از وزارت حیدر و صرف وجه خواننده رسیه شکر بر آید سرکار حضرت و در  
 انجمن سلطنتی بر سر حدیث داشته و یاد مخراج در این باب در خدمت ملذذات را از آنچه بگمردم  
 بنده تا انقدر رفیق بدذات جانبدار بود در بی در نظر خوب اندر دنده رونی مفضل در این محله در آنکه فخری و محکم  
 لغیثه روحی نمودن در این در این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 اهدام یک اتم فخری و به منظور این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 فخری و این محکم در این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 بهتر لغیثه در چنه روزی در این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 نوع حرفه کلید در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 اصرار بر این بود که در این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 سعادت بصرانه جانبدار بود در این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 مطلع فرمایید و این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 روزی محکم در این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله  
 بعضی در محکم در این محکم در آنکه تا در مینوع کلمات فخری و فخری در این محله در این محله

بخدمت پسر اندکی عرض خوانم کرد و به نظر صورت که در کتاب خوانم بود از خرافات که در جهان معلوم بود  
و از معرفت غیر کفایت این است تا که در وقت بیخیزش رایه در خدمت منم را با ما نبرد و در کفایت هر کس  
با حق حکایت به پسر خوانم کرد و در حق یک مخالف و در نظر خوانم داشت و به بیخ نظر هر کس  
خوانم شد و دیگر در زبان جاری آورد و در جلی کفایت خوانم بود و در صورت کفایت هر کس چنانچه در این کتاب خوانم  
صحت آوردن است و از حسن اتفاق در خدمت منم حضرت از روز در سابق بیخ نظر خوانم نبرد و بیخ  
طرز خوانم این است در امور مردم تا به بهر خدمت بیخ نظر کفایت منم به پسر خوانم بود و در وقت این  
لها در ذوق منم گانه کرد این قدر کفایت به پسر خوانم خوانم داد و در وقت کفایت این را در آن  
صحت است خوانم در حقوق آوردن  و در کار کفایت بیخ نظر کفایت منم به پسر خوانم بود  
در وقت این بیخ نظر را در خدمت رایه را در جناز خوانم و در حرکت حق خوانم گشته و در آن معلوم گشته  
اینجا با جان نیست که در خدمت هر کس بیخ نظر کفایت منم خوانم خوانم کرد و در امر که  
او در امور بیخ نظر است و در آن جناز منم این قدر خوانم داد و در خدمت حق خوانم خوانم  
بیخ نظر کفایت منم تازه بیخ نظر به او را به رسید و کفایت منم بخود مردش کفایت منم در وقت او معلوم است  
پس حضور منم کفایت کفایت منم را خوانم داشت و در طرف دیگر در کفایت منم و در آن در وقت منم  
میتم به پسر را که بیخ نظر منم می بینم و در روز منم منم خوانم بود و به او را با او خوانم خوانم  
صحت منم صحت منم به هر با خوانم نظر منم می کند و در وقت منم منم خوانم بود و به او را با او خوانم

و یک توقع تازه در او اگر فرض حال در بطور بیخ باس عدل بهینه سفارت بود بیکر گفته می شود است  
 گفته شود که با او در باغ با مضافه صرفه ضایت با به او خواهد کرد در صورت زبان دو عدل  
 روس در ظاهر هر قدر با عدل باغ خوف غلبه نام خود است روس در بیکر رفت به به  
 بفرید حضور این بیکر هیچ بود بنامین بظن است ایکه خط کرده ایم در باب این خود است بر نام  
 می نام چه در هیچ و همین نام بیکر در در در این فرع می باشد که در قدرت می خواهد  
 امکان در قرار داد این مجلس چنانچه در تریز یا در مردم یا در دین نسخه بودند بیکه در حرکت  
 خانه در زیر چکت به لا مضمحلان سفار حاضره و هر نوع مورین طایان در حرکت عثمانی است به از  
 هر خط مراد خواه عثمانی باشد نسخه ضایع هرگاه این مجلس در طهران فرزند میانه مورین فارجه  
 در اینجا چه قدر می بینیم عدل در برابریم عدل به با برات سرت می تواند در بیکر مورین فارجه  
 در این منصفه در حدیثی در بطور صحیح گفته اند ندارد با خود سخن و در است تازه او می تواند  
 نه گویند که این مجلس در طهران نسخه خواهد شد چه قدر در مردم گفته شد بظن نه چنانچه  
 در خارج از مرز است سفار بیکر هیچ رسید می شود که این دست با چنگه چنانکه باغراف هم باشد که  
 هم باید آنچه نسخه در باغ مورین در در است سفار این مطابق صحیح باغ مطرب و ایران است  
 که باس حق با مینمونه در ضرورت چنانچه است اگر عثمانی نقطه بظن است است آن همه در نه  
 باز است عین غنایش خواهد داشت بهره مورین و در ضرورت با عدل هر نوع صورت نشود و در



هیچ عهدنه در مورد کوزه و بعد آنچه توانسته اند کرده اند، انتخاب، اظهارات عهدنه می باشد که  
 عهدنه مذکور چه قدر محبوب و مقصود منافع ضرر است بنا بر این اعتقاد عهدنه جمع دود و عرض  
 خود را نباید مختصر نمود، نه مندر باریم اسامی حقوق، آن عهدنه است، این مطلب نباید  
 بطور تصریح و حکم داد که دیگر جایگزین نباید خارج از آن عهدنه، هر قدر حرف و سند بی نیاز  
 ، عقد بنده نباید بکار رود که بگذرید هر چند حضرت ، هر چه حرف و دود که خارج از نص  
 عهدنه داریم بگوئیم عهدنه شرح این دقیق از آنچه هیچ زود از حق اشخاص این مشایخ  
 و قدر ظهور کرده که در است. **کتاب المصنف شرح** جمع اوقات مشرق و مغرب است که بعد از آن عالم سرکار  
 تا در بجهت رفع این مشکلات تربیت میکند، حدود بر اوقات و تجویزات بجانب هر یک که کوهی است  
 مشرف میدانم آن قدرت مراد، آن که است و قدرت در صوب صوب و این **حفظ**  
 که مشرف است در تمام مصلحت است که با جابله در این مراد بگفته شده، بی حال وقت است در کار  
 تا نیز عهدنه و محلات خود را در این مراد از بنابر فرقی **کتاب حضرت ابو موسی** رفته  
 مطلب از دست کوزه داد و بیکر بجهت قطع مسدود شدن آن عهدنه است  
 پس از آن، بیع زشته اندکی از جانب بجهت هر طرف عهدنه و عرف در زنده، **بمضمون** در او عهدنه است  
 بدین مضمون در قومی سر و مشرب زده اند بشرط اینکه بنگینها هم وقت بکنند و بکن بقیه دور  
 داده اند، هر یک بجهت قرار این که کله نایب شامیه نیز در میان با وجود است محال است در

مستخدم کرده باشند تا چنانچه سرانجام کتبها هم مندرج در فهرست نموده آید و در این کار محبت تا بهر  
 پس از تصحیح این عنوان اکتفا دینده بازمان است در درون عرض کرده ام با وصفت این فرد در ایام گذشته  
 خارج و در زمانه مشهور در عجم بود و اب در ذرات این صحنه مان است در درگاه شریف آنها در زمین  
 ما در هیچ مضامین نداشته و لا یکنونه کیفیت این مورد است با در این مورد بهر نفس و غیره در  
 باقی جنب تا هر چه صحبت برانند تا هنوز در عجم است هر گاه چنانچه به غیر نفس خوانند معنی بر  
 شرح همشود در در حقیقت غیر در مضمون در آن در این صحنه بودید در ذرات آن در این صحنه در  
 در صورتی که در این صحنه به غیر نفس از ذرات این صحنه است چیزی که تا در عجم کرد این است  
 در ذرات خارج را در عجم داشت مطابق مان هنوز بهر طریق خوانند به غیر نفس در  
 بر آن آهاده آینه خسته باشد رات در عجم کتب خوانند بود



از زمین و نهضت کاغذ نجاب لار در به نجاب نجاب برابر است و در وقت فرموده است صاحبزاده محترم  
زمت مردم دولت میران بجهت و در سنور دولت کفایت را در هر نوع محرم و مستم شمرده و صاحب شانه اندک را در هر نوع  
بجایت میران بفرستیده و طالب آن بوده است و این حالت مطلوب دولت کفایت را در هر نوع محفوظ و با برادر و میران  
در مقام برانجس این تصور میران آورده خواهد بود و در ذب خیال دولت ایران است بدست عثمانی و این موقع با برانجس  
مفرط نظر داشته باشد این در واقع است دولت ایران با قطع و این کمال میران را در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع  
دولت همین و دیگر کفایت شمرده خواهد شد دولت کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
بجز ترتیب بدست عثمانی زود کن چون نجاب لار در به آن چهارت را در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع  
بعضی موارد در وقت است و در وقت شمانی حقوق با هر دولت کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
و در کل هر حال که در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
دیسر و در وقت تحریر تصدیق و نهضت میران و در وقت شمانی در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع و در هر نوع  
با در هر نوع و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
محو دولت کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
آنها را در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
و با وجود کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
که در وقت و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
ایران و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
انها را از دولت عثمانی با اصرار خواست شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
و عرض و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
برعکس شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
خود را از زمین بزیارت منع نمود و حال حاصل است کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
و خواست شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
عثمانی بطور شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد و در هر نوع کفایت شمرده خواهد شد  
با عیب تمام بفرستیم و با عیب تمام بفرستیم و با عیب تمام بفرستیم و با عیب تمام بفرستیم و با عیب تمام بفرستیم

این خوشتر از دولت ایران را میگوید که نماند در آن قول و قبول خود نمی نموده اند و آنچه قدر صحیح و درست است پس اول  
 و بعد بموسس جمیع ایران در دین روز بهجت که فرستادن دشمنان و ایران متناهی است و آنه تفاق است  
 بر بعد برین طرف دولت ایران که داشته و بجز خلق ایران که برین ضایفه در از امر حرکت به تمام است  
 و فوق آن تصور نماید که ایستاد و فرود و اول است که اگر است که خواه شرح دهد در این در وقت که با شرف  
 در طرفین است که در آنجا بر اینها حال قریب است که در آنجا است که در دولتین را موقوف گذاشته اند و هر قدر در آنجا  
 دولت ایران اقل است که بر اینها آمده و متصرف این است که راه و جیب اولی طرفین است خوشتر از آن  
 مخصوص فرستادن است با وجود رفعت و ولین مثل واسطه هم در میان است با دولت دشمنان و جهان اولی که در این  
 کار نموده و خواهی فراموش کرده است دولت ایران چنانچه بجنبه تقیاً اعمال دارد که بر استماع ضایع مشتاقان است که بکسیر  
 و دشمنان است که در تبرکات دشمنان روز بروز زیاده شود هرگاه دولت بکسیر و خیر طرفین است با خطه ملت و خیر خواهان خود  
 بخوابد و در کمال محرم و غیر محرمی در این دولت بر در شایسته است که فرط یک خواهد است که است  
 در طرفین ضایع مشتاقان بدولت دشمنان و متصرف این مواد بنده دولت است که در اینها احکام مخصوصه بکسیر از طرفین است  
 قرار قطع نموده و در این خطوط سرحدت و آن در تصرف طرفین است به هر قدر در وقت زودتر از در وجه بر اول  
 بر حسب وجه هر یک رسیده خود است که با حسب تجزیه و تمیز در مردم ضایع است که این در دین بطور است که است  
 چنین است که در هر دو کمال محرم و غیر محرم الالاب با خطه و نه برین طرف بجنبه واضح است از برای حرکت و حرکت  
 مرضی مندم است عیب و در دفع هر امری در برابر صحت و حرکت کند هرگاه بدون اقدام بر دفع مرضی که در وقت  
 کردن با او شود و حرکت هم به باز از باب آن امری خواهد اقل است این هر چند حال در وجه هر  
 آوردن ضایع است که بکسیر دارد ولی در امر این مواد خود نیست و دفع مرضی که در وقت است که در وقت  
 مجبور و در وجه هر است



دست نوشته پنجم از دست نوشته های کهن و قدیم است که در مورد جناب میرزا محمد باقر است که در سال ۱۸۲۲ در شهر تبریز متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در ضمن سند رسیده به این دو خانها جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در این سند در مورد جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

دست نوشته ششم از دست نوشته های کهن و قدیم است که در مورد جناب میرزا محمد باقر است که در سال ۱۸۲۲ در شهر تبریز متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در ضمن سند رسیده به این دو خانها جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در این سند در مورد جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

دست نوشته هفتم از دست نوشته های کهن و قدیم است که در مورد جناب میرزا محمد باقر است که در سال ۱۸۲۲ در شهر تبریز متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در ضمن سند رسیده به این دو خانها جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در این سند در مورد جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

دست نوشته هشتم از دست نوشته های کهن و قدیم است که در مورد جناب میرزا محمد باقر است که در سال ۱۸۲۲ در شهر تبریز متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در ضمن سند رسیده به این دو خانها جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در این سند در مورد جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

دست نوشته نهم از دست نوشته های کهن و قدیم است که در مورد جناب میرزا محمد باقر است که در سال ۱۸۲۲ در شهر تبریز متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در ضمن سند رسیده به این دو خانها جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در این سند در مورد جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

دست نوشته دهم از دست نوشته های کهن و قدیم است که در مورد جناب میرزا محمد باقر است که در سال ۱۸۲۲ در شهر تبریز متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در ضمن سند رسیده به این دو خانها جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

در این سند در مورد جناب میرزا محمد باقر که در شهر تبریز در ایالت آذربایجان متولد شد و در سال ۱۸۲۳ در شهر تبریز فوت کرد.

Handwritten notes and signatures on the right side of the page, including a circular stamp with the letters 'R.I.' inside.



مدیر محترم مجله بررسیهای تاریخی

بک بزرگ فتوکپی فرمان ترویج گرامافون که در ذی القعدة الحرام  
۱۳۲۳ بانصاف و مهر مظفر الدین شاه رسیده است به پیوست ارسال  
میدانم. مقتضای امر آنست که در تاریخ ترویج صنایع و تأسیس  
کارخانجات با **فرمانی از مظفر الدین شاه** در صورت  
مقتضی از نظر آنست که تاریخ صادر بجای آن اقدام فرمایند.

با تقدیم احترام

علی اصغر شریف

## درباره

چون انجمن خودشان را با ماشینهای مستندینه الاحاط  
نظر از شاهانه گرامافون و در اینصورت خود را در تکمیل  
و ترویج این صنایع مستندینه احاطه نمودن داشته بودند

## ترویج و تسهیل فروش گرامافون

توسعه هر یک از این صنایع مستندینه احاطه خود را با  
وسایل و ماشینهای گرامافون که در صورت این مرحمت ملوکانه  
توسعه و تکمیل و الاقران من جمله بوده در ترویج و تکمیل این  
صنایع مستندینه احاطه حاصل آورده مقررانکه اولیای دولت  
علیه در پیشرفت مقاصد خود از این و توسعه این کارخانجات  
لازمه مساعدت و ترویجی را **از** آورده در عهد شاهی  
فی شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳

با اینصورت باید این نکته را مورد توجه قرار داد که در  
توسعه هر یک از این صنایع مستندینه احاطه خود را با  
توسعه هر یک از این صنایع مستندینه احاطه خود را با  
**علی اصغر شریف**

## مدیر محترم مجله بررسیهای تاریخی

يك برگ فتوکپی فرمان ترویج گرامافون که در ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ بامضاء و مهر مظفرالدین شاه رسیده است به پیوست ارسال میدارد. مندرجات فرمان نکاتی از تاریخ ترویج صنایع و تأسیس کارخانه ها را در ایران روشن مینماید. خواهشمند است در صورت مقتضی از نظر ثبت در تاریخ معاصر بچاپ آن اقدام فرمایند.

### باتقدیم احترام

علی اصغر شریف

« چون انجمن ضبط اصوات در آمریکا گرامافنهای بسیار ممتاز خودشان را باماشینهای پسندیده از لحاظ نظر انور شاهانه گذرانده و مراتب مراقبات خود را در تکمیل و ترویج این صنعت مشهود حضور همیون داشته بودند لهذا برای تسهیل فروش و حمایت مخصوصه ملوکانه از این سوسیته بموجب صدور این فرمان مبارک سوسیته آنونیم مزبور را بسمت فورینسری مخصوص خودمان مباحی و سر بلند فرمودیم که از شمول این مرحمت ملوکانه بین الامثال والاقران سر بلند بوده در ترقی و تکمیل این صنعت مراقبات کافیه بعمل آورند مقرر آنکه اولیای دولت علیه در پیشرفت مقاصد حقه و ترقی و توسعه این کارخانه لازمه مساعدت و همراهی را بعمل آورده در عهده شناسند فی شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ »

۱ - بدوآ باید این نکته را مورد توجه قرار داد که در خود فرمان در ازاء چنین امتیازی او در عوض چنین توصیه ای معوضی ذکر نشده و معلوم میشود دستگام



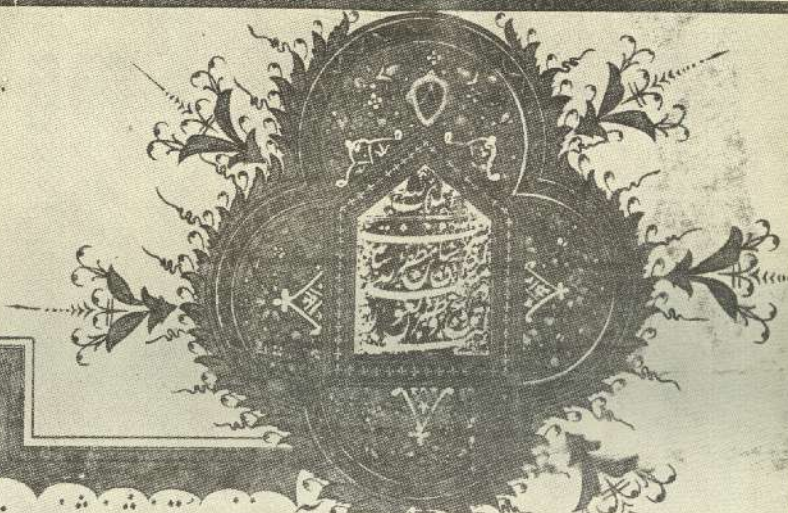
تبلیغاتی چنان شگفتی ایجاد نمودند که برای ترقی و تکمیل صنعت مزبور و حمایت و پشتیبانی از شرکت سهامی مزبور دلسوزی زیادی بخرج رفته و از طرف دیگر مقصود از (ماشین های پسندیده) است یا (گرامافون ارائه شده) همانا ماشین های ضبط صوت است که بدست کمپانی های خاص اداره میشود و البته ممکن است برای ضبط موسیقی ایرانی اعم از آواز و سازهای مختلف بکار رفته باشد .

۲ - این امتیاز انحصاری نبوده و فرمان برای تسهیل فروش و حمایت از صنعت ساختن گرامافون صادر گردیده .

۳ - کلماتی که بزبان فرانسه (سوسیته آنونیم) و (فورینسری) بکار رفته حکایت دارد که در آن تاریخ زبان فرانسه در مملکت ایران قرب و منزلتی داشته چه آنکه در سالهای بعد هم مستشارانی از بلژیک و فرانسه در گمرکات و عدلیه با استخدام دولت ایران درآمده اند مثل آدلف پرنی مدعی العموم دولت جمهوری فرانسه که مأمور در بار دولت عدلیه و مستشار وزارت عدلیه بوده و قوانین مجازات عمومی و محاکمات حقوقی با نظارت مشارالیه تهیه و قانون آخر در ذی قعدة ۱۳۲۹ بتصویب کمیسیون عدلیه و هیئت نظار مجلس شورای ملی رسیده است .

۴ - از افتخاری که در فرمان مذکور ( بانجمن ضبط اصوات) داده شده همانا سمت فورینسری و بره ای امنیت که اعطا گردیده و از این عبارت میتوان استنباط کرد که برای دستگاه تبلیغاتی سمعی که امروزه دارای اهمیت بسیاری است وجه امتیاز خاصی قائل شده اند تا متصدیان کار در کار خود دلگرم و ساعی باشند و مردم هم از افادات آن استفاده برند .





کتابخانه  
انور شاهی

چون سخن صلواتی که گویای سارمستود را با آسمانی سیده رجا خط  
الله



سید  
نور

محتاج خود که در سخن و در سخن مستود هم چون در  
ایمانی سخن و در سخن مستود هم چون در



صید  
نور

اوست که در سخن و در سخن مستود هم چون در  
ایمانی سخن و در سخن مستود هم چون در



۱۳۱۲  
نور  
نور

چون سخن صلواتی که گویای سارمستود را با آسمانی سیده رجا خط  
الله

# کمانداری و تیراندازی در ادبیات فارسی

بقلم:

ابوالقاسم جنبی عطائی

دکتر ادبیات تطبیقی

که تیر غمزه تمام است صید آهورا<sup>۱</sup>

کمان سخت که داد آن لطیف بازورا

«مولانا وحشی یزدی» گوید:

رخنه گر خانه جانی بود

تیر که از سخت کمانی بود

کمان سخت بزرگ را «چرخ» گویند فردوسی فرماید:

تو گفتی که خورشید بر زد شعاع

یکی چرخ را بر کشید از شرع

سعدی گوید:

از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود<sup>۲</sup>

دشمن گر آستین گل افشاندت بدست

۱ - بدایع سعدی - ص ۲۸۳ - چاپ علمی

۲ - فلاخن: آلتی است که از ریسمان و چرم سازند و سنگ در آن گذارند و اندازند در فارسی کمان را «شمینر» برون «تمیز» گویند. برهان قاطع.

اگرچه ارباب لغت «چرخ» را به (توپ) تعبیر نکرده اند ولی عده ای معتقدند، چنانکه امروز معمول است که توپ را «عراده» میگویند، در آن زمان چرخ (که همان معنی عراده است) مینامیدند و این بیت «ازرقی» دلالت کامل دارد بر توپ بودن آن.

ز آتش چرخ راپر کرد و بشتافت      کز آتش بیند او پاداش و کیفر  
این بیت دلالت واضح دارد بر اینکه چرخ مذکور «توپ» بوده و از آتش انباشته شده، که «باروت» باشد و در بر جها و دژها گذاشته بودند. «باروت» را «آتش دارو» نیز گویند، چنانکه شاعری در این باب گوید:

بمقر خود از آسیب هوا گردد باز      مهره ای کاتش داروش جهانذتفک ۳  
و کمان بزرگ را به کنایه «کشکنجیر» نیز گویند. «انوری» گوید:  
نه منجنیق رسد بر سرش نه کشکنجیر      نه تیر چرخ و نه سامان بر شدن بوهق ۴  
«سوزنی» نیز گوید:

که کشد دردش شعر کمان چومنی      من که با صولت بهرامم و قوت تیر  
من کمان را و خداوند کمان را بکشم      گر خداوند کمان سام و کمان کشکنجیر  
اسلحه آتشی در گذشته ها وجود داشته و خصوصاً خمپاره که در جنگها و بویژه در دژها بکار میبردند، چنانکه از ابیات «اسدی طوسی» که در شرح کشته شدن، نریمان، جد «رستم» در محاصره «دژ سفید» گفته است استنباط میشود:

یکی دیگ منجر در آن قلعه بود      که تیرش بد از سنگ صدمن فزون  
بدارو مر آن دیگ انباشتند      همی روز تا شب نگه داشتند  
چو شب تار شد تیر آمد رها      بدان آتش و دود چون ازدها  
چو تاریک شد دیگ انداختند      جهان از نریمان به پرداختند

۳- تفک : بضم اول و فتح ثانی و سکون کاف : چوب دراز میان خالی که با کلوله کل و زور نفس بدان گنجشک و امثال آن زنند . برهان قاطع .

۴- بوهق : در عربی کمند را گویند ، کشکنجیر در اصل : کوشک خراب کن بوده است که فارسی آن منجنیق باشد چون منجنیق گویا لغت یونانی و یا رومی بوده و معرب شده است .

و نیز اسدی در جای دیگر از «دیگر در خشنده» نام برده است:  
 دلیران ز هر سو همی تاختند همی «دیگر خشنده» انداختند.  
 ارباب لغت در باب «تیر چرخ» نوشته اند که آن تیر است از آهن ساخته  
 شده و درون آن رابه آتش دارو انباشته و بطرف دشمن رها میگردند، به هر کس  
 که اصابت می کرد، مشتعل شده او را «الاک میگرد» و این نوع را «تیر تخش» نیز  
 گویند.<sup>۶</sup>

و دیگر از معانی «کشکنجیر» آن است که چوب بزرگی را بر زمین فرو  
 برده و در سر آن شکافی قرار داده و در آن غلطکی نصب میگردند و ریسمانی  
 در آن انداخته و یکسر ریسمان را در جایی که دسترس بوده بر آن چوب میخ  
 میکرده اند و در سر دیگر آن چیز وزینی قرار میدادند و این آلت برای تمرین  
 کمان کشیدن بوده که مبتدیان در پهلوی آن چوب ایستاده و دست چپ رابه  
 چوب مذکور میگرفتند و با دست راست ریسمان را گرفته و می کشیدند تا  
 دست برای کشیدن کمان محکم میگردیده است:

کمان بزرگ را «خر کمان» نیز گویند، نظامی گوید:

شبی چون خر کمان از گوز پشتی برو جلدی چو کیمخت از درشتی<sup>۷</sup>  
 کمان هم نباید کوچک و سست باشد زیرا که تیر آن کم رود و تیر خوب  
 نیندازد و بدی بسیار دارد، مگر برای اشخاص مبتدی و تازه کار که بخواهند  
 تمرین تیراندازی کنند و این نوع کمان را در فارسی «لرزم» نامند.

۵- برهان قاطع .

۶- برهان قاطع : تیر معلوم بفتح تاء قرشت و سکون خاوشین نقطه دار ، تیر

هوایی و آتشبار را گویند .

۷- کیمخت : یکسر اول و ضم ثالث بروزن : می بخت، معروفست و آن پوست  
 کفل و ساغری اسب و خراست که بنوعی خاص دباعت کنند. برهان قاطع.

«سوزنی» گوید:

ای به بازوی قوت تو شده  
مر فلک را کمان ، کمان لزوم<sup>۸</sup>  
پس کمان باید به اندازه و فراخور کماندار باشد «فردوسی» درباره  
فراخور بودن کمان فرماید :

سیاوش چو گفتار مهتر شنید  
ز قربان کمان کیستی بر کشید  
سپهبد کمان خواست تا بنگرد  
یکی بر گراید که فرمان برد  
کمان رانگه کرد و خیره بماند  
بسی آفرین بر کیانی بنخواند  
به گرسیوز تیغ زن داد مه  
که خانه بمال و بر آور بزه  
بکوشید تا برزه آرد کمان  
از او شاه بستند بزانو نشست  
بزه کرد خندان چنین گفت شاه  
به ایران و توران کس اینرا بچنگ  
مگر پهلوان رستم پیلتن  
برویال و دوش سیاوش جز این  
نخواهد همی تیر بر پشت زین

وقبضه کمان نباید بسیار سطبر باشد که انگشتان بیکدیگر نرسد و یا  
چندان لاغر که انگشتان از یکدیگر بگذرد، زیرا که هر دو بداست و باید به  
اندازه دست باشد، بطوریکه از گفته‌های فردوسی بر میآید کمان رستم از  
دیگر کمانهای آن روزگار بزرگتر و سخته‌تر بوده است، چنانکه از امثال مشهور  
است که «کمان رستم را نمیتوان کشیدن»، «وحشی بافقی» درباره کشیدن  
کمان میگوید:

وحشی نگذمت که کمانش نمیکشی  
حالا بیا خدنگ بلا را نشانه باش

۸- لزوم بروزن هجوم کباده را گویند و آن کمان نر می‌باشد که کمانداران بدان  
مشق کمان کشیدن کنند ، برهان قاطع. و کمان سست را در عربی مهوک  
(المهوك) و هرجه (المهرجه) نیز گویند . قوس : همزی . هموز .  
شدید الدفع للسهم - قوس خروج - الرساحته بن القس شدید الدفع .

«ابوالفرج رونی» درباره کمان رستم گوید :

همه رستم کمان و آرش تیر همه آهو و سوار و شیر شکار .

«منوچهری» نیز گوید :

الا ای رئیس نفیس معظم که گشتاسب تیری ورستم کمانی<sup>۹</sup>  
کمان نباید دارای معایب ذیل باشد زیرا تیرانداختن با آن خطاست و  
موجب صدمه تیرانداز خواهد شد :

بطوریکه گفته شد کمان بسیار بزرگ و یا کوچک نباشد .

خانه نداشته باشد ، یعنی بسیار خمیده نباشد .

کم خانه نباشد و عکس آن قبضه آن سطر و لاغر نباشد .

تاب نداشته باشد \*

خرک آن سائیده نشده باشد (خرک را در فارسی «چکاه» نیز گویند )

گوشه یا زاغه آن نرفته باشد و سائیده نشده باشد .

تازه زه یا چله نشده باشد .

چله کش یا زه کش نباشد ، یعنی به اندازه زه خشک نشده باشد .

( اگر کمان با زه بگذارند بهمان اندازه خشک میشود و این حال را

(چله کش) میگویند<sup>۱۱</sup> )

پس باید کمان را بدون زه گذاشت تا «چله کش» نشود و باید در هنگام

تیراندازی زه کنند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

چو نازش به اسب گرانمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

بزه کن کمان را و این چوب گز بدین گونه پرورده در آب رز<sup>۱۲</sup>

۹ - دیوان منوچهری : بکوشش دبیر سیاقی ص ۹۹ .

۱۰ - قوس ضلیع ، فی عودها عطف : یعنی تاب نداشته باشد - کمانی که در چوب

آن کجی باشد : ضلیع گویند : منتخب الغات .

۱۱ - القوس بائینه وعن وترها .

۱۲ - شاهنامه . مج ۶ - ص ۲۹۹ .



در این حال ( چله کش ) برای کمانهایی که مدتی زه شده باشند حاصل میشود والا کمانهایی که تازه زه شده باشند این حال را پیدا نخواهند کرد و کمان زیبا را چهار خم باشد . زه آن محکم و تازه و زده و سائیده نشده باشد .

وضع کمان و اسامی قطعات آن از اینقرار است:

وسط کمان را که در دست گیرند قبضه نامند : وحشی بافقی گوید:

پیش دست و قبضه ات میرم که خوش مردم کش است در کمان ناز تیر دلبری پیوستنت ۱۳

خمیدگی دو طرف آن را « خم » و خانه یا خان « گویند » فردوسی

فرماید: ۱۴

ستون کرد چپ و خم آورد راست خروش از «خم» چرخ چاچی بخواست

حافظ نیز گوید:

خمی که ابروی آن شوخ در کمان انداخت بقصد جان من زار ناتوان انداخت ۱۵

و بهمین مناسبت کمان را « خممان » نیز میگویند هم بعلت خمیدگی وهم

از جهت دوخانه آن ۱۶

شاعری بکنایه گوید:

کمان گر از تواضع خم نگشتی کجا تیرش بدل هر دم نشستی

وحشی بافقی درباره کمانخانه گوید:

پیکان ز جگر بسته و ز خمی شده جان هم وین طرفه که تیرت ز کمانخانه بخسته

سعدی در باب «خانه» گوید:

من از آن هر دو کمانخانه ابروی تو چشم بر ندارم اگر دیده بدوزند به تیر

۱۳ - وحشی بافقی - چاپ امیرکبیر ص ۴۵ .

۱۴ - قبضه کمان را در عربی بکنایه «رموع» گویند و بندنی را نیز نامند خم کمان را

در عربی «قاب» گویند : القاب من القوس بین المقبض والسیتة ولکل قوس قبان

قال الله تعالی قاب قوسین او ادنی .

۱۵ - حافظ - چاپ قزوینی و غنی - ص ۱۳ .

۱۶ - السیتة : القوس - ماعطف من طرفیها . یعنی کجی کمان .

«حافظ» نیز گفته است :

دل که از ناوک مژگان تو در خون می گشت باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود<sup>۱۷</sup>

«فردوسی» در مورد «خانه» میگوید که:

کمان را بزه کرد جنگی فرود سر خانه چرخ بر کتف سود

و نیز راجع به «خان» گفته است :

از او شاه بستد بزانو نشست بمالید خان کمان را بدست

«وحشی بافقی» بکنایه گوید :

سپر انداختیم اینست چین خم ابرو که زور این کمان از بازوی طاقت فروز آید

دو گوشه ای که زه بر آن قرار می گیرد «زاغ» یا «زاغه» یا گوشه نامند.<sup>۱۸</sup>

فردوسی فرماید :

دو زاغ کمان را بزه بر نهاد زدادار نیکی دهش کرد یاد

دو برآمدگی بین خانه و گوشه کمان را که زه بر روی آن قرار میگیرد

«خرک» نامند و باید گرهی که زه یا ابریشم را با چرم گوزن یاسی سر بهم

متصل میکند در روی آن قرار گیرد و اگر در روی آن واقع نشود کمان

تاب دارد. از امثال مشهور است که «از خرك دررفته» و خرك را در فارسی

چنانکه گفته شد «چکاه» نیز گویند.<sup>۱۹</sup>

چنانکه اشاره شد زیبایی کمان در آن است که چهار خم باشد و آن

منحصر است به کمانهای «لاهوری» برای خاطر بلندی بسیاری که گوشه های

حافظ : قزوینی و غنی ص ۱۴۲

زاغه کمان را در عربی «فرض» یا (خرته) گویند. الفرض من القوس موقع الوتر.

خرک کمان را در عربی کلیه و کبد گویند: الکلیه من القوس : تلاته اشباء

قبضها . وفجیت القوس : بعد وترها عن کبدها . مدینه : القوس کبدها .

آن دارد و فرو رفتگی قبضه آن. جای کمان را «قربان»<sup>۲۰</sup> و «نیم لنگ» و «چوله» گویند. فردوسی گوید:

سیاوش چو گفتار مهتر شنید  
«وحشی بافقی» گوید:

کمان و تیر را نادیده مثلش کار فرمان  
سعدی نیز گوید:

چنین گفت گر گین بفرزند خویش  
«خواجو» گوید:

آسمان پیرست و درخورد کمان و تیر نیست  
«فرخی سیستانی» درباره نیم لنگ گوید:

بروز کار زار خصم و روز نام و ننگ او  
امیر معزی گوید:

ای سرافرازیکه از تاج شهان زبید همی  
نظامی گنجوی نیز گوید:

همی ساز لشکر بترتیب جنگ  
کمان را «نیم لنگ» نیز گفته اند «شمس فخری» گوید:

بیمک تیر پای فلک شل کند  
اگر بر گشاید بکین نیم لنگ

در گذشته های دور در غالب شهرهای ایران زمین کمان می ساختند و مشهورترین آنها که کمان آن از دیگر جاها بهتر بود «چاچ» است که

۲۰- قربان - کماندان = ترکش و جعبه ای که کمان در وی نهاده از می آویخته اند. جهانگشا مج سوم صفحه ۲۹۶-۲۹۸.

المصان والمصوان : غلاف القوس ونحوه . الوحشه : پشت کمان . مظهرها . فردوسی گوید :

نبیند زمن دشمن بدگمان . بجز روی شمشیر و پشت کمان .

۲۱- شاهنامه - چاپ مسکو ص ۸۸ .

۲۲- لغت فرس اسدی . ص ۱۱۳ شفا نیز تیردان باشد .

شهرهای ماوراءالنهر یا ترکستان بود و کمان آن بخوبی مشهور بوده ۲۳  
و چنانکه فردوسی میفرماید :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم      ستاره فرو ریزد از تر کشم  
دو ابرو به مانند چاچی کمان      کز وخسته گشتی دل مردمان  
و نیز از شهرهاییکه کمان آن بخوبی مشهور بوده «ختن» است که فعلا  
در ترکستان چین واقع است . چنانکه سنایی گوید :

بجهم از بد ایام چنانک      کز کمان ختنی تیر خدنگ  
و نیز از شهرهاییکه کمان آن بخوبی معروف بوده «طراز» است که از  
شهرهای ترکستان است . چنانکه فردوسی گوید :

دو ابرو بسان کمان « طراز »      برو «توز» پوشیده از مشك باز ۲۴  
و نیز فردوسی در بعضی مواقع کمان « کیی » یا « کیانی » ذکر کرده که  
همچو استنباط می شود که کار گاهی مخصوص ساختن کمانهای پادشاهان  
وجود داشته که کمان اختصاصی برای سلاطین می ساخته است .

چنانکه گوید :

گرفته کمان کیانی بچنگ      یکی تیر پولاد پیکان خدنگ ۲۵  
و نیز گفته است :

کمان را نگه کرده و خیره بماند      بسی آفرین بر کیانی بخواند  
در شهر لاهور نیز کمانهای خوب می ساخته اند که از حیث ظرافت و  
قدرت و خوبی بردیگر کمانهای سالیان اخیر رجحان داشته زیرا که وضع  
ساختمان آن بادیگر کمانها متفاوت بوده است .

۲۳- فیروزآبادی گوید : شاش بماورالنهر است = چاچ یکی از شهرهای  
ترکستان که قربان آنرا شاش گویند .

۲۴- توزیاتوژ : پوست درختی مخصوص است که از آن تیر سازند .

۲۵- شاهنامه - چاپ مسکو مج ۶ ص ۱۶۱ .

اصل کمان را از چوب درختی که در عربی آن را «سراء»<sup>۲۶</sup> و در فارسی «زرنگ» یا «شنگ» گویند می ساختند و یا از چوب درختی که در عربی آن را «شریان»<sup>۲۷</sup> نامند و یا کمانرا از چوب درختی که در فارسی «بشجیر» و در عربی «بغ»<sup>۲۸</sup> سازند و یا از چوب درختی که در عربی آن را «سندره»<sup>۲۹</sup> می نامند و یا از چوب درختی که در عربی آن را «نشب»<sup>۳۰</sup> نامند و نیز از چوب درختی که در فارسی آن را «شیز»<sup>۳۱</sup> می نامند می ساختند و از چوب درختی که در عربی آن را «قضب»<sup>۳۲</sup> گویند، ولی هیچیک از این چوبها شناخته نشد که امروز آن را چه می نامند - شاخ حیوانات را نیز تراشیده و بر روی پشت آن با سریشم می چسبانیدند و روی آن را با «پی، یا، پیه» محکم می پیچیدند و بعد روی آن را «توز» یا «توز» پیچیده و روی آن را نقاشی میکردند.

«ابوسعید ابوالخیر» در رباعی زیر بمناسبتی اجزاء کمان را ذکر کرده است :

پی در گواست و گاو در کهسار است      ماهی سریشمین بدریا بار است  
بز در کمر است و توز در بلغار است      زه کردن این کمان بسی دشوار است<sup>۳۳</sup>  
چنانکه قبلا اشاره شد «توز» یا «توز» پوست درختی است که بر کمان  
وزین و امثال آن می پیچیدند و از بلغارستان می آوردند چنانکه در رباعی  
فوق ابوسعید اشاره کرده است و فردوسی فرموده است که :

دو ابرو بسان کمان طراز      برو «توز» پوشیده از مشگ ناز

۲۶- السراء : شجرة تتخذ منه القسي .

۲۷- الشريان : شجر القسي واحد .

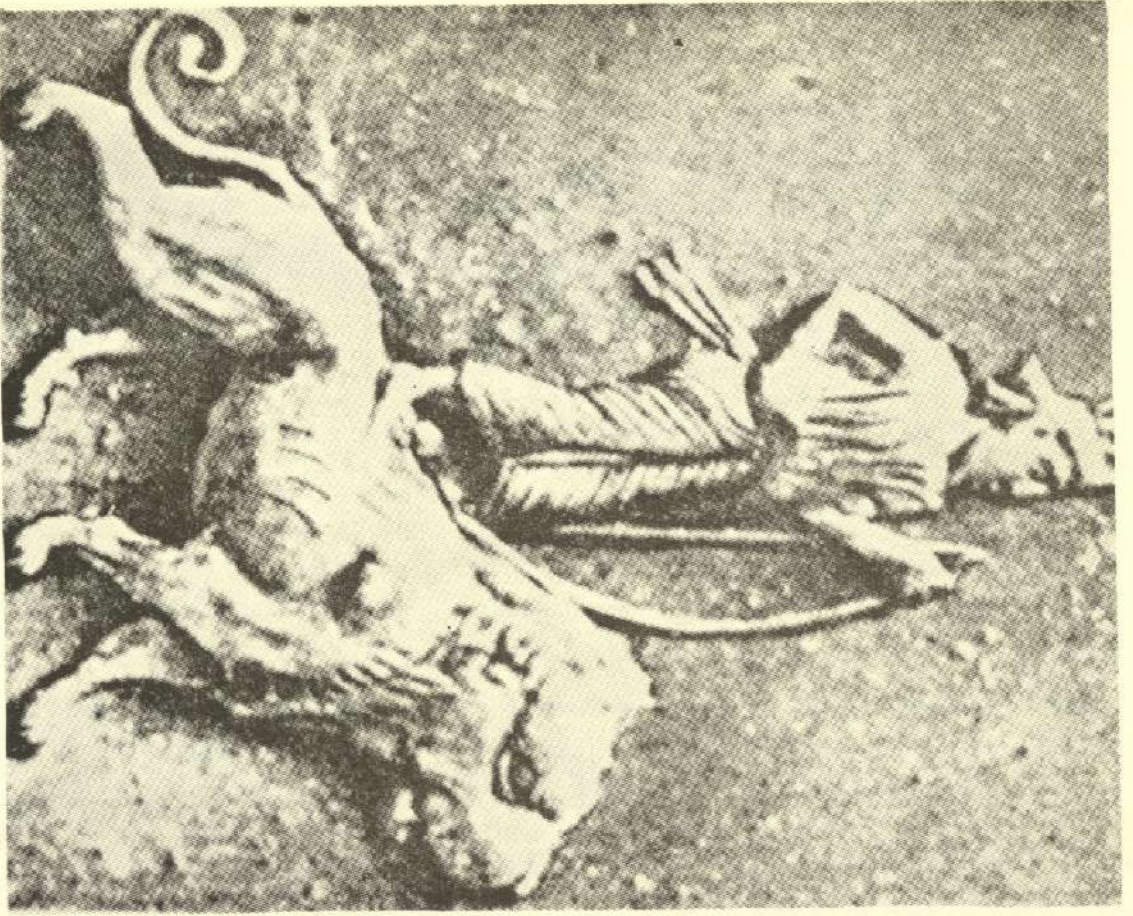
۲۸ و ۳۲- البغ - القصب : شجرة للقسي و السهم .  
۲۹- السندرة .

۳۰- النشب : محرکه شجر للقسي .

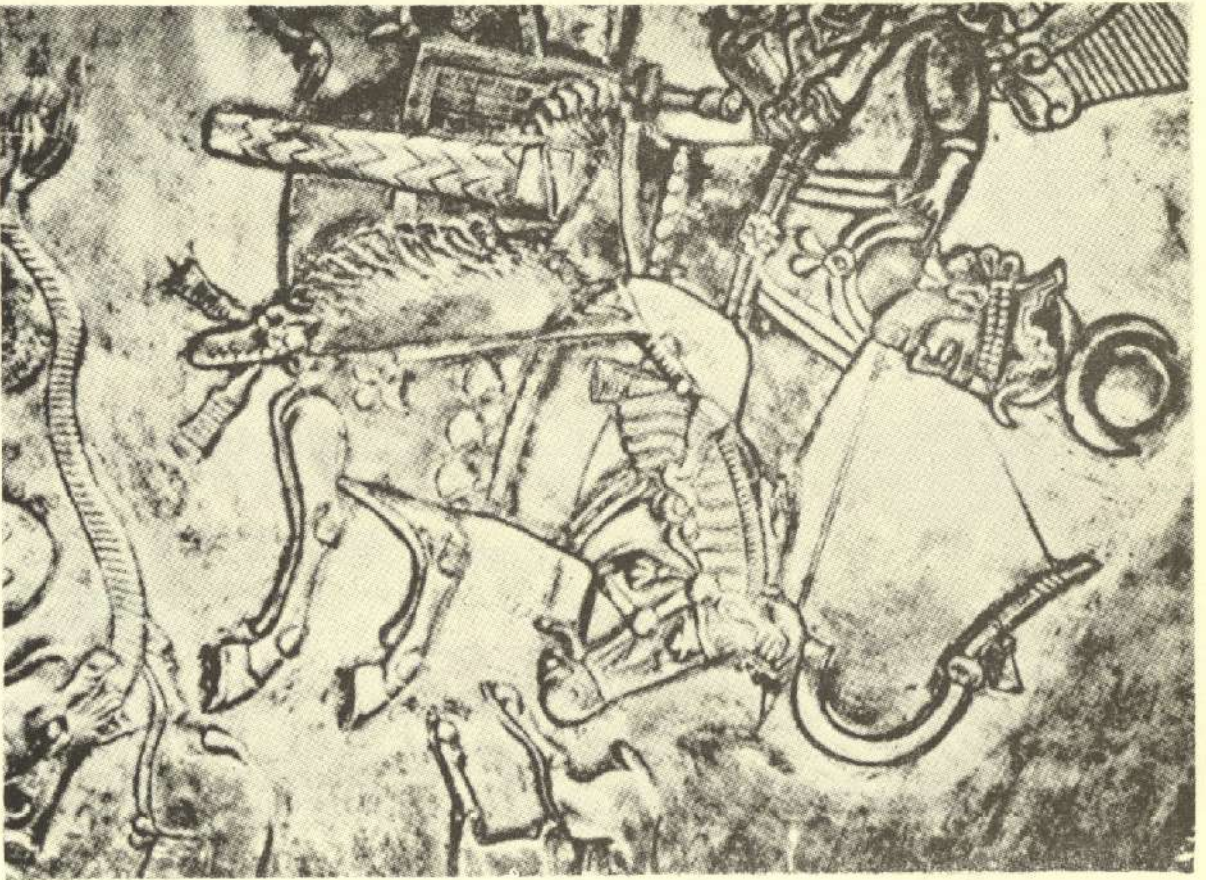
۳۱- شيز : بروزن تمیز کمان تیرانداز را گویند . برهان قاطع .

۳۳- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر - چاپ شمش - سعید نفیسی : ص ۱۱ .





خشا یارشا (مجموعه خصوصی)



پیروز شاهنشاه ساسانی در حال شکار

و نیز فردوسی راجع به «زین» گفته است :

بترسم که روزی در این انجمن      بپوشند برزین «توزی» کفن  
«سلمان ساوجی» در صفت اسب بمناسبتی اجزای کمان را در این بیت  
گفته است :

اسبی که چون کمان شکسته وجود او      سر تا قدم بغیر پی و استخوان نبود  
اما اصل کمان «لاهوری» از چوب «خیزران» است و باین جهت در کشیدن  
نرم و در رها کردن سخت است و از این رو کمان لاهوری هرگز تیرانداز را  
خسته نمی کند و زحمت نمی دهد و تیر او از تیر دیگر کمانها بواسطه خوبی  
و قوت آن دورتر می رود .

در اصفهان نیز کمانهای خوب می ساختند ولی در کشیدن سخت و بازوان  
تیرانداز را رنجه می ساخت ولی از جهات دیگر بر کمانهای دیگر کشورها  
رجحان داشت . در دیگر شهر های هند و پاکستان نیز کمان می ساختند  
ولی چندان تعریفی نداشته و سست بوده اند اگر چند روزی زه یا چله در روی  
آن گذاشته میشد بزودی «چله کش» می شد و بر عکس کمانهای ساخت  
اصفهان که اگر ده سال هم چله در روی آن می ماند ابد تغییری پیدانمی کرد  
و بهمان قوت نخستین باقی بود .

از تصاویر و نقوشی که از اقوام کهن بجامانده کمانهای سپاه بابلی و شوش  
و آشوری بشکل کمانهایی که در گذشته گفتیم و توصیف کردیم نبوده است .  
آنچه معلوم است کمانهای آنها فقط چوبی یا نی بوده که آنرا خم کرده و زه  
آنهم باو وصل بوده ، چنانکه اگر میخواستند آنرا از زه خارج کنند ممکن  
نبوده است . و همچو استنباط میشود که گویا آشنا ساختن کمان نبوده اند و  
کمانهای آشوریه از دیگر کمانها بزرگتر بوده است . کمانهای مصری نیز  
بهمان ساخت و وضع بوده است ، ولی کوچکتر از کمانهای آشوریه .

کمانهای ایران در دوران هخامنشیان (کیان) بهمین وضع کمان امروز



بوده که کمانداران ایرانی در دوش دارند یا با قربان بر پشت بسته‌اند. و نقش پادشاهانی که در سردر آرامگاهها، دخمه‌ها و مقابر واقع در اقلیم فارس کنده شده که در برابر آفتاب و مجمر آتش مشغول نیایش هستند، بیکدست کمائی دارند که مانند کمانهای امروزه ایران است. از این نقوش همچو استنباط میشود که ایرانیان کهن در موقع بجای آوردن مراسم مذهبی و زمزمه کردن سرودهای دینی کمان در دست می‌گرفته‌اند. چنانکه در مذهب اسلام هم مرسوم است که در هنگام خواندن خطبه جمعه، خطیب باید شمشیر یا عصا در دست بگیرد.

و همچنین نقش «داریوش» که در بیستون نقش است، کمائی در دست دارد که مانند کمانهای امروزی ایران است و نیز از نقش «خسرو پرویز» که در طاق بستان است و باتیرو کمان مشغول شکار است، کمانش مانند کمان معمولی ایران است، ولی از کمانهای دوران هخامنشی بزرگتر است.

آخرین کشوری که سپاه آن باتیرو کمان مسلح بود و تا اوایل قرن بیستم بهمین عنوان بود کشور «کره» است. در ایران تا اوایل سلطنت سلسله صفوی که تقریباً در نخستین سالهای قرن نهم هجری و برابر با اواسط قرن شانزدهم میلادی میشود تیرو کمان جزو اسلحه رزم بوده است.

هنوز هم عموم طوایف وحشی چه در آفریقا و چه در آمریکا باتیرو کمان شکار میکنند و سلاح نبرد ایشانست و کمانهای آنها مانند کمانهای بابلیها و آشوریها و مصریهاست ولی خیلی بزرگتر که تقریباً با اندازه قد انسانست و ترتیب انداختن تیر آنها در بحث «ایستادن» گفته شد. کمانهاییکه در ژاپن و چین سابقاً ساخته میشد از «نی» و بسیار بزرگ و بشکل کمانهای آشوریهاست ولی کمانهای سپاهیان «کره» شبیه کمانهای ایران بوده است و کمانهای رومیان و اروپائیان از نظر شکل ما بین کمانهای ساخت آشوری و کمانهای ایرانی است. در سالهای اخیر در اروپا کمانها را از آهن می‌ساختند و پایه و قنداقی شبیه پایه و قنداق تفنگ داشت که بوسیله آن انداخته میشد و برای تیر انداز چندان

زحمتی نداشت. و همچنین کمانهای بزرگ از آهن میساختند که در روی عراده نصب بود و بوسیله چرخ آنرا میکشیدند و در برابر صفحه آهن بزرگی قرار میدادند که سوراخهای متعدد داشته و در هر سوراخی تیری میگذاشتند و هنگامیکه کمان را رامیکردند زه بصفحه آهن دیگری که مجاذی آن صفحه سوراخدار بود میخورد و تیرها را یک مرتبه بسوی دشمن پرتاب می کرد.

کمانهای اعراب بشکل و ساخت کمانهای ایران بوده و مانند این است که از ایران کمان بعرستان میبرده اند و «ماسخی» از طایفه «ازدی» کمانگری مشهور بوده است که کمانهایی منسوب باورا «ماسخیه» می نامیده اند<sup>۳۴</sup>

«میرزای فرصت شیرازی» در کتاب «آثار العجم» که شرح آثار باستانی ایرانرا نوشته در صفحه ۳۰۰ در ضمن احوال شولستان فارس مینویسد: در کوهی که در نزدیکی قریه «دارشاه» است در قله آن دو غار واقع است، در جنب یکدیگر. در غار دست راست از پائین که ملاحظه میشود کمانی زرد رنگ بدیوار غار تکیه داده اند و چون دهانه غارها فرورفتگی دارد و کوه هم به منتهی درجه سر اشیب است لهذا نمیتوان به آن غار رفته تحصیل اطلاعی درباره آن کمان نمود ولی بخوبی معلوم است که مرغان آمده و بر روی آن مینشینند. یکی از اقسام کمان «کمان مهره» یا کمان گروهه یا کمان گلوله است و آن چنانست که از چوب یانی کمانی بشکل کمانهای ملل کهن سازند و زه بر آن کشیده و در وسط آن پارچه ای دوزند که آنرا «کاسه خون» نامند و گلوله هائی از گل باندازه فندقی درست کرده و با آن اندازند، چنانکه فردوسی راجع بکمان مهره فرموده است:

هیونرا سوی جفت دیگر بتاخت      بخم کمان مهره در مهره ساخت

۳۴- در قاموس اللغه در ماده «مسخه» عبارتی می نویسد که غیناً در این جامی آوریم: «و الماسخی والقواس و الماسخیه الاقواس نسبت الی ماسخه قواس ازدی . ماسخی کمانگر و ماسخیه کمانهای منسوب بماسخه کمانگر که از طایفه «ازدی» بوده است. از این عبارت چنین استنباط میشود که این شخص کمانگر معروف عرب بوده و کمانهای ساخت او قابل ملاحظه بوده است.

بگوش یکی آهو اندر فکند  
 بخوارید گوش آهو اندر زمان  
 پسند آمد و بود جای پسند  
 به تیر اندرون راند چاچی کمان  
 بر آن آهو آزاده را دل بسوخت  
 سرو گوش و پایش بیک جا بدوخت

«نظامی» در باب «کمان گروهه» گوید :

گوری آمد بگو که چون تازم  
 گفت نباید که رخ برافرازی  
 شاه چون دید پیچ پیچی او  
 خواست اول کمان گروهه چوباد  
 صید را مهره در فکند به گوش  
 سم سوی گوش برد صید زبون  
 تیر شد برق شد جهان افروخت

فردوسی در این بیت که میفرماید :

ابر زیر تر کش کمان مهره داشت  
 دلاور ز هر دانشی بهره داشت

اشاره می کند که باید تیر انداز، انداختن گلوله کمان را بداند زیرا که هنر تیر انداز است و در هنگام لزوم بکار آید، خصوصاً برای شکار حیوانات پرنده. سعدی بطور کنایه در این باره گفته است :

مرغ دل صاحب نظران صید نکردی  
 الا بکمان مهره ابروی خمیده  
 و نیز میگوید :

از دست کمان مهره ابروی تو در شهر  
 دل نیست که در بر چو کبوتر نه تپید است  
 در هندوستان کمان گلوله ای از نی درست میکرده اند که وسط آنرا شاخ گذاشته و روی آنرا پی می پیچیدند و بسیار محکم و بادوام بوده که به گلوله کمان نی معروف است و کمانهای امروزی ژاپن و چین نیز بهمین ترتیب ساخته میشود که برای بازیچه بکار میرود.

بطوریکه در گذشته یادآور شدیم در روز گاران قدیم کمانهای بزرگ از آهن می‌ساختند و بر عراده‌ای نهاده در جنگها بکار می‌بردند، بعضی از آنها شبیه به «گلوله کمان» بوده که گلوله بزرگی بوسیله آن بطرف قلاع دشمن پرتاب می‌کردند و آن را «منجنیق» می‌نامیدند و تقریباً وضع آن مانند همان کمانهایی که شرح داده شده، بوده است، ولی بجای تیر محلی داشته که گلوله یا سنگ بزرگی را در آن نهاده و سپس آنرا بوسیله چرخ می‌کشیده و رها می‌کردند و گلوله را بسمت مقصد یا هدف می‌انداختند.

فردوسی گوید :

نرسد ز عراده و منجنیق      نگه‌بان نباشند و را جاثلیق  
«کمال‌الدین اسماعیل» گوید :

ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد      تو ابله‌انه گریزان به آب‌گینه حصار  
و اینک کنایات، استعارات و تشبیهاتی که بعضی شاعران درباره تیر و کمان کرده‌اند در این فصل به اختصار می‌آوریم. خمیدگی ابروی خوبان به کمان و مژگان به تیر تشبیه شده است.

«قائم‌مقام فراهانی» گفته است که :

خم گشته مگر کمان ابرویش      بشکسته مگر خدنگ مژگانش  
«خواجوی کرمانی» گوید :

ای ابروی شوخ تو نمودار کمان      از قامت آن شکسته بازار کمان  
ابروی تو باوسمه نمی‌گوید راست      آری بکثری راست شود کار کمان  
غالب شاعران هر چیز خمیده را کمان گویند چنانکه نظامی در ابیات زیر قد انسان را که در پیری خم میشود بکمان تشبیه کرده است :

تازه جوانی ز سر ریشخند      گفت به پیری که کمانت بچند؟  
پیر بخندید و بگفت ای جوان      چرخ کند قد ترا چون کمان  
«حافظ گوید» :

دوتا شدم چو کمان از غم و نمی‌گویم      هنوز ترک کمان ابروان تیر انداز

«سعدی» گفته است که :

چون قامتم کمان صفت از غم خمیده شد

چون تیر ناگهان ز کمندم بیجست یار

و نیز شاعران «قوس و قزح» را که بفارسی «آژفنداک» و باصطلاح عوام

«کمان رستم» و «رنگین کمان» گویند بکمان تشبیه کرده اند :

منوچهری گفته است که :

ابر بر باغ دگر گریه کنان می بینم      ز آژفنداک هوا تیرو کمان می بینم

و نیز گویند :

چون قوس قزح بر گ رزان رنگبر نگند

در قوس و قزح خوشه انگور کمانست

«اسدی طوسی» گوید :

گل غنچه تر گ و زره آبگیر

کمان آژفنداک شد ژاله تیر

«وحشی بافقی» گفته است :

چرا سپهر ز قوس و قزح کمان دارد؟

اگر به تیر جفا بر کمینه می فکند

«امیر معزی» در این رباعی هلال ماه را به کمان تشبیه کرده است :

یانی چو کمان شهر یاری گوئی

ای ماه چو ابروان یاری گوئی

در گوش سپهر گوشواری گوئی

نعلی زده از زر عیاری گوئی

یکی از بروج دوازده گانه که در آخر پائیز واقع شده است «قوس»

گویند که در فارسی «کمان» نامند «ابونصر فراهی» در اثرش بنام «نصاب»

گوید :

بر جهاد دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حسی لایموت

چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان واسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

«حافظ» در این بیت محراب را تشبیه بکمان ابرو که بشکل نیم‌دایره است نموده :

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید محراب و کمانچه زدو ابروی توسازم  
کسیکه در معاملات سخت باشد گویند : سخت کمان است یا «کمان او  
را نمیتوان کشیدن» فخرالدین اسعد گرگانی گوید :

تو نیز اکنون بکن محکم کمانی بدل یاد آر مهر سالیانی  
منوچهری گوید :

هر گز نکند باضعفا سخت کمانی با آنکه بدانندیش بود سخت کمانست:  
کمانرا در نوشتن قبضه نویسند : مانند «یک قبضه کمان» یا «ده قبضه  
کمان» ۳۵

صفت زه :

زه بندی است که بر کمان نهند و تیر را بر آن گذارند و اندازند و آن  
را از روده گوسفند سازند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

ز چوبی کمان کرد وز روده زه ز هر سو بر افکند برزه گره  
وزه از چرم گاو و گاومیش و گوزن و بز کوهی نیز میتوان ترتیب داد.  
فرخی گوید :

ز سر ببرد شاخ وز تن بدرد پوست بصید گاه ز بهر زه کمان تورنگ  
(رنگ بز کوهی است) و چنان معمول بوده است که دو سر آن را که  
بر زاغ کمان می‌افتد بواسطه محکم بودن از چرم گاو و مابقی را از ابریشم  
می‌ساختند، چنانکه از این بیت فردوسی قریب بهمین معنی استنباط میشود  
که میفرماید :

چون سوفارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان برآمد خروش  
مقصود از چرم گوزنان دوسرزه است که بکمان می‌افتد و آنرا «سی‌سر»  
می‌نامیده‌اند .

۳۵- روغنی از «سندروس» گیرند و در نقاشی بکار برند و آنرا «روغن کمان» گویند.

چنانکه در گذشته اشاره شد نباید زه کمان سطر باشد و زیاد هم نازک نباشد که زود پاره شود و در هنگام تیر اندازی باید زه کمان را آزه‌ایش کنند که زه زده نشده باشد و پس از آن تیر اندازی کنند «ناصر خسرو» بطور کنایه راجع به استوار بودن «زه کمان» گفته است:

از مهر و وفا زه کمان ساز      در فکر و فریب تیروزوبین

زه در اشعار شاعران بسیار بکار رفته است مخصوصاً در شاهنامه فردوسی چنانکه بعضی آنها ذکر میشود:

چو برزه بشست اندر آری گره      خدنگت نیابد گذر برزره  
و نیز فرماید:

کمان را بزه کرد جنگی فرود      پس آن قبضه چرخ بر کف بسود  
کمان را بزه بر بیازو فکند      بیند کمر بر بزد تیر چند  
و نیز فرموده است که:

چون نازش به اسب گرانمایه دید      کمان را بزه کرد و اندر کشید  
نظامی گوید:

تیری از جعبه سفته پیکان جست      بر زه آورد و در کشید درست  
سعدی گفته است که:

ترا یاوری کرد فرخ سروش      و گرنه زه آورده بودم بگوش  
«جلال الدین مولوی» گوید:

آدم و حوا کجا بود آن زمان      که خدا بنهاد این زه در کمان  
«زه کمان» را «چله» نیز گویند و برای وجه تسمیه آن دو وجه ذکر شده است، چنانکه یاد آور می‌شویم:

۱ - چله: نخ و ریسمان تابیده را که برای بافتن البسه تهیه کرده باشند می‌گویند، و چون زه کمان را از ابریشم ترتیب میداده‌اند شاید باین مناسبت چله گویند.



شکار شیر شاپور دوم (هوزة لنینگراد)



خسرو اول در حال شکار





شکار گراز شاپور دوم (موزة گالری امریکا)



بهرام پنجم و آزاده ، مجلس شکار (موزة لنینگراد)

شکار گراز شاپور دوم

۲ - چون کمان تازه‌ساز را که بخواهند زه ببندازند، چهل روز رحمت دارد، باین جهت «چله» گویند.  
«منوچهری» گفته است که:

اندر چله چهل، کمانت شکنند تیر      وانرا گلوی آز، نوالت فکند ره  
یکی از معانی زه در فارسی «تحسین» و آفرین است. چنانکه فردوسی فرماید:

قضا گفت گیر و قدر گفت ده      ملك گفت احسن، فلك گفت زه  
«رودکی» نیز گوید:  
زه دانا را گویند که داند گفت

#### صفت زه گیر:

زهگیر آلتی است شبیه به انگشتی که از عقیق، یشم، استخوان، شاخ، فلزات سازند و در شست دست راست که تیروزه را گیرند بکنند «ابونصر-فراهی» گوید:

هدف نشانه غرض هم ختیعه زهگیر است      وترزه آمد و معراض تیرگز میدان  
چنانکه در گذشته گفته شد زهگیر نباید بزرگ و کوچک باشد زیرا  
اگر بزرگ باشد تیر پراکنده افتد و اگر کوچک و تنگ باشد دست آبله  
کند و پهلوی آن نازک نباید باشد و پرمغز و به اندازه باشد.  
باید تیر انداز عادت کند که با زهگیر تیر ببندازد و زهگیر را از چرم نیز  
میسازند ولی نه بشکل زهگیرهاییکه در فوق توصیف شد بلکه شبیه دستکش  
یا انگشتانه که در تمام دست یا شست دست راست بکنند، چنانکه از این بیت  
فردوسی استفاده میشود:

بمالید رستم کمانرا به دست      بچرم گوزن اندر آورد شست

یعنی زهگیر چرمی در انگشت کرد.

«فیروز آبادی» در قاموس و در باره «ختع» چنین می نویسد «ختیعه» چرم  
پاره ایست که تیر انداز انگشتان خود را می پوشاند و باین جهت در فارسی

«زهگیرها» را «انگشتوانه» یا : «انگشتانه» نیز می گویند «علاءالدین حسین - غوری» گوید :

گردون به پیش من سرتسلیم خم کند  
چون برزه کمان نهم انگشتوانه را  
صفت تیر :

باید تیر از چوبی تراشیده شود که بسیار سست و سبک وزن مانند چوب بید و صنوبر نباشد ، زیرا بعلت سبکی باد آن را می برد و تیر پراکنده می افتد و همچنین از چوبهای سخت و زین مانند چوب گردو و آبنوس و شمشاد و غیر آن نباید ساخته شود زیرا بواسطه سنگینی دور نمی رود و درست به نشان نمی خورد . بنابراین بهترین چوبها برای تیر «نی» است که در چین و ژاپن و هندوچین و دیگر اقلیمهای گرم میروید و آن را «بامبو» مینامند و بعد از آن چوب «شیرخشت» است که استادان آزمایش کرده اند .

چوب «آزاد» که در تهران به «مازندرانی» معروف است برای ساختن تیر بسیار خوب است . در گذشته های دور تیر را از چوب درختی که «خدنگ» نام داشته که می گویند از جنس درخت «گز» است میساخته اند و چوب درخت مذکور چوب محکم شخی بوده است و از آن زین اسب نیز ترتیب میداده اند چنانکه فردوسی فرموده است :

نشست سیاوش و زین پلنگ  
ر کیب وزار و جناغ خدنگ

و نیز تیر را از چوب درختانی که در عربی آنها را «ساسب» یا «سلیسب» و یا «بغ» می نامیدند میساختند و وضع ساخت تیر چنانست که اولاً نباید از نه قبضه بلندتر و کوتاhter باشد چنانکه نظامی گوید :

زده دشمن کمانش تام تر بود  
ز نه قبضه خدنگش تام تر بود

ثانیاً باید دوسر آن از میانش نازکتر باشد ثالثاً اگر کجی یا تاب در آن باشد باید بوسیله آتش آن را راست کرد : چنانکه فردوسی فرماید :

بر آتش مر این چوب را راست کن  
نگه کن یکی نغز پیکان کهن

وتیر را از چوب گزنیز می ساخته اند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

بخوردی یکی چوبه تیر گزین نهادی سرخویش در پیش زین  
 ومشهور چنانست که تیر گز ، تیری بود که رستم بچشم اسفندیار زد و  
 جز آن تیر از چوب گز ساخته نشده بود . فردوسی در این باب گفته است :

بدین گز بود هوش اسفندیار تو این چوبرا خوار مایه مدار  
 ونیز فرموده است :

تہمتن گز اندر کمان را ندزود بدانسان که سیمرع فرموده بود  
 تیر را خدنگ گویند یعنی راست و چنانکه ذکر شد تیر نباید کج باشد زیرا  
 که تیر کج درست به نشان نمی خورد و پراکنده می افتد . نظامی میگوید :

تیر کج البتہ بود کج نشان خواه تو بر چشم چو ابرو نشان  
 فردوسی و دیگر شاعران در اشعار خود بسیار خدنگ بکار برده اند و از آن  
 دو معنی خواسته اند : یکی راست بودن آن را و دیگری از چوب درخت  
 خدنگ را چنانکه ذکر شد :

«فردوسی» گوید :

پس آنکہ به بند کمر برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ  
 خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پر عقاب

تیر نباید دارای معایب ذیل باشد تا درست بنشان برسد :

- سبک وزن نباشد، یعنی چنانکه در گذشته گفته شد از چوبهای سبک  
 ساخته نشده باشد.

- سنگین نباشد.

- زیاد ضخیم و بی اندازه نازک نباشد.

- تاب نداشته و کج نباشد.

- پرش محکم و از پر مرغان بزرگ مانند عقاب و کرکس باشد.

- سوفار وفاق آن بسیار تنگ و زیاد گشاد نباشد.

– پیکان آن بسیار بزرگ و زیاد کوچک نباشد مگر در مواقع لزوم که بعداً ذکر خواهد شد.

– تیر نباید بسیار از حد بلند و یا از اندازه کوتاهتر باشد، زیرا اگر تیر بلند باشد سنگین میشود و دور نمی رود و اگر کوتاه باشد ممکن است در وقت کشیدن کمان، به کمان بخورد و به تیر انداز صدمه برساند و حد متوسط آن همان نه (۹) قبضه است که در گذشته ذکر شد.

### وضع تیر و اسامی اعضاء و خاصیت هر يك از آنها:

سرتیر که شکافی دارد و برزه مینهند بفراسی «سوفار» و در عربی «فاق»<sup>۳۶</sup> گویند.

فردوسی فرماید.

چو سوفارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان بر آمد خروش  
فایده سوفار آنست که آنرا برزه نهند و تیرو کمان را بکشند.  
منتهای تیر را پیکان گویند و آن آهنی است که در سرتیر قرار دهند برای  
سوراخ کردن – فردوسی گوید:

چرا کم شد آن نیروی پیل مست ز پیکان چرا کوه آهن نخست.  
پائین تراز سوفار بمقدار پانزده سانتی متر جای «پر» است. پر را برای  
آن به تیر می نهند که تیر راست و مستقیم به نشانه برسد و پر را با سریشم بتیر می-  
چسبانند. بر تیر میتوان سه پر و چهار پر قرارداد: چنانکه فردوسی فرموده است:

خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پر عقاب  
وسط آن را چوبه گویند و آن تمام تیر را تشکیل داده است.

یکی از اقسام تیر، تیر دو شاخه است که تیر اندازان بکار میبرده اند.  
وضع آن چنانست که سوفاران یکی و پیکان آن دو بوده، یعنی سرتیر دو شاخه  
بوده و در مواقع لازم بکار میرفته است. چنانکه تیری که رستم ترتیب داده و

۳۶- فاق = الفوقه : موضع الوتر من رأس السمهم .

بر چشم اسفندیار زد دوشاخه بوده است. فردوسی گوید:  
سه تیر دو پیکان بدو در نشان      بدادم ترا از گزندش نشان  
و نیز گوید:

بدو نوک پیکان دو چشمش بدوخت      بمرد آتش کینه چون بر فروخت  
یکی از اقسام تیر «ناوک» است و آن چنانست که ناوی از آهن ترقیب داده  
که تقریباً یک ذرع کم و بیش طول آنست و قطر آن بقدر انگشت میانه (وسطی)  
بوده و شکافی از ابتدا تا انتهای آن قرار داده اند و یک سر آنرا بشکل قلم بریده  
و سوراخی بر آنست و بندی از آن گذرانیده که آنرا در انگشت کوچک دست  
راست اندازند تیریک و جب (تقریباً پانزده سانتی متر) بیشتر طول ندارد،  
در میان آن گذاشته و با کمان مثل تیر معمولی اندازند. تیر ناوک از دیگر  
تیرها بیشتر رود<sup>۳۷</sup> شاعران مکرر در اشعار ذکر آن کرده اند. فردوسی  
فرموده است:

نهادند صندوق بر پشت پیل      زمین شد بکردار دریای نیل  
هزاران دلیران روز نبرد      بصندوق در ناوک انداز کرد  
(در حدود «فراهان» اراک بعضی اوقات تیرهایی یافته شده که خیلی شبیه  
به تیر ناوک است، ولی تماماً از آهن ساخته شده و حتی پر آنها هم از آهن  
است و تقریباً پانزده سانتی متر طول دارند که ریش سفیدان می گویند تیر  
ناوک بوده است)

و نیز یکی از اقسام تیر «تموک» است که زخم آن غیر قابل علاج و مهلك است  
زیرا همینکه بدن انسان یا حیوان فرو رود با سانی بیرون نیاید. عماره  
مروزی گوید:

پسر خواجه دست برد بکوک<sup>۳۸</sup>      خواجه او را بزد به تیر تموک

۳۷- شاید تفنگ را از روی ناوک اقتباس و ساخته باشند.

۳۸- کبک.

پدرم را عقیده بر این بود که مقصود از تیر تموک ، پیکان آنست و آن پیکانی است سه پهلو و بر خلاف تمام پیکانها ساخته شده زیرا پیکانهای معمولی دنباله دارد که در چوبه تیر جایگیر شده و با سریشم و پی محکم نموده که بیرون نیاید و این پیکانها سوراخی در آنست که چوبه تیر در آن قرار داده میشود و باین واسطه در وقت کشیدن تیر از محل خود پیکان در زخم مانده و چوبه تیر بیرون آمده و باین جهت باید زخم را شکافت و پیکان را بیرون آورد .  
 و شاید باین دلیل می گویند زخم تیر تموک مهلك است . از این اشعار فردوسی که در داستان «رستم و اسفندیار» در هنگام زخم دار شدن رستم فرموده همچو مستفاد میشود که پیکان تیر در بدن رستم و رخش مانده بود که سیمرغ از بدن آنها بیرون آورده و از قرار معلوم تیر و پیکان تموک بوده است .  
 چنانکه گوید :

بمنقار از آن خستگی خون کشید      و زان هشت پیکان به بیرون کشید  
 و نیز یکی از اقسام تیر «تیر تخش» است که آنرا شبیه به «شهب دنیازک» که شبها در آسمان ظاهر میشود ، کرده اند ، چنانکه بعداً ذکر خواهد شد .  
 فردوسی فرماید :

همه بنده در پیش رخش منند      جگر خسته تیر تخش منند  
 ولی گویا آن تیر ، تیر کمان نبوده است باین دلیل که «تخش درخش» در فارسی «روشنائی و فروغ» است و بهمین ملاحظه هم شهاب دنیازک را تیر تخش گویند ، یعنی تیر روشن و این تیر گلوله ای بوده است مجوف که آنرا از نفت انباشته و فتیله ای بر آن قرار داده و آتش زده و بوسیله «کشکنجیر» و «منجنیق» که شرح آن گذشت بشهرها و قلاع دشمن پرتاب میکردند و یا گلوله ای از کهنه ساخته و به نفت آلوده و آنرا بهمان ترتیب بسمت قلاع دشمن می انداختند و این عمل را «نفت اندازی» می نامیدند ، چنانکه سعدی در گلستان اشاره باین مطلب کرده است : «هندوئی نفت اندازی همی آموخت او را گفتند ترا که خانه نبین است ، بازی نه این است» و چون این گلوله ها

در حال اشتعال پرتاب میشود لذا موسوم به «تیرتخش» شده است یعنی تیر روشن و شاید تیر چرخ که سابقاً ذکر شد، نیز همین گلوله‌های نفت باشد که در بالا گفته شد و این نوع تیر آتشین را «آتش افرازه» نیز گویند. و دیگر از اقسام تیر، دندان گوساله است که پیکان آن از استخوان و شبیه به دندان گوساله بوده یا عین دندان گوساله را بجای پیکان استعمال میکردند و ممکن است این عمل راجع به زمانی و دوره ایست که انسان هنوز پی بوجود آهن و فلزات دیگر نبرده بوده است. و نیز یکی از اقسام تیر «تارچه» است که گویا منسوب به تاتارها و مغولها بوده است، اگرچه ارباب لغت در فرهنگها این دو قسم تیر یا پیکان اخیر را نام برده اند ولی شناخته نشد که اینها چه نوع پیکان یا تیر بوده است و چه مزیت و رجحان و امتیازی بر دیگر تیرها داشته اند.

آنچه از اشعار شاعران و تواریخ و نقوش ملل قدیم استفاده میشود، تیرهاییکه ملل کهن بکار میبرده اند چندان تفاوتی با تیرهای معمولی نداشته جز بلندی و کوتاهی آنها که سبب امتیاز آنهاست، چنانکه تیرهاییکه در روم و یونان بکار میبردند از تیرهای ملل دیگر کوتاهتر بوده است. تیرهاییکه در این اواخر در اروپا معمول بوده و با کمانهای آهنی پایه دار انداخته می شد بسیار کوتاه و قطور و با پیکانهای پهن و بدون سوفا ر بوده است. تیرهای ملل وحشی که بکار میبرده اند و همچنین تیرهاییکه در ایام قدیم در کشور چین و ژاپن استعمال میکردند خیلی بلندتر از تیرهای معمولی و متداول در ایران است و تقریباً به قد انسانست. فردوسی در شاهنامه، تیر رستم را توصیف کرده که چنین استنباط می شود از دیگر تیرهای آن زمان بلندتر بوده است. چنانکه ذکر میشود:

سوارى فرستاد خاقان دمان	چو بر گشت رستم هم اندر زمان
همی پر و پیکانش در خون کشند	کز آن نامور تیر بیرون کشند
هر آن تیر را نیزه پنداشتند	میان سپه تیر بگذاشتند



و دیگر شاعران نیز تیر رستم را توصیف کرده‌اند. چنانکه «خاقانی شیروافی» گوید:

یکدشنه ز ذولفقار حیدر      یک چوبه ز تیر پوردستان  
جای تیر را «ترکش» یا «تیرکش» و «تیردان» و «کیش» و «شغا» گویند:  
راجع به ترکش فردوسی فرموده است که:

چنین گفت رستم که آژیرباش      شب و روز با ترکش و تیرباش  
«فخرالدین اسعد گرگانی» گوید:

اگر بر تیرداری ترکش ناز      همه تیرش تو برعاشق مینداز  
«سعدی» گفته است که:

ندیدمش روزی که ترکش نه بست      ز پیکان پولادش آتش نجست  
و نیز گفته است که:

چنین گفت گرگین بفرزند خویش      چو قربان پیکار بر بست و کیش  
فردوسی درباره «شغا» گوید:

بیفکنند رستم شغاد کمان      همه خیره گشته برایشان «کیان»  
(کیان در فارسی صحرا گرد و چادر نشین را گویند)

زدن تیر را عموماً و اتصال دو چیز را با تیر بیکدیگر خصوصاً دوختن  
گویند، زیرا که تیر را بسوزن و آن چیز را بلباس تشبیه مینمایند، چنانکه  
شاعری گوید:

چاکران تو گه رزم چو خیاطانند      گرچه خیاط نیندای ملک کشور گیر  
فردوسی دوختن را بهر دو معنی بسیار بکار برده است، از جمله راجع  
بدوختن دو چیز فرموده است:

درخت و برادر بهم بر بدوخت      بهنگام رفتن دلش بر فروخت  
و نیز زدن تیر را نشانیدن گویند، نظامی گوید:

تیر کج البته بود کج نشان      خواه تو بر چشم چو ابرو نشان

انداختن تیر را رها کردن و گشاد دادن و راندن و زدن نیز گویند :  
 ناصر خسرو راجع به انداختن گوید :  
 ناگاه ز قضا سخت کمانی ز کمینگاه تیری چو قضا و قدر انداخت بر او راست  
 اسدی طوسی راجع به رها کردن گوید :  
 چو شب تار شد تیر آمد رها بدان آتش و دود چون ازدها  
 فردوسی در باب گشاد دادن گوید :  
 یکی تیر بر اسب نستیه‌ها رسید از گشاد بر بیژنا  
 و نیز در باب زدن فرموده است :  
 بزد راست بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار  
 گذاردن تیر را در کمان «راندن» نیز گویند :  
 چون نزدیک شد راند اندر کمان بزد بر بر سینه پهلوان  
 خارج شدن تیر را از کمان بسته و پریده و یا جستن و پریدن، فردوسی  
 و دیگر شاعران بکار برده‌اند  
 سعدی گوید :

چون قامت کمان صفت از غم خمیده شد چون تیر نا گهان ز کمندم بجست یار  
 نشانه تیر را «آماج» و جای آنرا «آماجگاه» گویند و آن چنانست که  
 بالشی بسیار بزرگ دوزند و از گاه پر کنند و در جایی نصب نمایند و نشانه  
 را بر آن نهند که تیرها نشکند. فرخی سیستانی گوید:  
 گرموی بر آماج نهی موی بدوزی این از گهر آموخته‌ای تو نه بتلقین  
 فردوسی راجع به آماجگاه فرموده است:  
 زمین است آماجگاه زمان نشانه تن ما و چرخش کمان  
 بعضی اوقات برای ظاهر بودن نشانه دایره قرمزی در آماج میگذاشتند.  
 چنانکه «بسحق اطعمه» در این بیت اشاره باین نکته کرده است.  
 بر روی نان بین آن زخم پیکان چون صندلی سرخ بر روی آماج  
 (آماج گاو آهن را نیز گویند)

میدانیکه سواره تیراندازی نمایند «اسپریس» یا «اسب ریس» گویند و در فارسی مطلق میدان است. نشانه تیر را «تگرگ» نیز گویند و هنگامیکه عدهای تیرانداز در نبردها و جنگها بطور دسته جمعی تیراندازی کنند، اینکار را «تیرباران» گویند، فردوسی فرماید:

یکی تیرباران بکردند سخت      چو باد خزان بر دز و بردرخت  
سعدی گوید:

چون که دل بادوستداری روی بردشمن مکن      تیرباران قضارا جز رضاجوشن مکن  
هر چیز راست و مستقیمی را به تیر تشبیه کنند و نیز قد و قامت و مهرگان و چشم و کرشمه و ناز و غمزه و نظر و نگاه و عشق خوبانرا شاعران به تیر تشبیه کرده اند «بهرامی غزنوی» در بیتی سه فقره از آنرا ذکر کرده است:

بغمزه تیر و مهره تیر و قد و قامت تیر      برو کمان و ببازو و زان فکننده کمان  
سعدی نیز گوید:

ابرویش خم بکمان ماند و قدر است چو تیر      کس ندیدم که چنین تیر و کمانی دارد  
حرف از دهان بیرون آمده و کار گذشته را که دیگر امید بازگشت در آن نیست، شاعران بتیر از کمان رفته تشبیه کنند و از امثال معروف که «کار از دست و تیر از شست رفت» «ناصر خسرو» در بیتی سخن را به تیر و کمان را بدهان تشبیه کرده است:

در سپه علم حقیقت ترا      تیر کلا هست و دهانت کمان

قضا و قدر، بلا و اجل، هلاک، ملامت، طعنه، غم، دعا، آه، جور، جفا، فراق، قهر و غضب را نیز شاعران به تیر تشبیه کرده اند.

در زمان جاهلیت در میان اعراب قماری معمول بوده که با تیر بازی میکردند و نیز با آنها استخاره و استشاره مینمودند و این قمار بازی مخصوصاً در اسلام نهی شد.

تیر دور انداز را «پرتاب» گویند که برای امتحان کمان یا قوت تیر انداز، اندازند تا معلوم شود تیر که پیشتر رود. فرخی گوید:

آماج تو از بست بود تا به سپنجا  
پرتاب تو از بلخ بود تا بفلسطین  
فخرالدین اسعد گر گانی گوید:

از آن خوانند آرش را کمان گیر  
که از ساری بمر و انداخت یک تیر  
تو اندازی بجان من ز کور آب  
همی هر ساعتی صد تیر پرتاب  
ترا زبید نه آرش را سواری  
که صد فرسنگ بگذشتش ز ساری  
و داستان «آرش کمانگیر» یا «آرش شیواتیر» چنان مشهور خاص و عام  
است که نقل داستان او در اینجا مایه تطویل کلام است.

### صفت پیکان:

پیکان آهنی است که بر نوک تیر گذارند برای سوراخ کردن و در اشعار  
شاعران مکرر ذکر آن نموده اند.

فردوسی فرماید:

ز پیکان تیر آتشی بر فروخت  
مر آن گوری کسر به آتش بسوخت  
سعدی گوید:

که در سینه پیکان تیر تتار  
به از نقل ما کول ناسازگار  
پیکان بر چند قسم است:

پیکان نوک گنجشگی - و آن پیکانیست بسیار کوچک و فقط برای تیر  
دور انداز و پرتاب بکار می رود، زیرا سبک است و تیر دور می رود.

پیکان مشقی - و آن پیکانیست مثل گلوله که اگر بجائی بخورد فرو  
نمی رود و فقط برای آنستکه نوک تیر معیوب نشود و نشکند. پیکان زره شکاف  
یا زره دوز، و آن پیکانیست بسیار باریک و بلند برای اینکه از حلقه های زره  
بگذرد، چنانکه سعدی بطور کنایه اشاره باین معنی کرده است:

نوک تیر مرثه از جوشن جان میگذرانی  
من بیچاره بگفتم که چرا سخت کمانی

پیکان برگ بیدی - و آن پیکانیست شبیه برگ بید، پهن و باریک و بلند. فردوسی فرموده است:

تیریکه پیکانش بد بید برگ  
فرو دوخت با تارک ترک ترک  
پیکان بسیار تیز و برنده را در فارسی «سکرن» (بفتح س و را) گویند، شاید پیکان زره - شکاف باشد که دارای این صفت است.

«نظامی» نیز در باب پیکان برگ بیدی گفته است:

گر آری بخر و ارها درع و ترگ  
کجا با شدت تاب یک بید برگ  
پیکان میوه بر، و آن پیکانیست بسیار پهن.

یکی از هنرهای تیرانداز آنست که باتیریکه پیکان آن میوه بر است بطوری میوه را در سردرخت نشانه کند که نصف آن بدرخت مانده و نیم دیگر را با تیر قطع کند.

پیکان بیلک - یا بیله که آنرا در فارسی عذار نیز گویند و آن پیکانیست که بشکل بیل ساخته میشود.  
مسعود سعد سلمان گوید:

فکنده ناخج<sup>۳۹</sup> در مغز کفر تا دسته

نشانده بیلک در چشم ترک باسوفار

پیکان سه پهلوی که زخم آن مهلك است، يك نوع پیکان سه پهلوی در گذشتهها معمول بوده و بکار میرفته که وضع آن برخلاف تمام پیکانها بوده است، زیرا پیکان، دنباله ای دارد که انتهای چوبه تیر را سوراخ کرده و دنباله پیکان را با سریشم در آنجا محکم نموده و پی بر روی می پیچند که بیرون نیاید و این پیکان سوراخی در انتها داشته که چوبه تیر در آن جا گرفته می شد و باین واسطه در وقت کشیدن تیر از محل زخم، پیکان در زخم مانده و تیر خارج

۳۹ - ناخج نام حربه ایست شبیه تبرزین.

میشده است. شیخ سعدی بطور کنایه در بیتی اشاره باین نوع پیکان و تیر نموده است:

هر کرا نوبتی زند آن تیر      در جراحی بماند پیکانش  
این نوع تیر و پیکان را در فارسی «تموک» می نامیدند، چنانکه در صفت تیر گفته شد.

یکی از اقسام پیکان «دندان گوساله» است که شبیه بدن دندان گوساله و یا عین دندان گوساله بوده است و نیز یکی از اقسام پیکان، پیکانیست که در فارسی آنرا «گلمر» گویند. اگرچه ارباب لغت در فرهنگها ذکر کرده اند، ولی شناخته نشد که چه قسم پیکانست. - پیکان زنبورك - پیکان زاغول که شبیه بمنقار زاغ است و پیکان زبان گاو که گویا بشکل زبان گاو است. فردوسی در بیتی از «پیکان لهراسبی» یاد کرده است که گویا امتیازاتی داشته است:

ببینی کنون تیر گشتاسبی      دل شیر و پیکان لهراسبی  
و برای اینکه زخم تیر مهلك شود، پیکان آنرا با زهر آب میداده اند. در عرب معمول چنان بوده است که برای مسموم کردن پیکان تیر آنرا داغ کرده و در بول شتر میگذارند تا زهر آلود شود. یکی از پادشاهان سلسله سامانی پیکانهای تیر خود را از طلا میکرد، چنانکه رودکی بر این مطلب اشاره کرده است:

شاهی که بروز رزم از رادی      زرین نهد او بتیر در پیکان  
تا کشته او از آن کفن سازد      تا خسته او از آن کند درمان  
بعضی از شاعران پیکان را بطور کنایه در اشعار خود بجای تیر بکار برده اند:  
فردوسی فرماید:

بکش چرخ پیکان سوی اسب ران      که تا خسته گردد هیون گران

سعدی نیز گفته است که:

هر کو نظری دارد با یار کمان ابرو

باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

در بعضی مواقع فردوسی تیروپیکانرا تشبیه به آلماس کرده است بجهت تندی

وتیزی و برندی آن :

چنانکه فرماید:

زره پیش او همچو قرطاس بود

به تیریکه پیکانش الماس بود

ونیز فرماید:

ز تیمار رستم دلش بردمید

چو گودرز باران الماس دید

وجلال الدین مولوی نیز بطور کنایه فرموده است:

نکته‌ها چون نوك الماس است تیز

چون نداری اسپری واپس گریز

# پژوهشی نو

در زمینه روابط ایران با بیگانگان در سده ۱۲ هجری

۱ - انگلستان

پس از آنکه شاه عباس اول  
( ۱۰۳۸/۱۶۲۸ - ۹۸۹/۱۵۸۱ )  
موفق شد در سال ۱۶۲۲ با پشتیبانی  
کشتیهای انگلیسی پرتغالی‌ها را  
از خلیج فارس رانده و قدرتی در  
آن ناحیه بدست آورد، بندر  
جرون یا گمبرون را از دست آنان  
در آورده آنجا را بندر عباس  
نام داد.

بقلم

مهرداد روشن ضمیر

با حمله افغانان به اصفهان و  
پایان یافتن حکومت صفوی  
اغتشاش و ناامنی در ایران رخ  
داده و تجارت پرسود و بارونق  
اروپائیان در این کشور از بین  
رفته و تجارتخانه‌های آنان تعطیل  
و یابکلی خراب شدند.<sup>۱</sup>

با ظهور نادر وضع سیاسی  
ایران بصورت بهتری درآمده و

کارهای دولتی سرو صورتی گرفت ولی امر تجارت چندان توسعه نیافت چون  
همه‌ی وقت نادرشاه صرف سرکوبی افغانها و بیرون کردن روسها و عثمانیان

۱ - نیبور جلد دوم ص ۹۴ / ملکم جلد دوم ص ۵۴۶ بعد / پارسونس ص ۱۹۱ / لوفت ۵۸ / هدایتی

۲۲۸ بعد / ویلسن ۱۷۶ .



میگردید بهمین جهت فرصتی برای توسعه امور بازرگانی چه از طرف شاه و چه مردم نبود. در پایان کار هم که نادر بخیال فراهم کردن نیروی دریائی و توسعه تجارت افتاده بود اجل مهلتش نداده و بقتل رسید. این شاه اولین پادشاه ایرانی بود که بخیال کشتی و کشتیرانی افتاده بود. ۲ برای ساختن کشتی در خلیج فارس نادر فرمان داده بود که چوب از جنگلهای مازندران بریده و توسط رعایا دست بدست بسواحل خلیج فارس برسانند. در بندر سورات هم بیست کشتی برای ایران ساخته و آماده شده بوسیله کشتیرانان هندی بسوی ایران رانده شده در بندر عباس لنگر انداختند.

در سال ۱۷۴۳ میلادی جان التون فرمان نادرشاه در دریای مازندران شروع به ساختن کشتی کرده و با گرفتن لقب «جمال بیگ» بریاست کل کشتی منصوب گردید. جان التون توانست با زحمات زیاد یک کشتی ۲۳ یوندی بآب اندازد. در خلیج فارس اسکله‌ای ساخته و مشغول کشتی سازی شدند. ولی پس از قتل نادر موضوع کشتی و کشتی سازی از بین رفت. بدنه شکسته شده این کشتی‌های نیمه تمام در اسکله تا اواسط قرن نوزدهم موجود بوده و سیاحان اروپائی آنها را دیده و شرح داده‌اند. ۳ نیروی دریائی نادرشاه در خلیج فارس هنگام مرگش به ۲۲ تا ۲۵ کشتی رسیده بود. ۴ کلیه این کشتی‌ها در انقلابی که پس از مرگ نادر در ایران رخ داد توسط شیخ‌های بنادر خلیج فارس بغارت رفتند<sup>۵</sup> بطوریکه کریم خان زند در آغاز کارش بکلی فاقد نیروی دریائی بود. ۶

۲- ویلسن ۱۷۶/ وارینگ ۱۳۶/ ملکم جلد دوم ۱۰۲ بعد/ بریجس XCIX / سایکس جلد دوم ۲۷۱ بعد  
فارستامه ناصری ۱۹۳/ اوپنهایم ۳۴۰/ شفرد ۱۲۵.

۳- سایکس جلد دوم ص ۲۷۲/ وارینگ ص ۱۳۶/ سرهارفورد جونز بریجس در سال ۱۷۸۴ در  
بوشهر سه کشتی نیمه تمام و شکسته را دیده است ( بریجس XCIX ) .

۴- نیبور جلد دوم ص ۹۳ .

۵- کارملایت جلد دوم ص ۱۲۰۸/ شمیم ص ۱۲۵ .

۶- نیبور جلد دوم ص ۹۳ .

همانطور که در بالا بدان اشاره شد در اثر ناامنی و شورش‌های که پس از قتل نادر شاه در ایران رخ داد تجارتخانه‌های اروپائیان دستخوش غارت و چپاول شده بیشتر آنها تعطیل و از بین رفتند. در ژانویه سال ۱۷۴۸ امیر اصلان خان حاکم تبریز سردار خود رضاقلی خان را مأمور غارت تجارتخانه انگلیسها در رشت نموده که اموال تجار انگلیسی را چپاول نمایند.<sup>۷</sup>

هنگامیکه علیمردان خان بختیاری اصفهان را فتح کرد سربازان او پس از تاراج شهر به تجارتخانه انگلیسها حمله کرده و آنرا غارت کردند.<sup>۸</sup> و نسبت به کنسول انگلیس عمل منافی عفت انجام دادند. بندر عباس که مهمترین بندر تجارتهای آن زمان بود نیز اهمیت خود را از دست داده بکلی رو بخرابی نهاده بود. Surgeon Ives که در سال ۱۷۵۸ میلادی بندرعباس را دیده چنین نقل میکند: «در حال حاضر این محل بکلی بی اهمیت است تنها ساختمانی که سالم مانده و میتوان بدان اهمیتی داد دو ساختمان تجارتخانه انگلیسها و هلندیها میباشد. شهر کاملاً منظره خرابه‌ای را نشان میدهد که آثاری از دوران آبادانی در آن بسختی دیده میشود آشوب و انقلاب کلیه امور تجارتهای انگلیسها را در این محل نابود و خراب کرده است»<sup>۹</sup> از طرف دیگر بسبب شروع جنگهای هفت ساله در اروپا (۱۷۵۶) که آثار آن در خاورهم نمودار شده بود مراکز تجارتهای انگلیسها در خلیج فارس و بنادر ایران بمخاطره افتاده رو بنبابودی بودند.

در ۱۵ اکتبر ۱۷۵۹ یک اسکادران کشتی جنگی فرانسوی که حامل پرچم هلندی بودند به بندر عباس حمله کرده و بنای تجارتخانه انگلیس را که توسط شخصی بنام دو گلاس و ۱۶ نفر ملوان محافظت میشد بمباران

۷- هانوی جلد دوم ص ۴۵۵.

۸- رستم‌التواریخ نسخه خطی برلین ورق ۲۵۴ الف بعد/ ویلسن ۱۷۶/ فلسفی ۱۶۰.

۹- نقل از ویلسن ص ۱۷۶.

کرده و پس از وارد کردن خرابی زیاد بان در ۳۰ اکتبر مراجعت کردند. ۱۰  
 سال بعد انگلیسها مجدداً ساختمان تجارتخانه خود را بنا کردند. ۱۱  
 در سال ۱۷۶۱ میلادی (۱۱۷۵ هجری) ناصر خان لاری حاکم لار که از  
 اوضاع آن زمان سوءاستفاده کرده و در آن نواحی قدرتی بدست آورده بود  
 بانگلیسها فشار آورده مبلغ هزار تومان از آنان باج گرفت ۱۲ این رفتار  
 ناصر خان نیز باعث شد که انگلیسها بیش از پیش از ادامه اقامت و تجارت  
 در بندرعباس مأیوس شده درصدد ترک آن برآمده برای انتقال تجارتخانه  
 خود به محل مناسبی به تکاپو و جستجو برخاستند. پس از آنکه در باره نقاط  
 مختلف و قابل سکونت و تجارت تحقیقات کامل بعمل آوردند بصوابدید  
 نماینده کمپانی تجارتی انگلیس دو گلاس Douglas به بندر بوشهر نقل  
 مکان کردند. ۱۳

در سال ۱۷۶۳ دو گلاس بنمایندگی کمپانی انگلیس باشیخ سعدون  
 شیخ بندر بوشهر معاهده تجارتی بسته و بموجب آن انگلیسها اجازه گرفتند  
 در بندر بوشهر مشغول تجارت شوند. بنای ساختمان تجارتخانه انگلیسها  
 بخرج شیخ سعدون ساخته شد<sup>۱۴</sup> بستن این قرارداد یکی از اتفاقات مهم سیاسی  
 و تجارتی در خلیج فارس بشمار میرود. نماینده کل شرکت هند شرقی  
 انگلیس در خلیج فارس پرایس Mr. Price پس از عقد قرارداد باشیخ سعدون  
 شخصی بنام دورنفورد Durnford را بنمایندگی از طرف خود بخدمت  
 کریم خان زند فرستاد. کریم خان هم که آرزو داشت بهرنحوی شده اقتصاد  
 کشور را که در این زمان بکلی از بین رفته بود توسعه داده سرو صورتی بدان

۱۰- کارملایت جلد اول ص ۶۶۳ زیرنویس شماره ۲/ ویلسن ۱۷۷.

۱۱- کارملایت جلد اول ص ۶۶۳.

۱۲- ملکم جلد دوم ص ۱۴۳ بعد/ کارملایت جلد اول ص ۶۶۳- سنایکس جلد دوم ص ۲۸۰.

۱۳- ویلسن ص ۸-۱۷۷/ کارملایت جلد اول ۶۶۳/ ملکم جلد دوم ص ۴-۱۴۳/ کلی ص ۵۲.

۱۴- ویلسن ص ۱۷۹.

بدهد با کمال میل این نماینده را پذیرفته<sup>۱۵</sup> و پس از مذاکرات لازمه با او در تاریخ ۲۳ ذوالحجه ۱۱۷۶ مطابق پنجم جولای ۱۷۶۳ میلادی فرمانی از طرف کریمخان صادر شد<sup>۱۶</sup> که بموجب آن به انگلیسها حق داده شد با کمال آزادی در ایران بتجارت مشغول شده و قرارداد آنسان با شیخ سعدون نیز ببدان مناسبت تائید گردید. مفاد فرمان کریمخان زند عیناً در زیر نقل میگردد:

«مراحم والطف بی‌پایان خداوند بی‌زوال فتح و فیروزی را نصیب بنده درگاه خود کریمخان زند فرموده و او را یگانه حکمران ممالک ایران قرارداد و بوسیله شمشیر او امنیت و آسایش را در تمام اطراف و نواحی این مملکت برقرار نموده است. از آنجائیکه لطف خداوندی شامل حال است که دوباره جلال و قدرت و عظمت گذشته ایران در آن سرزمین ایجاد شود و تجارت و معاملات در تحت اجرای عدالت کاهل رواج پیدا کند الحال نظر باینکه جناب ویلیام اندریو پرایس نماینده ملت انگلیس به خلیج فارس وارد شده و دارای اختیارات مخصوص میباشد که در بوشهر ایجاد کارخانه نماید و مستر بنجامین جرویس را در آنجا مقیم کرده و او نیز بموجب دستور نماینده فوق‌الذکر مستر توماس دورن فوراً استفن هر میت را نزد اینجناب فرستاده تا از من فرمانی تقاضا نمایند که اجازه بدهم بموجب سابقه قدیمی که در تجارت این مملکت داشتند مجدداً در آن تجارت نمایند. اینک بمیل و اراده خود و نظر به حسن دوستی که نسبت بملت انگلیس دارم بنماینده فوق‌الذکر که از طرف پادشاه و کمپانی خود رسالت دارد این مقررات را که غیر قابل تغییر و با ایمان کامل باید محترم شناخته شود بموجب فرمان مخصوص اعطا مینمایم. کمپانی انگلیس میتواند هر مقدار زمین که برای تجارتخانه خود لازم دارد در بوشهر یا در هر محلی که میخواهد در سواحل خلیج فارس کارخانه بسازد

۱۵ - بریجس CVIII-CIX / ویلسن ص ۱۷۸ / سایکس جلد دوم ص ۲۸۰ .

۱۶ - متن فرمان بانگلیسی در کتاب اسناد Aitchison ص ۴۴ و هر تسلت ص ۱۱ و سایکس

جلد دوم ص ۲۸۱-۲۸۰. مشروحاً ذکر گردیده است .

اختیار کند و هر چند توپ بخواهند در آن کارخانه سوار کنند ۱۷ مجاز خواهند بود در باب حقوق گمر کی هیچ نوع حقوق گمر کی بمتاع انگلیسها یا بآن متاعی که از ایران خارج میکنند تعلق نخواهد گرفت نه در بوشهر و نه در سایر بنادر خلیج فارس مشروط بر اینکه هیچ وقت اموال یا متاع سایرین را چه واردات باشد و چه صادرات جزء متاع خود قلمداد نکنند.

تجار انگلیسی مجاز میباشند متاع خود را چه در بوشهر و چه در سایر نقاط مملکت بفروش برسانند و هیچ نوع مالیاتی از آنها دریافت نخواهد شد مگر اینکه شیوخ و یا حکام بنادر فقط حق دارند سه درصد از آنها حقوق گمر کی برای متاعی که صادر میکنند دریافت دارند. هیچیک از ملل اروپائی حق ندارد متاع پشمی جز انگلیسها به بنادر خلیج فارس وارد نماید و هر گاه کسی چنین عملی را انجام دهد بدون ملاحظه متاع اوضبط دیوان اعلی خواهد گردید.

هر گاه یکی از تجار ایرانی بکمپانی انگلیس حقاً مدیون شد شیخ محل یا حاکم او را مجبور خواهد نمود قرض خود را تأدیه کند در صورتیکه حاکم یا شیخ نتواند وصول نماید کمپانی انگلیس خود مجاز خواهد بود بطریقیکه صلاح میداند طلب خود را از مدیون وصول کند.

در تمام نقاط ایران کمپانی انگلیس میتواند متاع خود را بپهر کسی که صلاح میداند بفروش رساند و در هیچ نقطه حاکم یا شیخ حق ندارد از متاع وارده یا صادره آنها جلو گیری نماید.

وقتیکه يك کشتی انگلیسی وارد یکی از بنادر خلیج فارس میشود هیچ يك از تجار مجاز نیستند محرمانه با آنها معامله کنند مگر با اطلاع و رضایت نماینده مقیم کمپانی انگلیس.

هر گاه یکی از کشتیهای انگلیسی در سواحل خلیج فارس بخواک نشیند یا شکسته گردد حاکم محل و یا شیخ آنجا حق ندارد از اموال آن برای خود

۱۷- در متن انگلیسی قرارداد تبصره يك قید گردیده که بزرگی این توپها نباید از ۶ پوند بیشتر باشد به هر تسلیت ص ۱۱ و سایکس ص ۲۸۱. پاورقی مراجعه شود.

سهمی قائل شود بلکه به عملجات آن کشتی کمک خواهند نمود و آنچه که در قوه دارند مساعدت میکنند شاید بتوان آن کشتی را نجات داداگر نتوان هم‌هرا خلاص نمود اقلاً قسمتی از آن کشتی یا متاع آن را که ممکن بشود نجات خواهند داد.

کمپانی انگلیس و آن اشخاصی که در حمایت آنها هستند در هر نقطه از نقاط ایران در بجا آوردن مراسم مذهبی خود آزاد هستند و کسی حق ندارد متعرض آنها شود.

هر گاه سرباز یا ملاح و یا غلامان انگلیسها در هر قسمتی از ایران فراری شوند بآنها پناه نباید داده شود و یا اینکه آنها را بفرار تشویق کنند بلکه میبایست بانیت خوب آنها را بانگلیسیها تسلیم کنند. البته این قبیل اشخاص را برای دفعه اول و ثانی تنبیه نخواهند نمود.

در هر محلی که انگلیسها دارای تجارتخانه شوند مترجمین و سایر نوکرهای آنها از ادای هر مالیاتی معاف خواهند بود، همچنین این اشخاص در تحت اوامر آنها بوده و مطیع حاکم آنها خواهند بود و کسی دخالت نخواهد کرد. در هر جائیکه انگلیسها مقیم باشند در آنجا یک محل در اختیار آنها خواهد بود که اموات خودشان را در آن محل دفن کنند و هر گاه محتاج به محلی باشند که در آنجا برای خودشان باغی احداث کنند اگر آن زمین متعلق به پادشاه باشد مجاناً واگذار میشود، اگر مال غیر باشد یک قیمت عادلانه در مقابل آن خواهند پرداخت، خانه‌ای که سابقاً کمپانی انگلیس در شیراز دارا بوده اینک من آنرا با آب و باغچه که ضمیمه آن بوده بانگلیسها مسترد میدارم.<sup>۱۸</sup>

پس از صدور این فرمان کریم خان قرارداد الحاقی دیگری بدان افزوده فرمانی با شرح زیر صادر نمود:

«نظر بآنچه که سابقاً معمول بوده انگلیسها مجاز میباشند اجناسی که لازم

۱۸- نقل از محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم صفحه ۴۰۵.

دارند و باب انگلستان و هندوستان میباشد از تجار ایرانی خریداری نمایند مشروط بر اینکه این خرید و فروش بین انگلیسها و ایرانیان برضایت طرفین و بقیمت عادلانه انجام گیرد، انگلیسها مجاز نیستند تمام وجوه مالالتجاره خودشان را که در ایران بفروش میرسانند بخارج حمل کنند زیرا که این عمل انگلیسها مملکت ایران را از حیث ثروت و مکننت فقیر خواهد نمود و در نتیجه بطور کلی تجارت ایران صدمه خواهد دید.

در هر نقطه که انگلیسها برای تجارت اقامت مینمایند به هیچوجه نباید اسباب زحمت و اذیت مسلمانان را فراهم آورند و هر قدر جنس یا مالالتجاره وارد ایران مینمایند حق تقدم را در خرید به تجار معروف و اشخاص معتبر خواهند داد. انگلیسها مجاز نیستند مامن یا پناه باتباع یاغی پادشاه بدهند و حق ندارند آنها را از مملکت ایران بخارج ببرند و باید هر کس که باشد همینکه به آنها پناه برد او را گرفته فوری تسلیم عمال پادشاه ایران بکنند البته تقصیرات اول و دوم مجازاتهای سخت نخواهد شد.

انگلیسها به هیچوجه من الوجوه حق ندارند نه مستقیماً نه بطور غیر مستقیم به دشمنهای پادشاه ایران مساعدت کنند، هر گاه غفلت نموده مرتکب چنین عملی بشوند مورد غضب شهریاری شده مجازات سخت خواهند دید . این فرمان در شیراز بتاريخ ۲۳ ذی حجه ۱۱۷۶ مطابق دوم ژوئیه ۱۷۶۳ صادر شده است<sup>۱۹</sup>.

یکی از نکات مهم این فرمان الحاقی این بود که بموجب آن انگلیسها مجاز نباشند کلیه پولی را که از فروش کالاهای خود در ایران بدست میآورند از کشور خارج کنند بلکه بجای آن ناچار بودند اجناس ایرانی صادر نمایند. در اینجا متوجه میشویم که کریم خان زند با وجود بیسوادی باچه هوش و ذکاوتی این امر اقتصادی مهم را در نظر داشته و از خروج ارز کشور جلوگیری نموده است.

۱۹- متن فرمان به انگلیسی در Aitchison صفحه ۴۴ و Hertslet ص ۱۱ و فارسی آن در کتاب محمود محمود صفحه ۶ آورده شده است .

در سال ۱۷۶۳ میلادی زمانی که پرایس Price نماینده خود در نفور در را به شیراز فرستاد شخصی دیگر بنام جرویس Jervis را برای اقامت در بوشهر بعنوان نماینده تجار تی مأمور کرده روانه نمود.<sup>۲۰</sup> جرویس که بنا بگفته نیبور پسر سنگ تراشی بنام ناتر Natter بوده در بوشهر گذشته از اشتغال به امور تجار تی به جمع آوری نسخ خطی فارسی نیز علاقه داشته و بازبان فارسی بخوبی آشنائی داشته است.<sup>۲۱</sup> در فوریه سال ۱۷۶۵ که نیبور به بوشهر وارد شده و جرویس را ملاقات نموده گزارش میدهد که نامبرده کالاهای زیادی از راه خورموج به شیراز ارسال میداشته، جالب آنکه خود نیبور به همراهی یکی از کاروانهای تجار تی وی رهسپار شیراز شده.<sup>۲۲</sup>

نیبور هنگام ورود بشیراز (چهارم ماه مارس ۱۷۶۵) در خانه نماینده جرویس که جوانی انگلیسی بنام هر کولس بوده منزل میکند.<sup>۲۳</sup> بطوریکه نیبور گزارش میدهد محل ساختمان تجار تخانه انگلیسها در شیراز در محله سرباغ بوده که در نقشه‌ای که از شیراز کشیده آنجارا معین نموده.<sup>۲۴</sup> این رابطه تجار تی جریان عادی خود را پیش گرفته و در اثر آرامش و امنیتی که در راههای تجار تی حکمفرما بود در حال توسعه بود که ناگاه سرو کله میرمهنای زعابی<sup>۲۵</sup> پیدا شده با دستبرد زدن به کاروانها باعث رکود بازار

۲۰- بریجس CIX و CVIII

۲۱- نیبور جلد دوم ص ۹۴ .

۲۲- همان کتاب ص ۹۶-۹۷ .

۲۳- همان کتاب ص ۱۱۳ .

۲۴- همان کتاب ص ۱۶۸ . به نقشه ترسیمی نیبور که محل سرباغ Sarbach را نشان داده

مراجعه نمائید . (شکل ۱)

۲۵- بیشتر مولفین «زعابی» را اشتباهاً وغانی، دغانی، زغابی و یا دغابی نوشته اند نگاه کنید به

گیتی گشا صفحات ۱۶۱ بعد ، روضه الصفا جلد نهم صفحه ۸۲ و کتاب کریم خان زند و خلیج

فارس ص ۳۴- توضیح آنکه طایفه زعابی از طوایف ساکن بندر ریگ میباشد (نگاه کنید به

Polly Memorandum on Bushire and its districts... و مقدمه تاریخ

زندیه علیرضابن عبدالکریم چاپ لندن سال ۱۸۸۸ ص (XVII) . Vol, 17, P. 172



تجارت گردید. راه تجارتي بين بوشهر و شیراز در اثر این دستبردها و جنگهایی که بین سواران دولتی و میرمهنا رخ میداد بسته شده و عبور و مرور قطع شده بود<sup>۲۶</sup> کریم خان با ارسال سپاه بالاخره موفق شد میرمهنا را از بندر ریگ رانده بدریا فراری دهد. میرمهنا در ۲۷ ماهه ۱۷۶۵ پس از آنکه ابتدا زن و بچه و نزدیکان خود را روانه جزیره خار کوه نموده بود<sup>۲۷</sup> خود نیز در دوم ژوئن با پنج فروند گالیوت<sup>۲۸</sup> و ۱۲ باتیل بدان جزیره فرار کرده در آنجا سنگر گرفت<sup>۲۹</sup> شیخ سعدون حاکم بوشهر که از میرمهنا دل خونینی داشت و بواسطه دستبردهای اوزیانهای کلانی متحمل شده بود با کمک هلندیها که در جزیره خارک بریاست *Van Houting* تجارتخانه بسیار مهم و با عظمتی داشتند در صدد دفع میرمهنا برآمد. هلندیها بخصوص از نزدیکی این دزد دریائی که در جزیره خار کوه مقرر گرفته بود به تشویش افتاده برای راندن وی اقدام میگردند. سربازان شیخ سعدون و هلندیها باتفاق هم به جزیره خار کوه حمله کرده پیاده شدند. اتفاقاً در اثر اختلافی که بین ملاحان هلندی و سربازان شیخ سعدون به پیش آمد باهم به نزاع برخاستند. میرمهنا از این امر استفاده کرده با حمله ناگهانی بدانها عده زیادی از آنان را کشته و فقط عده کمی

- ۲۶- نیبور جلد دوم ص ۹۶ / تاریخ گیتی گشا ص ۱۶۱ ببعده / آتشکده آخر ص ۳۷۲ / گلشن مراد ورق ۸۴ الف ببعده / ملکم جلد دوم ص ۱۳۵ ببعده .
- ۲۷- نیبور جلد دوم ص ۱۸۶ / فارسنامه ناصری ص ۲۱۶ ببعده / روضه الصغای ناصری جلد نهم ص ۸۳
- ۲۸- بیشتر مولفین شرقی بواسطه بدی خط نسخه های خطی و یا سهل انگاری آنان همیشه بجای Galliot که به کشتی های بلند و باریک هلندی قرن هیجدهم میلادی میگفتند اشتباهاً لغاتی مانند کلیط ، کلیط ، کلسط و یا کلیت آورده و حتی آنرا بصورت جمع نیز آورده کلابط و کلابط ذکر کرده اند (رجوع شود به کتاب بندرعباس و خلیج فارس اثر سدیدالسلطنه کبابی ص ۷۳۴ ، تاریخ گیتی گشا صفحات ۱۴۲ و ۱۶۲ و ۱۷۷ و کتاب کریم خان زند و خلیج فارس ص ۲۹) .
- ۲۹- نیبور جلد دوم ص ۱۸۵-۱۸۰ ، تاریخ گیتی گشا ص ۱۶۲ ، فارسنامه ناصری ص ۲۱۶ ، روضه الصغای ناصری جلد نهم ص ۸۳ و ص ۱۶۲ .

توانستند باشنا کردن جان خود را نجات دهند.<sup>۳۰</sup> پس از این فتح جسارت میرمهنا بیشتر شده جزیره خارک را مورد حمله قرارداد و بارشادت و از جان گذشتگی زیاد توانست در روز اول ژانویه سال ۱۷۶۶ جزیره را بتصرف خود در آورد.<sup>۳۱</sup> بنا بر گفته پارسونس میرمهنا با خدعه و نیرنگ جزیره را باختیار خود در آورد.<sup>۳۲</sup> میرمهنا با استقرار در جزیره خارک و بدست آوردن توپها و ذخایر جنگی و همچنین کالاهای فراوان و پرارزش انبارهای آنجا قدرت فراوانی یافته و با کشتیهائی که از هلندیها گرفته بود حاکم مطلق خلیج فارس شده باعث ناامنی آن خلیج شد. با حملات مرتب و پی در پی خود به کشتی های تجارتنی که از خلیج فارس میگذشتند باعث خرابی وضع تجارت و کشتیرانی شد. مدتی بعد میرمهنا کشتی های انگلیسی را نیز مورد حملات خود قرارداد و از جمله یکی از آنها بنام **Speedwell** را بتصاحب خود در آورد.<sup>۳۳</sup> سال بعد میان کریم خان - زند و نماینده تجارتنی انگلیس اختلافاتی بوجود آمده و باعث سردی روابط بین آنها شده بدانجا کشید که انگلیس ها ناچاراً بوشهر را ترك کردند. یکی از علل بدبینی کریم خان نسبت به انگلیسها کمک و همکاری آنسان بامتسلم بصره در زد و خورد و مخالفت بشاشیخ سلیمان بنی کعب بود از طرف دیگر کریم خان انگلیسها را در دفع میرمهنا بی علاقه دانسته و فهمیده بود که آنها در جنگ دریائی با میرمهنا عمداً سستی بخرج داده اند.<sup>۳۴</sup>

۳۰ - نیبور جلد دوم ص ۱۹۵ بعد / کارملایت جلد اول ص ۶۶۷ / تاریخ گیتی گشا ص ۱۶۳ / ملکم جلد دوم

۱۳۵-۶ / فارسنامه ناصری جلد اول ص ۲۱۶

۳۱ - نیبور جلد دوم ص ۱۹۶ / کارملایت جلد اول ص ۶۶۷ / تاریخ گیتی گشا ص ۱۶۴-۱۶۳ / کلی ص ۵۴

بندرعباس و خلیج فارس سدیدالسلطنه ص ۶۲۷ / فارسنامه ناصری ص ۲۱۶

۳۲ - پارسونس ص ۱۹۳: «میرمهنا رئیس تجارتخانه هلندی و افسران او را به بندرریگ دعوت کرده و آنها را

مجبور کرد نامه ای به نگهبانان قلعه جزیره خارک نوشته سر بازان میرمهنا را بقلعه راه دادند.»

۳۳ - ویلسن ص ۱۸۲

۳۴ - کارملایت جلد اول ص ۶۶۶ بعد / ویلسن ص ۱۸۳-۱۸۲



پس از این جریانات انگلیس ها گرفتار حملات شیخ سلیمان بنی کعب که در خوزستان دارای قدرت شده و در آن استان و نواحی اطراف اروندرود با رضایت کریم خان حکومت میکرد شدند. کشتی های انگلیسی که برای رفتن به بصره از اروندرود میگذشتند ناچار بودند به شیخ سلیمان مالیات پرداخته عبور کنند هنگام بازگشت نیز مجبور بودند که با خرید خرما از شیخ پروانه عبور کسب نمایند<sup>۳۵</sup> در همین اوقات بود که انگلیس ها هنگامیکه از هند به خلیج فارس وارد میشدند در مسقط لنگر انداخته و از راه خشکی قاصدی به بصره فرستاده تقاضای ارسال کشتی جنگی برای مشایعت و مراقبت خود مینمودند. بهمین منظور انگلیس ها همیشه دو کشتی جنگی در بصره نگهداری میکردند<sup>۳۶</sup>.

در همین سال یعنی ۱۱۷۹ (۱۷۶۶) شیخ سلیمان سه کشتی تجارتی انگلیس را توقیف نمود. شرکت هند شرقی انگلیس از این امر بشدت ناراحت شده پنج کشتی جنگی برای سر کوبی شیخ سلیمان روانه خلیج فارس کرده با کمک و همکاری عثمانیان بوی حمله کردند. شیخ سلیمان از خود عکس العمل نشان داده سه کشتی انگلیسی که در دست او بود با آتش کشیده سوزانید.

کریم خان زند نیز این عمل انگلیسها و عثمانیان را تجاوز بخواك ایران و اتباع آن دانسته خروج فوری آنان را خواست. انگلیسها از این کار هم نتیجه نبرده باز نشستند. کریم خان برای دلداری آنان با آنها قول داد که زیانهای که شیخ سلیمان بدانان زده جبران خواهد نمود و حتی به انگلیسها پیشنهاد کرد که چنانچه آنها جدیت کرده میرمهنا را از بین ببرند جزیره خارک را در اختیار آنان بگذارد<sup>۳۷</sup> ولی در اینباره اقدامی از طرف انگلیسها بعمل نیامد. نمایندگان تجارتي انگلیس که با از دست دادن بنادر و بسته شدن

۳۵ - نیبور جلد دوم ص ۲۲۵

۳۶ - پارسونس ص ۲۰۸

۳۷ - ویلسن ص ۱۸۷ / کارملایت جلد دوم ۱۲۰۵

تجارتخانه‌هایشان زیانهای هنگفتی متحمل میشدند پیوسته در صدد آن بودند که هر طور شده مجدداً باب مراوده و ارتباطات تجارتنی با ایران را باز کنند ولی بدبینی و عصبانیت کریم خان نسبت بآنان باندازه‌ای بود که از ورود آنها بایران جلوگیری نموده و خواهشهای مکرر آنها را نمیپذیرفت.<sup>۳۸</sup>

در سال ۱۷۶۷ (۱۱۸۱ هجری) یک هیئت انگلیسی از بصره برای ملاقات با کریم خان بشیراز وارد شدند. این گروه مدت پنج‌ماه در شیراز توقف کرده و موفق نشدند بحضور کریم خان باریابند. این موضوع را رستم‌الحکما چنین نقل میکند: «ایلچی از جانب دولت انگلیس بدر بار او آمده کریم خان او را مدتی طلب نمود و زرا بخدمتش عرض نمودند ایلچی از جانب پادشاه انگلیس آمده چرا او را بحضور طلب نمیفرمائی فرمود اگر با پادشاه ایران مهمی دارد ما پادشاه ایران نیستیم ما وکیل دولت ایرانیم پادشاه ایران شاه اسماعیل است و در قلعه آباده میباید ایلچی را بخدمت او ببرید و کارش را انجام بدهید و اگر باما کاری دارد ما باوی کاری نداریم... و فرمود ما ریشخند فرنگی بریش خود نمی‌پذیریم و اهل ایران را بهیچوجه من الوجوه احتیاجی بامتعه و اقمشه فرنگی نیست زیرا که پنبه و پشم و کرک و ابریشم و کتان در ایران زیاده از حد و اندازه میباید اهل ایران هر چه می‌خواهند خود بیافند و بپوشند و اگر چنانچه شکر لاهوری نباشد شکر مازندرانی و عسل و شیر و انگوری و شیر و خرما اهل ایران را کافی است...»<sup>۳۹</sup> هیئت مزبور بالاخره چون ماندن را بی‌فایده دانستند بدون اخذ نتیجه بمصره باز گشتند<sup>۴۰</sup> ولی انگلیس‌ها دست بردار نبوده و پی در پی کوشش می‌کردند که هر طرر شده نظر موافقت کریم خان را نسبت بخود جلب کنند لذا بنا بخوانست کریم خان باو پیشنهاد کردند که در راندن میر مهنا

۳۸- کارملایت جلد اول ص ۶۶۷ / ۱۱۸۱ هجری قمری / ۱۷۶۷ میلادی / ۱۲ بهمن ۱۱۸۱

۳۹- رستم‌التواریخ نسخه خطی برلین ورق ۳۸۸ الف بیعد / ۱۱۸۱ هجری قمری / ۱۷۶۷ میلادی / ۱۲ بهمن ۱۱۸۱

۴۰- کارملایت جلد اول ص ۶۶۶ بیعد / ۱۱۸۱ هجری قمری / ۱۷۶۷ میلادی / ۱۲ بهمن ۱۱۸۱

بانیروی نظامی و دریائی ایران همکاری نمایند<sup>۴۱</sup> که البته مورد موافقت کریم خان قرار گرفت .

هنگامیکه در سال ۱۷۶۸ میلادی انگلیس ها با کمک کشتی های ایرانی بامیرمها بیچنگ پرداختند حریف اونشده و از او شکست خوردند<sup>۴۲</sup> پس از آن شکست آخرین شانسی که انگلیس ها داشتند از دست داده و کریم خان یقین پیدا کرد که آنها عمداً در جنگ برضد میرمها سستی کرده اند<sup>۴۳</sup>.

بالاخره انگلیسها از ابرام و اصرار خود در جلب نظر کریم خان خسته شده و در فوریه ۱۷۶۹ (۱۱۸۳ هجری) بوشهر را بکلی ترك کرده کلیه تشکیلات تجاری خود را به بصره منتقل نمودند که البته این امر زیان فراوانی به تجارت و اقتصاد ایران وارد میآورد .<sup>۴۴</sup> با وجود آن کریم خان تا چند سال بعد با اصرار زیاد هر گونه کوشش انگلیسها را در ایجاد ارتباط مجدد تجارتنی با ایران رد میگرد<sup>۴۵</sup>

در این میان کریم خان که حمله مستقیم دریائی را بر علیه میرمها که در جزیره خارک دارای توپهای قوی و سنگین بود امری بی نتیجه دریافته بود تصمیم گرفت که آن یاغی را بنوع دیگر از پا درآورد لذا سپاهیان زیادی بطرف خلیج فارس فرستاده و میرمها را به محاصره گرفتار کرد . این محاصره دریائی پایان کار میرمها را فراهم آورده باعث فرار و قتل وی

۴۱ - پارسونس ص ۱۹۵

۴۲ - پارسونس ص ۱۹۵ و ص ۱۶۴ / کلی ص ۵۲ / کارملایت جلد اول ص ۶۶۶

۴۳ - کارملایت جلد اول صفحه ۶۶۶ ببعده : « ... کریم خان نسبت به اروپائیان بدبین شده و گمان میکند که انگلیسها که برای جنگ و گرفتن خارک و توقیف میرمها باو قول داده اند بدان عمل نکرده و اورا گول زده اند و باوجود داشتن ۱۱ فروند کشتی جنگی نخواسته اند برضد میرمها عقلی انجام دهند ... » همچنین در صفحه ۶۷۳ چنین گزارش میدهد : « اسقف کورنلیوس چنین اظهار عقیده میکند که انگلیسها بدان سبب از ادامه جنگ خودداری کردند که دولت ایران اجازه نداد آنها در بوشهر برای خود قلعه ای بسازند »

۴۴ - کارملایت جلد اول ص ۶۶۹ / ویلسن ص ۱۸۳ / کلی ص ۵۳

۴۵ - کارملایت جلد اول ص ۶۶۹

شد کریم خان بالاخره توانست جزیره خارک را متصرف شود و از جانب خود حاکم در آنجا منصوب کند. سال بعد یعنی ۱۷۷۰ انگلیسها کوشش خود را برای گرفتن پروانه تجارتی در جزیره خارک از نو آغاز کردند ولی کریم خان که دیگر احتیاجی بآنها نداشت از دادن جواب مساعد خودداری مینمود مسلماً کریم خان در انتظار آن بود که فرانسویان که رقیب سرسخت انگلیسها بودند در این امر پیشقدم شده تجارت ایران را بدست آورند ولی به دلایلی که بعداً خواهد آمد این امر صورت عمل بخودنگرفت<sup>۴۶</sup> )

نمایندگی کمپانی انگلیس در بصره پس از چندی گرفتار بحرانهایی شده و نتوانست در آنجا پابرجا بماند. هنگامیکه در سال ۱۷۷۳ میلادی در بغداد و بالنتیجه اطراف آن منجمله بصره مرض طاعون و وبا بروز کرد<sup>۴۷</sup> انگلیسها از ترس بصره را ترك کرده با دو کشتی خود بنامهای Drake و Tyger<sup>۴۸</sup> بسوی هند رهسپار شدند. کریم خان با شنیدن این خبر بناوگان خود فرمان داد که جلوی کشتیهای انگلیسها را بگیرند. نیروی دریائی ایران بآن دو کشتی حمله برده و یکی از آن دو یعنی Tyger را توقیف کرده با سرنشینان آن به بندر ریگ بردند. جزو سرنشینان توقیف شده دو نفر بنامهای Green و Baumont بودند که بدستور کریم خان بشیراز منتقل شدند<sup>۴۹</sup>. بنا بگفته پارسونس کریم خان نسبت باین زندانیان کمال

۴۶- در نامه‌ای که کنسول فرانسه در بصره در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۷۷۱ بدولت خود مینویسد ذکر میکند که کریم خان میل دارد با فرانسویان قرارداد تجارتی بدون دادن انحصار منعقد نماید (نقل از هدیاتی ص ۲۳۴ و ۲۳۵)

۴۷- تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۸۱ - ۱۸۰/ آتشکده آذر ص ۳۸۱/ پارسونس ص ۱۶۰/ ویلسن ص ۱۸۳/ کلی ص ۳۷/ بریجس ص CIX/ اوپنهایم ص ۲۷۷/ العزازی ص ۵۱/ بعد/ فارسنامه ناصری جلد اول ص ۲۱۸ - ۲۱۷

۴۸- پارسونس ص ۱۸۳/ ویلسن ص ۱۸۳

۴۹- پارسونس ص ۱۸۴

مهربانی و میهمان نوازی را بعمل آورده و علاوه بر آنکه خانه‌ای برای سکونت در اختیار آنان گذارده بود روزانه مبلغ هفت روپیه برابر با ۱۷ شلینگ و شش پنس انگلیسی برای مخارج بدانها میداد<sup>۵۰</sup> این دو نفر مدت يك سال در شیراز بوده و سپس به بوشهر فرستاده شدند. در آنجا هم مانند شیراز آزادی داشته ولی رفتار آنان تحت کنترل مأمورین دولت بود.

سال بعد باز هم يك هیئت نمایندگان انگلیسی بشیراز وارد شدند تا شاید بتوانند هر طور شده کریم خان را متقاعد نموده اجازه تأسیس تجارتخانه در جزیره خارک را کسب نمایند ولی کریم خان همچنان در مخالفت با آنان پا برجا بوده گذشته از آنکه اجازه حضور نداد دستور داد آنها را از کشور اخراج نمایند<sup>۵۱</sup>.

در سال ۱۷۵۵ هنگامیکه صادق خان زند بفرمان برادرش کریم خان ببصره حمله کرده و در صدد محاصره آنجا بود انگلیسها که مجدداً بساط خود را در آن بندرپهن کرده و تجارت میکردند منافع خود را در خطر دیده با اصرار و پافشاری هر چه تمام تر با عثمانیان همکاری کرده و با بکار انداختن کشتیهای جنگی خود در صدد دفع سپاه ایران افتادند.

زمانیکه صادق خان دستور داده بود برای عبور سپاهیانش روی ارون درود پلی ببندند انگلیسها با همکاری شیخ عبدالله منتفق<sup>۵۲</sup> با شلیک توپ بسوی سپاه ایران کوشش کردند که از بستن پل جلوگیری

۵۰ - پارسونس ص ۱۸۵ - ۱۸۴

۵۱ - رستم التواریخ ورق ۳۸۸ الف بعد/هدایتی ص ۲۳۵

۵۲ - نیبور جلد دوم ص ۲۳۳

اعراب قبيله منتفق ساکنین اطراف بصره میبودند (برای اطلاع بیشتر به معجم قبائل عرب تالیف کحال صفحه ۱۱۴۴ مراجعه شود) بیشتر منابع فارسی اغلب بجای منتفق بتقلید از لهجه اعراب جنوبی که بجای «ق» «ج» ادا میکنند منتفق نقل کرده اند (نگاه کنید به فارسنامه ناصری ص ۲۱۸، معجم البلدان یا قوت جلد اول ص ۵۳۰)

کنند<sup>۵۳</sup> ولی حریف ناوگان نیروی دریائی ایران نشده پس از فرار قبیله منتفق انگلیسها نیز عقب‌نشینی کردند<sup>۵۴</sup> صادق‌خان توانست بزودی پل را بسته و سپاه خود را بآنسوی رود برده و در هفتم آوریل ۱۷۷۵ (اوایل سال ۱۱۸۹ هجری) بصره را محاصره کند. انگلیسها از پاننشسته در دفاع شهر در مقابل سپاه ایران کوشش فراوان می‌کردند<sup>۵۵</sup> ولی پس از چندی کوشش چون دفاع در مقابل صادق‌خان را بی‌نتیجه دیده و دریافتند که بزودی بصره بتصرف او در خواهد آمد همه کالاهای خود را جمع کرده در یازدهم آوریل همان سال بدو کشتی بنامهای **Eagle** و **Success** سوار شده چند کشتی متعلق به پاشای بغداد را برای بردن به مسقط جهت ارسال سرباز و خواربار برای بصره با خود همراه برداشته بصره را ترك کردند. در راه مورد حمله ناوگان ایرانی قرار گرفته پس از زد و خورد و شلیک توپ از آنان شکست خورده با دیدن صدماتی بسوی بندر گرین **Grane** (کویت امروزی) رفته بدانجا پناه بردند. در ۱۳ آوریل باین بندر رسیده و پس از مرمت کردن کشتیهای خسارت دیده خود کشتیهای پاشای بغداد را از سر نشینان عرب و ترك تخلیه کرده آنها را تحویل کارکنان و ملاحان خود داده چون از ورود نمایندگان شرکت هند شرقی ببندر بوشهر جهت مذاکره با کریم‌خان اطلاع یافته بودند بدانسور هسپار شدند<sup>۵۶</sup>

۱۵ آوریل از نزدیک جزیره خارك گذشته ببندر بوشهر وارد شدند در آنجا کشتیهای شرکت هند شرقی انگلیس که همراه روبرت گاردن نماینده شرکت و سرپرست گروه تجار انگلیسی روبرت گاردن **Robert Garden**

۵۳- پارسونس ص ۱۶۴ / ویلسن ص ۱۸۴ / گیتی‌گشا ص ۱۸۷-۱۸۶ / فارسنامه ناصری ص ۲۱۸

روضه‌الصفای ناصری جلد نهم ص ۱۲۱

۵۴- تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۸۷ / پارسونس ۱۶۴ / روضه‌الصفای جلد نهم ص ۱۲۱

۵۵- پارسونس ص ۱۷۳ بعد / ویلسن ص ۱۸۴ / تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۸۷ / روضه‌الصفای ناصری جلد

نهم ص ۱۲۱

۵۶- پارسونس ص ۱۸۲ / ویلسن ص ۱۸۵



آمده و لنگر انداخته بودند دیده و کشتی های خود را کنار آنان متوقف کردند. روبرت گاردن در کشتیهای نامبرده کالاهای مختلف و فراوانی برای عرضه بتجار ایران وارد نموده بود. از جمله مقدار زیادی قهوه و اشیاء مختلف به ارزش ۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ. دریک کشتی دیگر بنام دریک Drake مقدار ۵۵۰ توپ بزرگ پارچه های پشمی انگلیسی حمل میشد. در بندر بوشهر این گروه که آبراهام پارسونس<sup>۵۷</sup> نیز جزو آنان بود روبرت گاردن را ملاقات کردند.<sup>۵۸</sup>

در ۲۴ آوریل پیک سریع السیری از شیراز رسیده و فرمان آزادی Green و Beaumont را بحاکم بوشهر رسانیده و حاکم آن فرمان را به ناهبردگان ابلاغ نمود. همراه این فرمان فرمانی دیگر نیز ارسال شده بود که بموجب آن کریم خان در پاسخ تقاضای گاردن R. Garden بتجار انگلیسی پروانه کار داده و بدانها اجازه داده بود که در هر نقطه ایران که بخواهند بکار تجارت اشتغال یافته و کالاهای خود را بدون پرداخت گمرک وارد کرده بفروش رسانند. انگلیسها بخاطر رسیدن این مژده جشن گرفته بکشتی های خود دستور دادند هر یک ۱۱ گلوله توپ شلیک کنند. حاکم بوشهر نیز بدین مناسبت میهمانی کرده و میهمانان انگلیسی و بزرگان شهر را در آن دعوت گرفت.<sup>۵۹</sup>

در همین هنگام صادق خان زند یکی از بزرگترین ناوهای جنگی خود را از بصره برای بردن یک توپ پنجاه پوندی که در بوشهر بود فرستاده بود.<sup>۶۰</sup> در ۱۵ جولای ساعت پنج صبح انگلیسها از جمله آبراهام پارسونس سوار کشتیهای Eagle Seahorse سه کشتی تجارتي و دو کشتی متعلق به پاشای

۵۷- آبراهام پارسونس Abraham Parsons یکی از افسران دریائی انگلیس و نویسنده کتاب مسافرت در آسیا و آفریقا

۵۸- پارسونس ص ۱۸۳ - ۱۸۲ / ویلسن ص ۱۸۵

۵۹- همان کتاب ص ۱۹۹

۶۰- همان کتاب ص ۲۰۰

بغداد شده پس از آماده کردن وسائل لازم در ساعت شش عصر وارد خلیج شده بجزیره بحرین که بدست حکمرانی ایرانی اداره میشد نزدیک شده در آنجا لنگر انداختند. پارسونس در کتاب خود از صید مروارید و تجارت پررونق آن مطالب جالبی آورده است.<sup>۶۱</sup>

تجار انگلیسی نامبرده بحرین را ترك و در سوم اوت ۱۷۷۵ به مسقط رسیده در آنجا نامه متسلم بصره را برای امام مسقط فرستاده بود بوی داده و دو کشتی پاشای بغداد را نیز تحویل اودادند. بطوریکه از گزارش پارسونس بر میآید امام مسقط در ظرف ۱۵ روز دو کشتی مزبور را پراز خواربار و سربازان جنگجو نموده روانه بصره مینماید<sup>۶۲</sup> تا بكمك متسلم بصره بجنگ با ایرانیان برخاسته بصره را نجات دهند ولی بارسیدن بصره و زدو خورد با سپاه ایران شکست سختی خورده پس ازدادن تلفات زیاد ناچار بیازگشت شدند. بصره هم پس از چندی در ۲۸ صفر ۱۱۹۰ مطابق با ۱۹ آوریل ۱۷۷۶ تسلیم صادق خان زند شد.

بدینترتیب از سال ۱۷۷۸ بندر بوشهر مرکز اصلی تجارت انگلیس در خلیج فارس شده و بندر بصره اهمیت خود را از دست داده و در ردیف بنادر درجه دوم قرار گرفت.<sup>۶۳</sup>

پس از مرگ کریم خان در ۱۳ صفر ۱۱۹۳ خوانین زند بجان هم افتاده و نزاع و کشمکش سخت بین آنها در افتاد.

دراثر همین زد و خوردهای فامیلی شاهزادگان زندیه توجهی بوضع بازار گانی کشور نکرده و از اینجهت امور تجارت خارجی رو بسستی نهاده

۶۱- همان کتاب ص ۲۰۴ - ۲۰۲

۶۲- همان کتاب ص ۲۰۲ تا ۲۰۷ در اینجا از زبان یکی از انگلیسها میشنویم که چگونه افسران جنتلمن انگلیسی پس ازآنکه چندی پیش با دولت ایران قرارداد تجارتي و دوستی بسته اند خیانت کرده و برای یاری بدشمنان ایران دوکشتی همراه برده و تحویل امام مسقط میدهند تا نامبرده از آنها برای فرستادن خواربار و سرباز برای جنگ برضد ایرانیان استفاده نماید .

۶۳- ویلسن ص ۱۸۵ بعد

کم کم در حال نابودی بود. تنها کسی از این دودمان که پس از کریم خان جداً بفکر سروصورت دادن بوضع اقتصادی و تجاری افتاد جعفر خان زند بود که با صدور فرمانی کوشش کرد که هرطور شده انگلیسها را مجدد آدر تجارت و دادوستد با ایران تشویق کند سواد این فرمان چنین است:

« بنام خدای جهان آفرین فرمان عالی اما بعد از آنجائیکه ما همیشه خواهانیم که تجار و قوافلیکه در مملکت ما آمد و رفت میکنند در ظل حمایت ما بوده در مهد امن و امان باشند و مطمئناً بکار تجارت خود مشغول شوند و برای مساعدت بسا آنها آنچه که ما را در قوه باشد در حق آنها دروغ نخواهد شد بنا بر این فرمان مطاع برای تمام حکام و فرماندهان شهرها و قلاع به تمام سرداران و مأمورین جمع آوری حقوق گمرکی صادر میشود که درباره تمام عمال ملت انگلیس که بقصد تجارت بمملکت ما وارد شده و مشغول تجارت هستند نهایت همراهی و مساعدت مرعی دارند که همه آنها راحت و آسوده بدون مزاحمت احدی در امور تجارتی خود خواه برای متاع وارده خواه برای متاع صادره مشغول باشند و میباید از آنها حمایت و حفاظت شود. عمال دولتی نباید بهیچ اسم و رسمی از آنها مالیات و یا حق راهداری مطالبه کنند و بهیچ عنوانی نباید از نمایندگان ملت انگلیس وجهی مطالبه شود و رفتار شما نسبت بآنها باید طوری دوستانه باشد که آنها بما اطمینان نموده در رفت و آمد خودشان کاملاً آزاد باشند و همیشه باید بدون دغدغه خاطر مشغول تجارت بشوند.

در هر موقع که مال التجاره خودشانرا بفروش میرسانند در نقل و انتقال وجوه آن مختار میباشند و از طرف شما نباید ممانعتی بعمل آید.

لازم است دوست محترم ما بالیوز انگلیس مقیم بصره بخوبی بداند که عواطف و همراهی ما در باره شما بسیار زیاد و فوق خیال شماهاست و برای امتحان بهتر است بازمایش بگذارند و ملت انگلیس را تشویق کنند که در

ایران بتجارت خودشان توسعه دهند در آنوقت مشاهده خواهند نمود ما نهایت درجه برای حفظ امنیت آنها خواهیم کوشید.

بعلاوه هر اندازه متاع ملت انگلیس وارد ایران گردد هیچ مانع و عایقی برای ورود آن سد راه نخواهد بود و آزادانه در هر کجای ایران بنخواهند میتوانند متاع خودشانرا بفروش رسانند و پس از فروش هم در تحت حفاظت ما آسوده خاطر وجوه آنها بر گردانند ما قول میدهیم که بهیچ اسم و رسم یا عنوانی از آنها وجهی دریافت نداریم و اگر سابقاً قرار بود حقوق گمرکی مطالبه شود بعد از این فرمان ما بهیچ عنوانی مطالبه حقوق گمرکی نخواهیم نمود و آنچه هم در سابق برقرار بوده ما آنها را لغو و باطل مینمائیم. از این تاریخ تمام آنها باطل است و فراموش خواهد شد.

بتاریخ هشتم ربیع الثانی یک هزار و دو بیست و دو مطابق هجدهم ژانویه-

۱۷۸۸ « ۶۴

این آخرین جنبشی است از شاهان زندیه برای توسعه بازار گانی و اقتصاد کشور. تقریباً ۱۲ سال بعد مأموری از طرف حکومت هندوستان انگلیس بایران میآید که مربوط بدوران قاجاریه است یعنی متعلق بزمانی است که بساط دودمان زندیه بر چیده شده و آقامحمدخان قاجار با قساوت و بیرحمی زیادی نسل آنها را تقریباً ریشه کن نموده از این زمان ببعده نفوذ انگلیسها در خلیج فارس زیاد شده و کم کم قدرت یافتند. ۶۵

۶۴- نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ص ۷

۶۵- ویلسن ص ۱۷۹



شكل ١ - نقشه ترسیمی نیبور که سر باغ (Sarbach) را نشان میدهد

Peter Hoos sculp.

منابع و مأخذی که از آنها برای نوشتن این مقاله استفاده گردیده است:

منابع فارسی و عربی:

- ۱- تاریخ گیتی گشا اثر میرزا محمدصادق نامی چاپ تهران ۱۳۱۷
- ۲- گلشن مراد اثر میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی نسخه خطی کتابخانه  
ملک تهران
- ۳- تاریخ زندیه اثر علیرضا بن عبدالکریم چاپ لیدن ۱۸۸۸ میلادی
- ۴- آتشکده آذراثر لطفعلی بیگ بیگدلی متخلص به آذرچاپ سنگی  
بمبئی ۱۲۷۷
- ۵- رستم التواریخ اثر محمد هاشم رستم الحکما خوش حکایت (آصف)  
نسخه خطی برلین
- ۶- فارسنامه ناصری اثر حاجی میرزا حسن فسائی چاپ سنگی تهران  
۱۳۱۳ هجری
- ۷- تاریخ العراق (بین الاحتلالین) اثر عباس العزاوی چاپ بغداد ۱۳۷۳-  
هجری قمری
- ۸- روضة الصفای ناصری جلد نهم اثر رضاقلی خان هدایت چاپ قم ۱۳۳۹
- ۹- معجم قبائل العرب اثر عمر کحاله بیروت ۱۳۸۸ هجری قمری
- ۱۰- تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی جلد  
اول اثر محمود محمود تهران ۱۳۳۶
- ۱۱- تاریخ زندیه اثر هادی هدایتی تهران ۱۳۳۷

منابع انگلیسی و آلمانی

- 1) Brydges, Herford Jones:  
The Dynasty of the Kajars, London MDCCCXXXIII
- 2) Carmelites:  
A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth Centuries, Vol. I,II London 1939
- 3) Hanway, Jonas:  
An historical account of the British trade over the Caspian Sea London MDCCLIV
- 4) Irwin, Eyles:  
A series of adventures in the cours of a voyage up the Red-Sea.... London 1787
- 5) Niebuhr, Carsten:  
Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Landern, Kopenhagen 1774
- 6) Parsons, Abraham:  
Travels in Asia and Africa, London 1808
- 7) Low, Charles Rathbone:  
History of the Indian navy 1613-1863, London 1877
- 8) Malcolm, Sir John:  
The History of Persia London MDCCCXV, Vol. II
- 9) Aitchison, C.U. :  
A Collection of Treaties, Engagements and Sanads, vol. XIII, Calcuta 1933
- 10) Hertslet, Edward C.B. :  
Treaties, ... concluded between Great Britain and Persia, London 1891
- 11) Kelly, John B. :  
Britain and the Persian Gulf, Oxford 1968
- 12) Luft, Paul:  
Iran unter Schah Abbas II, Gottingen 1968
- 13) Oppenheim, v.M. :  
Vom Mittelmeer zum Persisohen Golf Berlin 1899
- 14) Sykes, Sir Percy:  
History of Persia London 1958
- 15) Shepherd, William Ashton:  
From Bombay to Bushire and Bussora, London 1857
- 16) Wilson, Arnold T. :  
The Persian Gulf, Oxford 1928

جستار دوم



## خوانندگان و ما

---

نامه‌یی به امضای آقای محمد حسینی جعفری بدفتر مجله رسید و نسبت به سلسله مقالات « سیر تحول خط فارسی دری » که بوسیله آقای رکن‌الدین همایونفرخ در شماره‌های ۳ و ۴ و ۵ سال چهارم مجله بچاپ رسیده بود مطالبی را یادآور شده‌اند. ولی متأسفانه چون ایشان در نامه خود، در بسیاری از موارد تحت تأثیر احساسات شخصی، از روش علمی انتقاد منحرف شده‌اند بناچار از درج تمام نامه ایشان خودداری کردیم و برای آنکه در عین حال نظرات ایشان هم تا حدود امکان منعکس شده باشد قسمت‌هایی از نامه ایشان را که باموضوع مقالات مزبور ارتباط دارد نقل و سپس پاسخ آقای همایونفرخ را بچاپ میرسانیم.

و اما در این جا از یادآوری این نکته نیز ناگزیریم که مجله بررسی‌های تاریخی همچنانکه بارها با اطلاع خوانندگان و محققان دانشمند رسانیده است، نه تنها برای درج انتقادات علمی و مستدل خوانندگان آماده است بلکه از دانشمندان و محققان تمنا دارد نظرات مستدل و عالمانه خود را در باره هر یک از مقالات

و مطالب مندرج در مجله ارسال و اعلام فرمایند و چون ارکان مدیره مجله اعتقاد راسخ دارند که مجله بررسیهای تاریخی نشریه ایست که به عموم محققان و دوستداران تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی تعلق دارد و جز با همکاری و راهنمایی های منصفانه و علمی ایشان امکان پیشرفت آن نخواهد بود، با سپاسگزاری فراوان بدرج نظرات محققانه و مستدلی که در عین حال عاری از حب و بغض و اغراض شخصی باشد مبادرت خواهد نمود.

بزرگای تاریخی

مجله بررسیهای تاریخی که سال ششم انتشار خود را می گذراند در باره تاریخ ایران مقالات سودمندی دارد که غالباً حاوی مطالب تازه و بدیعی است و بهمین مناسبت دریغم آمد مطالبی در آن مجله درج شود که موجب شود مورد تعرض و انتقاد دانشمندان قرار گیرد

منظور نویسنده این سطور مقالاتی است که به نام «سیر تحول و تکامل خط فارسی دری» بقلم آقای همایون فرخ در شماره های ۳ و ۴ و ۵، سال چهارم آن مجله درج شده است

بخش اول مقاله «سیر تحول و تکامل خط فارسی دری» پس از عنوان مقاله و نام نویسنده آن، حاوی یادداشتی از طرف مجله است که در صدر آن پس از مقدمه کوتاه چنین آمده است:

«... چون مسأله خط فارسی از موضوعهای ملی و سیاسی ماست اهمیت آن ایجاب میکند که مجله بررسیهای تاریخی مباحثی نوین برای این بحث مهم و لازم باز نماید و از این رو از فاضل محترم آقای رکن الدین همایون فرخ که کلکسیون نمونه های تحول خط ایشان بالنسبه کاملترین مجموعه ها از این نوع است، درخواست کردیم در هر شماره چند قطعه از نمونه های تحول تدریجی خط فارسی را برای چاپ در مجله بررسیهای تاریخی در اختیار ما بگذارند

تابا بررسی و مقایسه نمونه‌های مسلسل آن « سیر تحول تدریجی خط فارسی در روشن گردد ... »

باتوجه به یادداشت مزبور تقاضا دارد نظریات و بررسی‌های ما را درباره مطالب زیر ملاحظه فرمائید :

- اول ببینیم دعوی آقای همایون فرخ (به استناد یادداشت آن مجله) درباره کلکسیون نمونه‌های تحول خط که کاملترین مجموعه از این نوع است تا چه پایه صحیح است و موضوع آن واقعا چیست ؟

- ثانياً حقیقتاً این نمونه‌ها می‌توانند نماینده سیر تحول خط فارسی دری باشد ؟

- ثالثاً درجه امانت يك محقق و کسی را که فاضل می‌نامیم که کاوشهای

علمی را دنبال میکند تا چه حد است و معیاری که می‌تواند پژوهنده را یاری کند به چه میزان باید باشد ؟

حال برویم بر سر مطلب بخش اول مقاله ایشان که در شماره ۳ سال چهارم (شهریور ماه ۱۳۴۸) از صفحه ۲۱۱ تا صفحه ۲۳۲ درج شده پس از يك صفحه یادداشت مؤلف یعنی نویسنده آن مقاله حاوی ۱۸ قطعه کلیشه است که ذیل هر کدام زیر نویسی مرقوم داشته‌اند که ذهن خواننده بتواند سیر تحول خط فارسی را تسلسل بخشد . حال ما بدون اینکه داخل در بحث مطالب زیر نویس کلیشه‌ها بشویم مطالب دیگری را عنوان میکنیم و بحث در آن موارد را به خاتمه بررسی‌ها می‌گذاریم زیرا نمی‌خواهیم مطالب باهمدیگر مخلوط شود و از منظور اصلی باز مانیم .

توجه فرمائید بر خلاف دعوی ایشان کلیه این ۱۸ کلیشه بخش اول مقاله بدون حتی يك نمونه استشنا عموماً از کتابی به نام مصور الخط العربی برداشته شده و بهیچوجه و ابدا ربطی به آقای همایون فرخ ندارد و مشخصات آن کتاب بشرح زیر است :

نام کتاب : مصور الخط العربی .

نام مؤلف مهندس ناجی‌الدین .

در ۴۲۰ صفحه حلی با کاغذ و چاپ و کلیشه‌های بسیار ممتاز چاپ (مجمع علمی العراقی بغداد).

(Atlas of Arabic Calligraphy) (بسال ۱۹۶۸ میلادی در مطبعه

الحکومه بغداد به چاپ رسیده است. مقدمه کتاب را استاد دکتر یوسف عزالدین دبیر مجمع علمی عراق تدوین کرده و زحمات مؤلف و عظمت کتاب را ستوده است. کتاب حاوی ۷۵۷ نمونه از تصاویر و خطوط معروف و موجود در موزه‌های کشورهای مختلف جهان و مجموعه‌های خصوصی شخصیت‌های علمی دنیا است و مؤلف علاوه بر زیر نویس هر عکس در قسمت آخر کتاب بطور مشروح و مفصل با حد اکثر دقت و امانت بطور علمی در معرفی منابع و مأخذ هر یک از آن اسناد کوشیده و حتی شماره صفحه و تاریخ انتشار و نمره‌های مجلدات مجلات و روزنامه‌هایی که مقالاتی درباره تصاویر و اسناد مزبور در آنها درج شده برای راهنمایی محققان و دانش‌پژوهان قید کرده است.

بسیار جای تأسف است که نویسنده مقاله (سیر تحول خط فارسی دری) که حتی بدون یک استثناء از تمام آن عکسها استفاده کرده و با منت بسیار بر خواننده مدعی است که از کلکسیون کامل خود عکسبرداری کرده و آنها را در مجله عرضه داشته است یک کلمه از این کتاب نام نبرده است. م - ح

## جواب آقای همایون فرخ

### مجله محترم بررسیهای تاریخی

نامه آقای محمد حسینی جعفری را مطالعه کردم اساس مطلب و اعتراض ایشان این است که این جانب نوشته و ادعا کرده‌ام عکس‌هائیکه از خطوط در مجله نشر یافته متعلق به مجموعه (کلکسیون) اینجانب بوده است و بر پایه این مطلب فرضی نتیجه گرفته‌اند که چون تعدادی از این عکس‌ها در کتاب «مصور الخط العربی» تالیف مهندس تاج‌الدین آمده است بنابراین آنچه را که درباره سیر تحول خط فارسی در آن نوشته‌ام بی پایه و بی اساس و مجعول است و سوء استفاده کرده و عکس‌های دیگران را بنام مجموعه خود معرفی نموده‌ام.

بطور اختصار با آنها تائیکه ایشان وارد آورده‌اند بشرح زیر پاسخ می‌گویم:

۱- اینجانب به استناد مقاله‌ایکه نشر یافته بهیچوجه نه‌متذکر شده و نه ادعا کرده‌ام عکس‌هائیکه نشر مییابد متعلق به مجموعه اینجانب بوده است.

۲- اگر سردبیر محترم وقت مجله در یادداشت مجله مرقوم داشته‌اند که این بنده دارای کلکسیونی از نمونه‌های تحول خط فارسی هستم چه ربطی‌اولا به مقاله بنده دارد و در ثانی ایشان ننوشته‌اند عکس‌هائیکه چاپ میشود متعلق به کلکسیون این جانب است.

۳- سردبیر محترم وقت مجله بررسیهای تاریخی مجموعه خطوط اینجانب را که متجاوز از سیصد قطعه است دیده بودند و پیشنهاد کردند که در هر شماره چند قطعه از آن بمنظور ارائه خطوط زیبا از نظر هنری چاپ

و نشر یابد. این جانب در برابر پیشنهاد ایشان اعلام داشت که نشر خطوط خوش‌نویسان از نظر علمی ارزش ندارد بهتر است حال که مجله آمادگی چاپ خطوط زیبا را دارد به جای آن بحثی درباره سیر تحول خط فارسی دری بمیان آید و ضمناً هم از انواع خطوطی که در باره آنها صحبت میشود نمونه‌هایی نیز ارائه گردد و این نمونه‌ها بهتر است از خطوطی باشد که در مراکز فرهنگی و یا موزه‌ها و کتابخانه‌های معروف جهان نگاهداری میشوند تا جای هر گونه شك و تردیدی را نسبت باصالت آنها منتفی سازد. بنابراین، چنانکه مقاله این جانب حاکی است بهیچوجه قصد و نظر این جانب و مجله معرفی مجموعه کسکسیون خطوط اینجانب نبوده است و از طرفی در مقاله مورد نظر نیز مطلقاً چنین ادعائی نشده است. اینک نویسنده محترم نوشته‌اند « اول به بینیم دعوی آقای همایونفرخ در باره کسکسیون نمونه‌های تحول خط که کاملترین مجموعه از این نوع است تا چه پایه صحیح است و موضوع آن چیست؟ » بطوریکه اشاره شد مقاله اینجانب درباره سیر تحول خط فارسی دری است و عنوان مقاله نیز به همین نام است نه معرفی و ارائه نمونه‌هایی از مجموعه خطوط متعلق باینجانب، چه اگر چنین میبود عنوان مقاله نیز می‌بایست نمونه‌هایی چند از تحول خط از مجموعه فلانی باشد.

۴ - نوشته‌اند ثانیاً حقیقتاً این نمونه‌ها آیا میتواند سیر تحول خط فارسی دری باشد؟

ولی نوشته‌اند من کجا دعوی کرده‌ام که عکس‌ها از مجموعه اینجانب است. و در ثانی یک مجموعه چگونه میتواند سیر تحول خط فارسی دری باشد؟

باید دانست که سیر تحول خط بر پایه و اساس دیگری است با مجموعه‌یی نمیتوان آن را به ثبوت رسانید.

۵ - نکته‌ای که آقای حسینی جعفری اساساً بآن توجه نکرده‌اند اینک مقاله اینجانب مطلقاً در باره کلکسیون و مجموعه خودم یا دیگری نبوده بلکه بحث درباره چگونگی اقلام خط در قرون مختلف از قرن اول هجری به بعد و نحوه تغییر شکل آن و احیاناً پدید آمدن اقلام زینتی در ایران بوده است .

۶ - آنچه که می‌بایست ایشان توجه میکردند این بود که :

انواع خطوط و اقلام آن « که همگی ایرانی است نه عربی » نام‌هایی دارد که با آن نامها از یکدیگر تمیز و تشخیص داده میشوند . مثلاً قلم رقاع - قلم ثلث - قلم ریحان - قلم تومار - قلم تعلیق - قلم غبار - قلم گلریز و مانند آن - حال اگر يك قطعه خط تومار یا ثلث یا رقاع بقلم خوشنویس معروفی در این قلم‌ها بود و من در زیر قلم ثلث فی‌المثل نوشته‌ام قلم ثلث اثر علی‌رضای عباسی و همین قطعه را هم در کتاب دیگری نشر داده‌اند و نوشتند قلم ثلث اثر علی‌رضای عباسی. آیا من سوء استفاده کرده و مرتکب جعل شده‌ام؟ باید توجه داشت که خط نسخ و یا قلم نستعلیق همه‌جا نسخ و یا نستعلیق است و نام آنهم که تغییری نمیکند و میرعلی تبریزی هم واضع خط نستعلیق و علی‌بن مقله فارسی بیضاوی هم واضع و مخترع خط نسخ است، هر کس در هر جا بخواهد راجع به خط نسخ و یا نستعلیق مطلبی بنویسد ناگزیر است که همین مطلب را بنویسد و جز این هر چه بنویسد خطا و اشتباه است ، پس اگر من چنین نوشته‌ام آیا سوء استفاده کرده‌ام؟ و این مطلب را قبلاً سنکلاخ و مستقیم‌زاده و چهره‌نما و تذکره‌خط و خطاطان هم نوشته بوده‌اند؟ در کتاب آلبوم مانند مصور الخط العربی مهندس ناجی‌الدین خود متذکر است و در پایان این آلبوم کتابها و مجلاتی که عکس‌هایش را از آن گرفته فهرست داده و بنابراین عکسهائی هم که در آن کتاب آمده بهیچوجه برای نخستین بار منتشر نشده که مختص بآن کتاب باشد و آنچه راهم که در ذیل هر قطعه نوشته



مطلب تازه و نام و عنوانی نبوده که آقای مهندس ناجی‌الدین آنرا وضع و ابتکار کرده باشد. تا مورد دستبرد و سوء استفاده کسی قرار گیرد. آلبوم‌ها و کتابها و مجله‌هایی که مهندس ناجی‌الدین از آنها استفاده کرده و کاتالوک‌های موزه که مورد استفاده او قرار گرفته در همه جا هست و دیگران هم در موقع ضروری مورد استفاده قرار میدهند. در مورد خط ایران دوره اسلامی کتابهای بسیار نوشته شده و کهن‌ترین آن که در باره اقلام و چگونگی آنها بحث میکند الفهرست ابن ندیم است. بنابراین اگر این بنده و یا دیگران بخواهیم در نوشته‌هایمان استفاده کنیم باین مأخذ کهن مراجعه میکنیم نه مصورالخطوط العربی.

۷- ایشان نوشته‌اند « بر فرض صحت دعوی آقای همایون فرخ در باره مجموعه ایشان، آیایک مجموعه میتواند نماینده سیر تحول خط فارسی دری باشد؟ » آیا شایسته‌تر نبود در برابر این پرسش خودشان دلایلی را که دعوی اینجانب نمیتواند صحیح باشد با منطق و سند مرقوم میداشتند و در رد بر نظریه اینجانب دلیل و مدرک و سند ارائه میفرمودند.

۸- اگر آقای حسینی جعفری « که امیدوارم نامشان مستعار نباشد » مقاله را با دقت خوانده بودند متوجه می‌شدند در جائیکه زیر عکس‌های شماره‌های ۸-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸ در مجله شماره ۴ و مجله شماره ۵ زیر عکسهای شماره ۱-۳-۴-۵-۷-۹-۱۱-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۰ و ۰ و ۰ نوشته‌ام که هر یک از آنها متعلق بکجاست، در این صورت چگونه ممکن است که آنرا متعلق بنخود معرفی کرده باشم؟ وانگهی مگر همین عکسها را آلبوم مصورالخطوط العربی هر یک را ننوشته است که از کجا اخذ کرده و متعلق بکجاست؟ مگر این مرقع‌ها و خطوط متعلق به مهندسی ناجی‌الدین بوده که انتظار داشتند بنویسم از ایشان اخذ کرده‌ام؟ قطعه خطی که از قرآن مضبوط در موزه قاهره گرفته شده و آنرا منسوب به عثمان خلیفه اسلامی

دانسته‌اند و در صدها کتاب و مجله تا کنون چاپ شده است منهم آنرا بعنوان نمونه خطها آورده‌ام مگر متعلق به مجموعه خصوصی آقای مهندس ناجی-الدین بوده است و یا منحصرأ در آلبوم او نشر یافته که بنویسم از آلبوم او گرفته‌ام؛ عکسهائی که من در مقاله‌ام آورده‌ام ممکن است در صدها مجله و کتاب هریک به جہتی نشر یافته باشند بنابراین چه الزامی دارم که آنها را متذکر شوم کافی است که بگویم این خطها هریک متعلق بکجاست و در کجا نگاهداری میشود که اگر کسی بمناسبتی خواست به ماخذ و اصل مراجعه کند.

۹ - عکسهائیکه در آلبوم مصور الخطوط العربی بچاپ رسیده باید توجه داشته باشند که پیش از نشر این آلبوم هم چنانکه مهندس ناجی الدین هم در پایان آلبومش متذکر است در کاتالوکها و مجله‌ها و کتابهای مختلف بچاپ رسیده بوده و نشر آن بهیچوجه در کاتالوک نامبرده برای نخستین بار نبوده است و به مصور الخطوط العربی اختصاص نداشته است و نمیتواند اختصاص داشته باشد زیرا اشیاء و آثاری که در موزه و کتابخانه های جهان هست نشر عکس آن به هیچکس اختصاص داده نمیشود.

بطور مثال تعدادی از عکس هائیکه در مجله نشر یافته و در زیر آنها متذکر شده ام که اصل آن متعلق بکدام مؤسسه یا موزه است در اینجا میآورم. در شماره ۳ مجله که بخش اول مقاله است عکس های شمار ۱-۷ در مجلد اول ایران شهر و انسکلوپیدیا بچاپ رسیده است. در عکس شماره ۸ مأخوذ است از کتابی به نام اوراق بردی که در قاهره نشر یافته - عکس خط شماره ۱۳ متعلق است بموزه احمد شاه خط شماره ۱۵ متعلق است بجامع قیروان خط ۱۶ متعلق است بکتابخانه شهید علی اسلامبول خط شماره ۱۷ مأخوذ است از کتاب استرانجلو که در پاریس چاپ شده خط شماره ۱۸ متعلق است به بریتیش موزیوم و در مجله شماره ۴ زیر عکس شماره ۱ نوشته شد - متعلق است به موزه دالم برلین شماره ۳ متعلق است به موزه قاهره شماره ۴ موزه قاهره شماره ۵ متعلق به تاپ قاپو سرای اسلامبول

شماره ۷ روضه عباسیه کربلا شماره ۹ جامع قیروان شماره ۱۱ جامع قیروان شماره ۱۳ مأخوذ از کتاب تاریخ بزرگ عمومی تألیف احمد رفیق اسلامبول - شماره ۱۵ از دارالفن اسلامی قاهره شماره ۱۶ مأخوذ از تاریخ بزرگ عمومی احمد رفیق شماره ۱۹ و ۲۰ پارچه حریر است که در کتاب صنایع ایران بچاپ رسیده ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ بنام سنگ مزار است و حتی نوشته‌ام که عکس آنها وسیله چه کسی گرفته شده است و بهمین ترتیب دیگر عکسها.

۱۰ - ایشان نوشته اند مطالبی که در زیر عکس خطوط نوشته‌ام با آنچه از این خطوط در مصورالخطوط العربی چاپ شده مغایر است و من مطالب آن کتاب را تحریف کرده‌ام آنچه باید گفت اینست که اساساً مطالبی که اینجانب در زیر عکس خطوط نوشته‌ام بهیچوجه با کتابی که ایشان یاد کرده‌اند هم‌آهنگی ندارد و نوشته من و نوشته آن کتاب بطوری که خواهم گفت در جهت مخالف یکدیگر رود و عقیده متضاد است و بهیچوجه بهم ربطی ندارد و نمیتواند داشته باشد تا شائبه تحریف و یا جعل در آن بتوان کرد، زیرا نویسنده کتاب الخطوط العربی کلیه خطوط مزبور را عربی میدانند و حتی خطوط ایرانی را چنانکه از نام کتاب هم مستفاد است عربی دانسته و آنها را عربی معرفی کرده‌است و من معتقدم که خط عربی خود علی‌الاصول از خط فارسی اخذ شده‌است و اینکه این عقیده آریا موافق طبع آقای جعفری هست یا نیست خود بحشی دیگر است ولی بهر حال ایشان باید بدانند که اساساً قصد از تنظیم و تدوین کتاب الخطوط العربی که وسیله دستگامهای خاصی انتشار یافته به همین منظور بوده است تا آنچه را که ایرانیها پایه و بنیان گذاشته اند عربی قلمداد کنند و حال آنکه بروشنی میدانیم بنیان گذار خطوط ششگانه « خطوط سته » و از جمله نسخ علی بن مقله فارسی بیضاوی ایرانی است و معلوم نیست چگونه خطوطی را که يك

ایرانی بنیان گذاشته عربی میشود؟ هم چنین کلیه قلم های تزئینی را که ایرانی ها در کاشی کاری و بنائی و منبت کاری بوجود آورده اند چطور میتوان عربی شمرد؟ مؤلف کتاب مزبور با کمال بی پروائی قلم های تعلیق دیوانی، چپ نویسی، شکسته تعلیق، شکسته، نستعلیق، شکسته نستعلیق را که از قلم های معروف ایرانی هستند و واضعان آن همه ایرانی و شناخته شده اند عربی خوانده است ولی آخر چطور و چگونه مجنون چپ نویس و یا میر علی تبریزی عرب از آب درمیآید؟؟ این است آنچه من خواسته ام در سلسله مقالات مزبور روشن کنم.

رکن الدین همایون فرخ

# پیام مجله

مجدد بر سر تاریخ مقالات نوشته با تحقیق و استدلال تاریخ مربوط با میلان سلام

ستند بر مدارک باشد با اقتان و سپاسگذار از همکاران نویسنده محترم پذیرد

مسئولیت مندرجات مطالب مقالاتت مجدد با نویسنده مقالاتت است

چشم مطالب تعادلت عقایدت نویسندهگان است مجله بر بهی تاریخ در قیاس

عقاید نویسندهگان مسئولیتت نخواهد داشت

مقاله در بقیه مجله در دست مقرر و مشور

مجدد در چاپ و یار و مقاله در دست مقرر مجله میرسد که از اول است

در ترتیب تقدم و تاخر مقالاتت جرحیات وضع مجله و مشکلات چاپی غیره در دست

مجله  
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سر بنک یحیی شهیدی

مدیر و اخل : سروان مجید و بهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران  
اداره روابط عمومی - بررسی های تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک

نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

تلفن ۲۲۴۲۲

بهای هر شماره مجله }  
برای نظامیان و دانشجویان ۳۰ ریال  
برای غیر نظامیان ۶۰ ریال

بهای اشتراك سالانه ۶ شماره }  
در ایران  
برای نظامیان و دانشجویان ۱۸۰ ریال  
برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال

بهای اشتراك در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

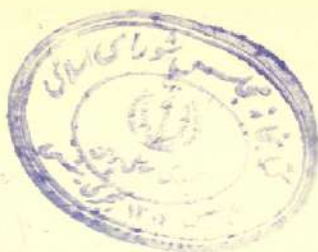
برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذكر جمله « بابت  
اشترك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را باننشانی کامل خود به دفتر  
مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشی های ، طهوری - شعبات امیر کبیر - نیل

و سایر کتابفروشی های معتبر

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی



# Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ÉTAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.